

کتاب خطی طب قدیم


کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله
اجمعين وبعد این مختصریست مشتمل بر مقدمه ودوازده
باب وخاتمه مقدمه در بیان سلوك طبیب واخلاق واطوار او وکیفیت
سؤال از بیمار وتشخیص احوال سابق وطرق معالجه اکابر
وقانون معالجات متفرقه وسایر آنچه تحقیق امراض
موقوف بر آنست باب اول در معرفت ادویه بطریق ایجاز
وکیفیت ترکیب آن وطریق ساختن معاجین واقراص وطبخ
اشربه واتخاذ ادهان ومراهم واطلیه وامثال آن باب دوم
در معالجات امراض دماغی که اسباب وعلامات آن در کتب
طبیه مدونست ونسخ تراکیبی که مستعمل این عصر است
وسبب ترکیب بعضی از معاجین که مستعمل متقدمین است
باب سیم در امراض عین واذن وانف واسنان وسایر اعمال ید
باب چهارم

باب چهارم در امراض اعضاء وجه وما تحت آن از مری وحلق
باب پنجم در امراض اعضاء نفس باب ششم در امراض آلات غذا باب هفتم
در اعضاء اطراف باب هشتم در اعضاء تناسل باب نهم در امراض
جلد وآنچه تعلق بزینت دارد باب دهم در اورام وبثور باب یازدهم
در حمیات باب دوازدهم خاتمه در دستور رجوع بحقنه وجلاب عشبه وآنچه مخصوص
متأخرین است مقدمه بدانکه طبیب اگر بحسب تقدیر معالج
بزرگان شود باید که مزاج ایشان ومنسوبان ومتعلقان
ایشان بدست آورد ودر حال صحت نبض وطبع ایشان امتحان
نماید وانحراف مزاج از خلق وسط بشناسد وبحسب مزاج
هر یك را در هر فصل وسن وبلد مستعد هر مرض که باید
موافق آن در تقدیم حفظ واستظهار وعادت تدبیر
وتصرف بکار دارد والا که بحسب قضا وقسمت بر تکیه معالجه
متفرقه شود وسر وکار او اکثر با عوام الناس باشد وبعضی
اوقات بمجلس خواص راه یابد طریقه آنکه هر روز بعد از
ادای فرایض در مطب بنشیند ونیت او مخبر باشد وشفا را
از حکیم علی الاطلاق داند وخود را در میان نه بیند
ودعوت مؤمنان از غنی وفقیر اجابت کند ووضع مطب

بنحوی کند که مردان با زنان در هم ننشینند و فقرا با اغنیا
نگیرد و طرف فقرا فرو نگذارد و سلوک بقسط کند و حکم
بعدل کند و در هر روز که او را مکروهی باشد احتیاط
نماید و در امراض غامضه خوض نکند و عذر خواهد و اگر
علیل باشد در مطب ننشیند و بیماران بنوبت پرسش
نماید اول از تدبیر سابق سؤال کند و سن و مزاج بقدر
امکان بشناسد اگر بیمار زن باشد از بشره نبیند چندان
تشخیص نتوان کرد از عمر و اولاد و عادت و قلت و کثرت
حیض و کیفیت ماکول و مشروب معلوم کند و از آنها استنباط
نماید و اگر بعضی شعر مکین باشند از پرستار احوال پرسد
پس ملاحظه قاروره نماید و عوارض سانحه تشخیص کند
بعد از آن نبض بگیرد و مجموع را تطبیق داده اگر منافی
ظاهر شود تامل نموده مرتبه دیگر احوال و عوارض معلوم
نماید تا جنس مرض بلکه نوع آن مشخص شود پس اگر بعضی جزئیات
روز اول مشخص نشود سعی کند تا در ایام تزاید معلوم او
شود که بعد از انتها فایده نکند مثلا بیماری که تب داشته
باشد و از احوال و قاروره و نبض جنس تب که صفراوی است

معلوم شد

معلوم شد و نوع آن که غب لازمه است تشخیص یافت اما
خاص این مرض ماده صفراست و عرض عام دم اگر غلبه
خون بحسب مزاج و سن و فصل و عادت و سایر امور عشره
بوده باشد فصد جایز است و الا بسبب تقلیل رطوبت حرارت
صفرا ضرر کند و این در ابتدای علوم طبیب ثابت نیست و تتبع
معلوم شود چنانکه شیخ الرئیس در علاج حمی صفراوی
فرموده که اگر در این تب غلبه خون باشد و مانعی منع نکند
پس فصد را چند روز مهلت کند و خون کمتر بیرون کند
و در تب مطبقه و موی امر بعکس باشد و علی هذا القیاس
در منضج و تنقیه و سایر انچه بازاله سبب و دفع عارض تعلق
دارد و اگر ماده مرض قوی باشد و قوت مریض مساعدت
نکند یا در سن شیخوخت باشد یا مرضی باشد که محتاج
بتنقیه و استفراغ بسیار باشد و بنیه بیمار تاب آن نداشته
باشد باید که در معالجه دخل نکند و پرستار را از مرض
خبر سازد و مثلا استسقا عارض مرد کهن شود و سوء
تدبیر از قبل معالج یا از جانب مریض شده باشد و قوت
ضعیف باشد پس اشتغال باسهال یا سل کند ظاهر است

که طبیعت مجاهده تمام با مرض سابق کرده طاقت مقاومه
با کوفت لاحق ندارد و اگرچه قوت فی الجمله باقی باشد و دیگر سایر
قوانین علاجیه رجوع بوصایا شیخ الرئیس که منتخب آن کتاب در
موجز قانون مسطور است نموده اقتدا نماید باب اول
در معرفت ادویه و کیفیت ترکیب آن بدانکه شناختن
ادویه بمجرد مطالعه کتب ادویه و اعتماد بر قول تجار و
عطار کافی نیست باید که طبیب بنفسه باستقراء معرفت حاصل کند
و ادویه غریبه مکرر دیده باشد و نیک و بد آن از استاد
کامل تحقیق نموده بحدیکه یقین او شود چنانکه فرق کند
دوا خالص را از مغشوش و این بدان توان نکرد که طبیب عارف
باشد که غش هر چیز بکدام توان کرد مثل دهن البلسان که
بزیت عتیق غش کنند و سقمونیا که بمحل الصلاحین مغشوش
سازند و این در عصارات بیشتر کنند و بعضی از ادویه مشتبه
باشد بعضی باید که مکرر امتحان کرده باشد چنانکه مومیائی
معدنی به زرقیشا و نفت خالص مشتبه شود و بعضی
عصارات که در طعم و بوی شبیه باشند ببعضی و تمییز
ما بین دوا الطبیعی و دوا الصناعی مانند شادنج و اثمد و تمییز

میان

میان عصارات و مرکبات که از بلاد بعیده آورند
و در وقت قلت و عزت آن شفیدان و حیله در آن
شبیه آن سازند چون تنزوی خطائی و فادزهر حیوانی
و امثال آن و از ادویه که یکجنس باشد و بحسب نوع در قوت
و ضعف مختلف شوند چون افتیمون شامی و افتیمون رومی
و اسطوخودوس مصری و سنا مکی که بشیرازی و گیلانی
و کرمانی از جهت قوت و ضعف مختلف باشند و همچنین
معرفت به ثبات ادویه چنانکه بعضی مانند صموغ چون
فرفیون و مرمکی و حشایش چون شکاعی و بادآورد چندان
استثبات ندارد و قوت آنها زیاده از یکسال باقی نمی ماند
و بعد از آن در ضعف شوند و اصول مثل اصل الکرو
طشا و عاقرقرحا که تا ده سال بلکه زیاده قوت اینها
باقی میماند و بزور مثل بزر الکرفس و بزر الکشوث و امثال
آن که بعد از اصول باشند در ثبات و آنچه در ثبات میانه
بزور مذکوره و حشایش است دیر و در سر چون بزر القرع
و بزر الخیار و بزر البطیخ و لبوب منقیه تر یکسال و بزور
و سمسم چون فرفق و مغز گردکان و لهذا با پوست و

ومحافظت میکنند وطریق حفظ ادویه مفرده در کتب
ادویه مسطور است اما کیفیت ترکیب ادویه وان بر دو نوع است
یکی امتزاج چند مفرد که با عسل وشکر معجون سازند
یا قرص یا حب یا سفوف وان نیز بر دو نوع است یکی معاجین
وتراکیب که قدما من حیث المزاج وقدر مستعمل بحساب
در اورده وطریق ان در باب خود مسطور است وقسم
ثانی انکه طبیب خود اختراع نماید بشرطیکه معرفت ترکیب
ادویه حاصل کرده باشد واز علم حساب بقدر حاجت
عارف باشد اما باید که در ترکیب متقدمین اصلا دخل
نکنند وانچه خود ترکیب کند نیک حسبا کند تا غلط نشود
ومکرر تجربه کند ونوع دیگر امتزاج مفردات بجهة طبخ
اشربه ومطبوخات منضجه ومسهله وطریق ترکیب
انست که ملاحظه اغراض نماید وهر یک از ادویه که سمیت
داشته باشد یا عضوی از ان متضرر شود یا دوای
که مصلح ان باشد ضم کند واگر از مقدار مستعمل زیاده
ونقصان باید کرد بحسب مزاج وسن وقوت در این مقام
جایز است بخلاف معاجین که مجموع ان مرکب مزاج ثانوی

دارد

دارد ومقدار مستعمل بعد از ترکیب وکرفتن مزاج تعیین
مزاج می شود وملاحظه اغراض انست که مثلا منضج بجهة
نضج مواد غلیظ میدهند باید که بحسب قوت قوی و
زمان مدید باشد ودر مواد رقیقه بالعکس چنانکه ماده
سودا در اسبوع واسبوعین با وجود ادویه قویه النضج
باستوا میل کند وبعضی مواد در اربوع وکمتر از ان نضج
یابد وهمچنین در مسهلات اکر غرض اسهال صفرا باشد
باید که مسهلات صفرا اقتصار کنند وخلطی دیکر بحرکت
نیاورد اکر طبیعت خود قوت کند وبعد از دفع بلغم وبعد از ان
سودا کار بخون نرسد که خطر است حبس ولهی میشود
وهمچنین در اسهال باقی اخلاط هر کاه جدا کونه باشد
واکر غرض اسهال جمیع اخلاط باشد مسهل جامع بدهند
ودر منضج نیز رعایت کنند ودر معالجات مراعات
ادویه مخصوص لازم باشند مثلا در امراض دماغی اسطوخودوس
که مخصص بدماغ است در منضج ومسهل داخل کنند وشو بنفجان
که از ادویه مفصلیه است در اوجاع ان بکار دارند و
منضج صاحب الادویه که منسوب بالات تنفس است

چون اصل السوس و زوفا و پرسیاوشان بی فایده
نیست و در ادویه حقنه هلیلجات نفع نکند زیرا که عمل
اینها بعصر است و آنچه در حقنه استعمال میشود چندان
مکث در امعا نمی کند که عصر بعمل آید چون در بعضی نسخ
بنظر رسیده که در حقنه استعمال هلیله کرده اند و بخاطر
میرسد که شاید رطوبت و لزوجت با افراط باشد هلیله
بجهة اصلاح رطوبات و حبس سایر ادویه حقنه بکار باشد
و این در حقنه حاده بحسب مدات استعمال شود والا در حقنه
لینه دخل ندارد و در مرض شرکی که ازاله سبب مخصوص اصلی
باید کرد عایت شربها بکنند مثل صداع که بشرکت معده باشد
ازاله اخلاط فاسده از معده میکنند و ادویه صداع با آن
ضم می نمایند یا مسهل جامع النفع مانند ایارج فیقرا و اکثر
غاتیس استعمال میکنند و در استفراغ مراعات امور
عشره بطریق مشهور لازم و متحتم است اما طریق طبخ
جلابات و اشربه و غیر آن بدانکه جلابات باصطلاح قد
ما عبارت از شربت قند است مطلقا و بعضی گفته اند که قند
با آب و گلاب بقوام آورند و در عرف متاخرین آنچه ذکر شد

باسم

باسم مطبوخ و منقع ذکر شده جلاب گویند و طریق طبخ آن
چنانست که در شبی که بروز فردا آن جلاب استعمال خواهد کرد
واجزا را از هر شوائب خالص کرده آنچه اصول و بزور باشد
مرضوض کنند و اثمار و حشایش را آن خلط کرده در آب صافی
نقوع نمایند و مثل افتیمون و سنا که قوت آن در نقع و طبخ
از کثرت لطافت ضعیف می شود در صره بند کنند علی الصباح
آتش نرم طبخ داده بر سر ترنجبین و شیرخشت صاف نمایند
و بگذارند تا در جلاب حل شود و اگر فلوس با آن ضم کنند باید
که فلوس خالص را اول با روغن بادام ملوث ساخته در آن حل
کنند و نیم گرم بدهند و اگر هلیلجات در جلاب کنند هلیله
زرد و کابلی را از دانه جدا کنند و پوست آن مرضوض نموده
با اجزا نقوع نمایند و اگر ریوند چینی اضافه کنند ریوند را نرم
کوفته بر سر جلاب بریزند و این را سرداده گویند و بعضی هلیلجات
و تربد و مانند آن سرداده می سازند و اکثر طبایع قبول نا کرده
رد می شود اولی آنکه حبوب و سفوفات مسهله را قبل از
جلاب بکار برند اگر مسهل ضعیف باشد وقت سحر بنوشند
و علی الصباح جلاب با نقوع تمام آن سازد اگر مسهل قوی باشد

بطریق شبیادات استعمال نمایند چنانکه وقت خواب بیاشامند
وبخواب روند ودرین مقام البته حب صفوف عمل کاملی نمیکند
وهرگاه شبیارا استعمال کنند بجهة مدر شیر خشت والونجارا
وامثال آن نقوع کرده علی الصباح بنوشند واین انسب از جلاب
مطبوخ باشد وبعضی از ادویه باشد که در زمان قدیم استعمال
میکرده اند در این امراض کمتر ودرین عصر شیوع یافته مثل آب
کاسنی تازه وشاهتره وبعضی ممزوج با ملینات در مقدم
حفظه ودر معالجات میکنند باید که در بلاد شمالیه ازمنه
حاره هر سال در فصل بهار تا ممکن باشد بجهة تعدیل
مزاج با سکنجبین ساده ولواسطه دفع اخلاط با ملینات
ومسهلات بکار دارند ودر فصل مذکور انفع از جلاب
باشد وجلاب کامل وقت آن اواسط خریف است ودر ادویه
مفرده بنظر رسیده که هندبا طری در تموز میل بحرارت
میکند این قول هو درست خواه کاسنی بری باشد وخواه
بستانی اما آنچه باستقرا معلوم میشود کاسنی بستانی که
در اواخر تابستان خشک شده باشد ومرتبه دیگر سبز شده
باشد حکم کاسنی اول دارد واصلا حرارت ندارد ودر بعضی

ازکیش

ازکیش تسبید کیاه کتب مسطور است که این مخصوص کاسنی بری باشد
واین خالی از صحت نیست اما طریق طبخ اشربها آنست که اجزا را
بدستوری که در جلاب مذکور شد یکروز نقوع نمایند واگر
شربتی باشد که سرکه داشته باشد مثل سکنجبین بزوری
وافتیمون وغیرها باید که در آب ودر سرکه بخیسانند پس
جوشانیده صاف نموده با قند سفید بقوام آرند وباید
که قوام شربت باعتدال باشد وآنچه در اصفهان باسم
کشوث مشهور شده ودر سایر بلاد متعارف نیست فی الحقیقه
سکنجبین بزوری معتدل است که بی سرکه میسازند وگاهی سرکه
میکنند وگل کشوث وریشه آن داخل میکنند ووزن آن
با یکصد مثقال قند پخته شود دوازده یوم بکار میدارند
ودرین عرض ومبوم سرها را اضافه میکنند واین
مثقال مثقال صیرفی باشد وما درین مقام بیان او
زان طبیه نمودیم بدانکه درهم در عرف اطبا چهار دانگ
مثقال طبی باشد چنانچه سه درهم دو مثقال میشود
ومثقال طبی آنچه محقق است برابر نخود است مثقال صیرفی
باشد ووقیه هفت مثقال ونیم مثقال مذکور ورطل

که نصف من طبی باشد نود مثقال است و استار که در خراسان
سیر میگویند و هر یک من چهل سیر باشد موافق معمول هر بلد
که یک سیر پانزده مثقال بوده باشد و در خمیر بولوس و امثال
آن که در قدیم مستعمل بوده و درین زمان متداول نیست
و در قراباذین مستعمل این عصر باسم پیزا و زان مذکور
نیست و در ذکر آن مبالغه نرفت و بعضی حشایش و بزورها
اطبا خرمه و کف میشویسند و وزن تعیین نمیشود
چون در معاجین استعمال نمیکنند بل در حقنه و مطبوخ
بکار میدارند اگر زیاده و نقصان در وزن آن بعمل آید
قصور ندارد اما طریق طبخ معاجین آنکه آنچه باسم جوارش
و در کتب مسطور است باید که نرم نسایند زیرا که اکثر جوا
رشات در ضعف معده بالجمله در آلات غذا استعمال
میشود باید که چندان مکث نکنند که قوت مفردات آن
مرکب ضعیفتر شود و اجزاء معجون نیک سحق کنند تا در اعماق
اعضا نفوذ تواند کرد و اگر از مصنوع خود معجون باشد چون
فرفیون و مقل و افیون باید که در گلاب نقوع نموده حل
کنند و در وقت با اجزاء مسحوقه ملتوت سازند و عسل و شکر

در مفتح

و مفتح که اجزاء بانها سرشته می شود اول صاف و خالص
کرده بقوام آرند و چنانکه بسیار گرم نباشد اجزاء مسحوقه
کنند دواها بدان بسرشند و لختی با چوب بید لت کنند
تا خوب ممزوج شود و اگر احجار نفیسه چون یاقوت
و زمرد و یشب جزو مرکب باشد باید که در هاون بشکنند
و بسنگ صلایه کرده داخل کنند و مثل مروارید و کهربا
و مرجان که هر چند احجار نیست لیکن مشارکت دارد
و بی ستور صلایه نمایند و طلا و نقره را بعد از طبخ
معجون بطریق نقاشان حل کرده ممزوج کنند و ابریشم
محرق مستعمل این زمان نیست و مقرض متداول است باید
که نیک مقراض کرده در سنگ صلایه قدری بسایند و
قبل از نسا بر اجزا بریزند و مشک و عنبر را با قند سحق نموده
داخل کنند و بعضی عنبر را آمیخته استعمال کنند و قوت آن
کم شود آنچه جوارش باشد چندان احتیاج بمزاج کردنش
ندارد بلکه اکثر را در حال طبخ بکار توان برد و معاجین
را در ظرف چینی و نقره چنانکه ظرف پر نباشد و در میان
کیسه جو بقدر آنچه در کتب قراباذین ذکر شده نگاه

دارند و سر ظرف از غبار مستور نموده در مکان معتدل
از حر و برد محافظت نمایند اما طریق ساختن حبوب و اقراص
آنست که سحق اجزا بدستور معاجین نموده با آب کلاب
یا لعابات سرشته آنچه اقراص باشد بر روی غربال
و منخل در سایه خشک نماید و حبوب را چون نخود السال
و حب فلفل که نبید نیخ استعمال میشود بدستور اقراص
خشک نمایند و مانند شیافات و حب ایارج و مطبوخ
که بعد از ساختن بکار میبرند باید که نیک خشک نشود
و بعد از سه چهار ساعت که ساخته باشند استعمال شود
و اگر غرض که حبوب باشد در معده یا در جذب اخلاط
نیک بکند حبوب صغار مثل نخود باید ساخت و الا کبار
بسازند تا زود تر حل شود و اغلب اثر محققه آن به حب اعرق
و کلاب انسا باشد اما دستور کرفتن ادهان بدانکه اتخاذ
ادهان بر سه قسم است یکی آنکه در جوهر ادویه منبت باشد
مانند لبوب باید که نرم کوفته روغن بکیرند دیکری آنست
که اجزا را نرم کوفته در آب بجوشانند و بعد از آن با روغن
شیرخشت یا زیت بجوشانند تا آب برود و روغن بماند

چون روغن

چون روغن قسط و روغن حنا و امثال آن و قسم ثالث
آنکه کل تازه و بابونه تر و مانند هر کدام که خواهند با روغن
شیرخشت در شیشه کرده در آفتاب کذارند اما ساختن
مراهم باید که اول پیه و موم و روغن کداخته و از اجزا
آنچه صموغ باشد بآب خیسانیده و غیر آن نرم کوفته
در دهن و لت کنند تا ممزوج شود بدانکه استعمال ادهان
بعد از تنقیه مفید است و بکار داشتن مرهم وقتی که عضو
تا وقت از ورم بقرحه انتقال کند مناسب است اما اطلیه و ضماد
و سایر آنچه در خارج بدن استعمال میشود بدانکه طلا
عبارت است از مالیدن شی رقیق بر اعضا چون صندل
و آب کشنیز و مانند آن و ضماد سرشتن چیزی است که غلظت
داشته باشد و بر دیکو نهبه نهاده بر او بالم و غیر آن
بندند چون آرد جو و باقلا که با سفیده تخم سرشته
به بندند و لطوخ آنست که شیئی غلیظ بطریق حنا سرشته
بر دیکو کرباس مالیده بیندازند و نطول آنست که حشایش
پخته در آفتابه کرده نرم نرم بر عضو ما فوق ریخته باشند
و این اکثر در صداع مستعمل است و کماد آنست که خرقه

مسیحیه بر عضو علیل گذارند و همچنین جاورس و نمک
و سبوس و امثال آن گرم کرده در کرباس بسته بر بندند
و نشوق آنچه از روغن و سرکه و آب گشنیز تر و مانند آن
بر کف دست ریخته بدان استنشاق نمایند و سعوط
اگر شیء مایع باشد مریض را خوابانیده در بینی چکانند و اگر شیء
جامد باشد در بینی دمند و این قسم را نفوخ بر گویند
و قطور آنچه در گوش چکانند

باب دوم

در معالجه امراض دماغی بدانکه امراض که عارض رأس میشود
بر پنج فصل است قسم اول آنکه سببش عام باشد خواه اسباب
خارجی و خواه داخلی و سادج و مادی و ماده بیرون
کاسه سر باشد یا اندرون و آن صداع بود و اسباب
و علامات آن بر طبیب مشخص است پس آنچه در دستور
الطبیب از مجربات باشد بیان میرود اما صداع که بسبب
از خارج بدن باشد اگر از حرارت آفتاب و آتش بود
تدبیر مسکن و ماوی و مشمومات بارده و اغذیه بارده
رطبه و اطلیه مبرده باشد و شرب ادویه را دخل چندان
نباشد و اطلیه را اثر عظیم است و من المجربات روغن

بادام با سرکه و گلاب نوعی دیگر که از برودت هوا و برف
و استعمال آب سرد بود قبل از آنکه بزکام منجر شود علاج
تسکین کنند و کماد بهتر از ضماد و سعوط نیست و تلیین طبع
واجب است و تقلیل غذا و هرگاه منتقل بزکام شود علاج
زکام چنانچه مذکور خواهد شد اما صداعی که از نوع
شراب و عسل و خرما و سائر اغذیه و ادویه حاره بهم رسد
اشربه بارده و اغذیه بارده رطبه و اطلیه مبرده بکار برند
و من المجربات صندلین خشخاش بالنبات کاهو و خیار در گشنیز
تر و سرکه و گلاب اما صداع دموی تدبیر آن است که فصد
قیفال و اگر کافی نباشد حجامت ساقین بعد از آن تلیین
طبیعت بطبیخ فواکه مثل عناب سپستان تمر هندی آلوی
بخارا بنفشه نیلوفر شاهتره تخم خطمی با ترنجبین و شیرخشت
نمایند غذا آش جو و شوربا ماش برنج و مانند آن و اگر مزمن
نباشد آش آلو و تمر هندی و انار و امثال آن انسب و باید
که مزورات مذکوره بلا لحم باشد و قند چاشنی نمایند
و اگر ضعف غالب باشد خروس بچه و لحوم خفیفه داخل
باید کرد و باید که قند در آن نکنند یا ترشی آن کمتر کنند

یا اندری کشمش بجهت اصلاح حموضت اضافه کنند پس اکر
بعد از تنقیه دماغ صداع باقی باشد باطلیه که در صداع
حار مذکور شد طلا نمایند و در صداع حار خواه
سادج و خواه مادی لخلخه را اثری عظیم باشد و ان عبارت
از اشیاء مایی که در قاروره کرده حرکت دهند تا ممزوج
شود و استشمام میکرده باشند لخلخه المجرب آب خیار
کدو آب کشنیز صندلین روغن کل سرخ سرکه و کلاب
بدانکه اکر باشد بهوا طلیه انچه در معالجات مذکور
میشود رعایت فصل باید کرد چنانکه در تابستان
بارد بالفعل و در سرما بالعکس و اکر در فصلی یکی از ادویه
حاضر نباشد بدل نمایند مثلا در لخلخه مذکور اکر اب
کدو نباشد اب کاهو و اکر نباشد اب کشنیز تر و الا باقی
اجزا را با اب و اکر زمستان باشد قاروره اجزا را بر روی
اتش نهند و لهذا عوام لخلخه را بخور کویند و اکر کرما باشد
بر روی یخ کذارند اما صداع حار صفراوی که بالجمله
از علامات پس از استراحت بوضع بارده رطبه و سایر
علامات که در مقام خود مدون است تدبیر از استفراغ

صفراست بطبخ هلیله یعنی انچه اجزا طبخ افواکه باشد پوست هلیله
زرد و کابلی اضافه نمایند و فلوس خیار چنبر و روغن بادام
چرب نموده روز سیوم داخل کنند و فلوس عبارت از
فلسهای سیاه باشد که در میان خیار چنبر هندی است انرا
بیرون اورده وزن کنند و اکر محتاج بخوردن مسهل مثل
تربد و ریوند و غیره باشد باید که در روز اخر که ماده نضج
یافته باشد استعمال کند بعد از ان تبدیل مزاج راس کنند
باطلیه و اضمده بارده چنانکه مذکور شد و مبالغه در تبرید
صداع صفراوی زیاده از دموی است و فصد در این صداع
موافق نیست و اکر غلبه خون در بدن باشد و فصل بهار
و شخص معتاد بحران باید که بعد از تسکین صداع تدابیر مذکوره
فصد نمایند اما صداع بلغمی را اول استفراغ بلغم از بدن
بکنند پس تنقیه راس با ایارج فیقرا و سایر ایارجات و شیافات
و اکر غلبه خون باشد فصد در اثنای تنقیه بدن جایز است
پس تبدیل مزاج با ضماد و نطولات حار و ضماد مجرب کبابه خندان
پیه سر و قسط بحری و سداب کوفته با کلاب سرشند بدانکه غرغره
در این صداع بسیار نافع است که بعد از نضج با این اشیا نیم کرم

غرغره کند ضد دل مز دیموش عاقرقرحا صعتر چو شلیثه با سکنجبین
عسلی و ایکامه مزوج نمایند اما صداع سوداوی معده در علاج
این صداع اصلاح و تقلیل اغذیه است و اقتصار بما الشعیر
و مزورات مرتبه بدانکه مزوره را از ترو برکرفته اند یعنی
اشی که در ان حیله کرده باشند و بجای لحم از حبوب و بقول
کنند چون مزوره ماش و مزوره اسفناج و مانند ان و فصد
در صداع سوداوی مثل صداع صفراوی است و در ادویه
موضعیه بلغمی بارد مشترکست چون تکمید بجزو سخنه و نخاله
دون ملح و سایر انچه در صداع بارد مذکور میشود و استفراغ
ماده سودا بعد از نضج تمام بما الجبن مقوی بشراب افتیمون
و سفوف سودا و امثال ان و در وقت شب تدهین بروغن
بنفشه بادام و بنفشه کدو واجبست زیرا که ماده سودا موجب
ضعف دماغ میشود و حقنه لینه در این صداع موافق است
و مما جربناه مرارا کثیره للسوداوی و الیابس تضمد الراس بالفا
لودج الرقیق المتخذ من لب الخبز السمید و دهن اللوز و القرع و السکراه
لا ینصر و یغسل ما الخشاش بر راس که عبارتست از تطول باشد
و صفت ان در باب اول مذکور شد و تطول بلبن البقر مفید است

و زوو باب کرم شستن و حلو راس بهمه معالجات مقدم است
و دهن راس بجز و خشخاش با بد است خشخاش نافع است اما علاج
صداعی که از سوء المزاج باشد بلا ماده در تعدیل مزاج
مشترکست با صداع مادوی از اشربه و اطلیه لیکن محتاج باستفراغ
نیست با انکه تلیین طبع بتقوعات لطیفه و مطبوخات خفیفه
بجهت امالة ماده از اعلی باسفل واجبست و از کثرت کلام و اوجاع
ان اجتناب بلا بد اما علاج صداع شرکی دستور انکه اصلاح
عضو شریک کنند اکر بشرکت معده باشد تنقیه ان بقی
و اسهال و اکر رحم باشد بادرار طمث و تنقیه از فضول ردیه
و علی هذا القیاس و در شرکت معده بعد از تنقیه منع الابخره
که از معده بدماغ مرتفع میشوند باید کرد و منع بخار با
طریفل کشری و کثیر خشک بعد طعام کو قبه بشربت لیمو یا شربت
حامض سرشته که بنا شتا لعق نمایند و در وقت خواب نیز
جایز است علاج صداعی که از رایحه طیبه حادث شود اکر
از روایح حاره باشد چون مشک و عنبر و مانند ان باید
که بروایح بارده تعدیل کنند چون صندل و کافور و بالعکس
و صداعی که از روایح منتنه عارض شود بروایح طیبه که مضاد

مزاج ان باشد چه اگر انجا و شر و حلیت باشد بوئیدن
بنفشه و نیلوفر و بید تعدیل دهند و صداعی که از خمار باشد
هنر از قی معالجه نیست انشتن سر و روی بعد از قی بسرکه و گلاب
و آب گرم مشغول باشد اسهال صفرا کرد و تبرید درین
صداع مفید است و مزورات حامض غذا کنند اما صداعی
که از ضربه و سقطه حادث شود اول فصد بقدر ما امکن
و تقلیل غذا و تدبیر جراحت و صداعی که از فرط جماع باشد
علاج صداع سوداوی بارد باید زیرا که اکثر احداث یبوست
میکند و صداعی که از ضعف دماغ باشد علاج تقویت
دماغ بمفرحات یاقوتیه و تدهین بادهان مرطبه و صداعی
که از قوت حس دماغ باشد تغلظات چون هریسه لحم البقر
که اگر قوی باشد و الا مزوره خس و خرفه و گوشت ماهی
و استعمال مخدرات چون افیون و جز آن اما صداعی
که نزد اطبا بخوذه و بیضه معروف است و سبب علامت آن
در کتب مسطور است این صداع مزمن باشد و در معالجه دیر پذیرد
و صاحب نوبه باشد و بالجمله سبب آن بخار معده بود یا بخار دیگر
که از فضول راس حادث شود علاج آن منضج کنند که بخار

از کدام

از کدام خلط است بعد ازان خلط کرده منع بخار کنند و فصد
در اطراف این صداع واجبست حتی بلغمی و در وقت نوبه استفراغ
نشاید کرد بلکه اقتصار بمسکنات وجع و مخدرات شربا
و طلا باید نمود و بعد از نوبه شروع در تنقیه اخلاط و سایر
مداوا کنند و من المجربات حب الصبر صفت آن صبر سقوطری
شش درم مصطکی چهار درم تربد مجوف تراشیده بروغن
بادام چرب نموده دو درم کوفته بیخته بآب بادیانه حب کنند
هر حب بقدر نخودی به دوازده حب وقت خواب فرو برد این
معالجه مشترک است میانه بیضه و صداعی که موسوم است بشقیقه
در اطلیه و اشربه و از اطلیه مجربه اقراص کوکب مستعمل است
که نسخه آن در اقرابادین مسطور است یا بگلاب حل کرده طلا
نمایند **فصل** در داء و دوار و دوار راس اما سرسام حار علاج آن فصد
قیفال و مبالغه در اخراج دم بقدر قوت و حل طبیعت بحقنه
لینه و مسهل مناسب و تبرید راس بوضع پارچه کتان که بسرکه
و روغن گل سرخ و گلاب آلوده باشند و لخلخه بینی از آب کاهو
و خیار و آب کشنیز تر و سرکه و روغن گل سرخ بنفشه مذکور است
اگر در شیشه کرده بر روی آتش نهند اگر زمستان باشد

والانجرات بسیار نموده بو باشد و بوئیدن بنفشه و نیلوفر
مفید است و ماء الشعیر غذا کنند و اگر سبب صفراوی باشد
آب انار میخوش و آب آلو و آب خیار و آب هندوانه و آب کدو
مشوی با شیرخشت و ترنجبین و فلوس خیار چنبر و اگر سبب دود
باشد تبرید باندک و مبالغه در ترطیب دماغ مثل روغن
بنفشه کدو و بنفشه بادام با شیر دختران نطول سازند
و تدهین با دهان مذکور نمایند و سرها با رده که از اسپیان
بر کوبند علاج استفراغ بلغم بحقنه متوسطه و حب سهله
خصوصاً حب ایارج و در اول با طلیه سرها مخالد عمل نمایند
بعد از دو روز چند چند اضافه نمایند و در آنها چند
چند چند ترعاقرقرحا فطرون با بیرز جوش طلا کنند
و بعضی زیت و سرکه عنصل داخل میکنند و عطوس در این
مقام مناسب است و از عطوسات چیزی بهتر از کندش نیست
و چون در این زمان گرما بستچند تر کنند و از معطسات
آنچه این ضعیف تجربه نموده تنباکو می‌شد در خریطه کرده
خوب نرم سازند و سر خریطه نزدیک دماغ بکشانند چنانکه
غبار آن بدماغ رود **فصل** در بیان امراض راس از آن جمله

دوار است و آن از اخلاط رقیقه یا از ریاح غلیظه حادث شود
علاج آن اگر از اخلاط حاره باشد فصد قیفال و مسهل مناسب
و اگر بارده باشد حقنه و حبوب مسهله و اگر سوداوی باشد ماء
الجبن بدستوری که در خاتمه ذکر آن خواهد شد ان شاء الله
و اگر ریاح باشد پس اگر بدن از خلط ممتلی باشد تنقیه کاسر
الریاح والاکاسر الریاح کافی است و اگر معده شریک باشد
القی من انفع للاشیاء و نوعی از دوار که سبب آن صعود
الجزء بدنی است از راه شرایین رگها و صدغین با خلف
اذنین و علامت آن انتفاخ و امتلاء و شرایین مذکوره است
و اختلاج حرکات آنها در عظم و صغر و قوت و ضعف و علاج
آن بعد از استفراغ و تنقیه قطع شریان و داغ آن باشد
اما سدر عبارت از تاریکی چشم است با سنگینی سر و آواز گوش
و مقدمه دوار است و سبب آن بخار باشد که از بدن حادث
شده باشد و هنوز غلیظ ماده دوار نشده باشد
و علاج آن مثل معالجه دوار سبات یعنی خواب بسیار سنگین
که زمان آن دراز باشد سبب آن سوء المزاج بارد بود
یا شبیه شود قوی علاج آن تبدیل مزاج بمسخنات و استفراغ

مواد غلیظه و دفع سمیت کند اگر بسبب سم باشد و بالجمله تنقیه
بلغم و تعدیل مزاج بدوا المسک حار و مثرودیطوس و تریاق
کبیر و معجون معدل المزاج و تنقیه در حالت نوم بحقنه
لینه و متوسطه و حاده بترتیب باید کرد و بعد از تنقیه اگر
غلبه دم باشد فصد قیفال و حجامت ساق و اگر غلیان
خون باشد حجامت مذکوره در وقت خواب جایز است بشرط
و احد خون بقدر احتمال مریض و گاه باشد که سبات بسبب
ارتفاع ابخره حاره بسر رسد و آن در حمیات باشد علاج حمی
باید کرد و همچنین اگر بسبب ضربه و سقطه باشد علاج
آنها و رعایت جانب دماغ از تنقیه و تقویت و غیرهما و سبات
سهری از سم و دم دماغی و شبیه بسرسام حار باشد علاج
آن مثل علاج آن و مشتبه میشود سبات بعلتی که معروفست
بجمود و شخوص و آن مرضی است که ناگاه سده در بطن مؤخر
دماغ عارض شود در حالتیکه انسان باشد نایم یا جالس
یا قایم بهمان حال باقی ماند و فرق میان این علت و سبات
آن باشد که جمود بطریق انسان نایم باشد و چشم مفتوح
باشد و نفس بطریق اصحاب سکته بود علاج آن تنقیه دماغ

بعد از

بعد از افاقه و تدهین موخر راس با دهان حاره سهر بیداری
بافراط باشد سبب آن سوء المزاج بارد یابس بود اگر بی ماده
باشد ترطیب دماغ بحمام مرطب سخن و تدهین بروغن تخم کاهو
و دهن اللبوب السبع و ترطیب اغذیه خصوصاً و تعیه اسفا
ناجیه و ماء الشعیر و امراق الفراریج و سکون و دعه و اگر
ماده بلغمی عفن یا سوداء باشد علاج تنقیه ماده و تعدیل دماغ
مذکورات و اگر سوء المزاج حار یابس باشد بلا ماده بود
مرطبات مذکوره را با مبردات مثل بنفشه و نیلوفر ممزوج
کنند و تدهین بروغن بنفشه یا بادام و بنفشه کدو و حمام مبرد
مرطب و اگر با ماده باشد تنقیه مرة الصفرا نموده پس تبرید
مذکوره بکار دارند و اگر بسبب سرسامی باشد علاج حمی و اگر وجع
باشد تسکین وجع نسیان سبب آن برودت یا یبس مزاج دماغ
میباشد و علامت آن سهر یا نوم و جفاف منخرین و صعوبة
تکلم علاج تسخین و ترطیب اغذیه حاره رطبه مثل نخود آب
گوشت بره و جوانمرغ و مالیدن مغز ساق گاو و روغن بادام
و بابونه بر سر خصوصاً موخر راس و نطولات و اگر از فساد
و فکر فند کر باشد استفراغ خلط موجب و تنقیه راس باید نمود

وشبیارات پس تعدیل وتقویت دماغ واستعمال جوارش کند
وکنند تنها وکنند بار بخسل ونبات ومعجون حافظه که در اقرا
با نهایت مشهورست ومن المنافعات هلیله مربا واطریفل صغیر
مقوی با بارج وسایر انچه مقوی دماغ باشد **مالیخولیا**
بر قسم است یکی انکه ماده در دماغ تنها باشد وان اصعب اصناف است
ودیگری انکه در جمیع بدن باشد وان اسلم انواع وسهلتر که بشرکة
مراقی باشد وان بین بین بود وعلامات مفارقة بین الاصناف
در متون وشروح بر سبیل تفصیل مسطورست علاج ان بالجمله
استفراغ ماده سودا اول فصد صافن وباسلیق واگر محتاج
شود فصد اکحل منضج کامل ومطبوخ افتیمون واگر طبیعت
حبیس باشد حقنه لینه واگر کافی نباشد متوسطه اما حقنه حاره
مضر باشد وماء الجبن من انفع الاشیاء واسهال طبیعت
بنقوعات وعود منضج ومسهل تا تنقیه تمام بعمل اید واگر
بشرکت مراقی باشد رعایت معده وتقویت ان بمقویات
مذکوره در باب معده کما انشاء الله ستذکر خواهد [illegible]
وتدهین فم معده بروغن مصطکی مرطب وسکن مطیب باید
وترک جماع وکثرت بخارات وسایر انچه در ترطیب دماغ شاید

وتدهین دماغ بروغن بنفشه بادام وبنفشه کند واگر محرور مزاج باشد
ودهن اللبوب السبع اگر مبرود بود وهمچنین استعمال ایارجات
واطریفلات وشبیارات وحبوب منقیه تا باقی امراض ودیگر
بالجنون باشد مثل مانیا وداء الکلب وقطرب علاج انها بدستور
مذکورست از فصد ومسهل نهایت در امراض مذکوره
احتیاج بحبس وضرب میشود ونوعی از این امراض که مشهورست
بعشق است علاج ان وصال معشوق باشد واگر میسر نشود
استهانت واستهزا ونصیحت وموعظه وبالجمله تدبیرات
مالیخولیا از تنقیه وغیر ذلک تا منضج ومسهل خفیف باید
ودر حقایق بدن کما ینبغی تا فتیله بسر منزل زوال بلکه حمی دقیقه
نرسد ودر ضیا انکه جنون حار باشد مستور عشق عملنا فید
اما تبرید بعد از تنقیه وطیب تا انتد وهرجا سودا محترق از خوا
باشد تبرید اهم است واغذیه در امراض مذکوره ماء الشعیر
وکشکاب وامراق فراریج ونحو با بجوانم ع وخروس بچه
واز فواکه انار شیرین وبه وسیب وامرود وشربت غنوده
سر ومفید است واجتناب از مضوضات مطلقا وتان کنند
وشراب نبیذ از افراط واز مطالجات جنبه در جمیع انواع مباشرت

ومباضعت وسماع مطرب واوتار رقيقه واصوات لينه كه موجب
حزن شود **كابوس** خيالي است كه كويا شخصي در حالت خواب بر روي
مردم مي افتد سبب ان بخار خون غض يا بلغم غليظ يا سودا بود
وارمند رات صرع باشد علاج ان اخف از علاج صرع باشد
چنانكه عنقريب مذكور ميشود **صرع** سكته ناقصه است
در دماغ وسبب وعلامت ان نزد طبيب مجرب مشخص است علاج
در وقت نوبه افاقه بود بشمومات خصوصا بجند بيدستر
وشونيز بود داده كوفته بفتيله كتان كبود رنك كه بسركه الوده
باشند در منخرين وضع نمودن وشد اطراف وبالجمله تدبير
افاقه صاحب غشي كند در بيان ان مذكور خواهد شد وبعد از نوبه
فصد واستفراغ خلط موجب تنقيه دماغ وتعديل مزاج
واسهال الطبيعه بحقنه لينه ومتوسطه وحاده وبعد از تنقيه
معاجين كبار خصوصا مثروديطوس وترياق كبير ومعاجين
وبرشعثا ومعجون نجاح واكر صرع سوداوي باشد ومعالجات
مذكوره در باب سودا وافسون وادعيه وتعليق اشيا خصوصا
فادانيا دخل عظيم دارد واين معالجات تا سن حداثت ومراهقه
تا اوايل شباب مفيد بود وبعد از سن وقوف فايده نكند

ومريض

ومريض بري نشود مكر نوبه خصوصا بعد الاحتلام كنند وتقليل
ماده دير دير نوبه كند وجوب جبي بعد از تنقيه تام نفع كند
واكر سبب ماده صرع طول عهد نجاح باشد هيچ علاج بهتر از
مباشرت نباشد سيما كه مصروع غريب باشد وتدبير اغذيه
بنحوي كه در ماليخوليا مذكور شد اما اغذيه مبرده مضر باشد
واشياء حاره رطبه مفيد بود ودر روز نوبه در ونامسالك باشد
ودر ساير ايام تقليل اغذيه لازم باشد **سكته** عبارت
از سده تامه در دماغ بود واز علامات مفارقه ميان
علامات انكه نظر در انسان عين مريض كنند اكر خيال قزحي شود
مسكوت بود والا ميت باشد وباين علامت وقتي احتياج
شود كه تنفس ظاهر نشود علاج ان اكر از سرما حادث باشد
نايه كرم بر سر ان كذارند واكر بادي باشد اكر علامات خون
ظاهر باشد فصد قيفاليين واكحل وحجامت ساق والا كفي
باشد حقنه متوسطه وحاده وقي تا انكه تدبير كنند وافاقه صرع مذكور
شد وسم كندش واكر مفقود باشد بدلان كه در باب
ادويه مذكور شد بس تعديل مزاج وتنقيه وتقويت دماغ
ودر تقسيم دي ير احتياج تا به تنقيه ميشود چنانكه در فصل

راس وضع کنند تا اخراج شعر نشود و دیکنه شیرکی فی نافع
باید که بر مرغ روغن گل سرخ چرب نموده با یارج فیقرا الوده
بکلونرو بهند تا قی کند و ماء العسل بجای آب مفید بود و شیاف
کالقند وانیسون بعد از حقنه و کوشت کبوتر بچه و کنجشک کباب
با ابازیر نافع و سعوط بزهره کلنک با آب مرزنجوش نیز مجرب است
ومنع غذا تا سه روز واجب **فالج** در عرف عام عبارت
از استرخا اعصاب بود و در اصطلاح اطبا سستی یک نیمه بدن
باشد از راه طول وسبب آن عدم نفوذ روح باشد تا بعضی اعضا
حسا و حرکتا عدم قبول اعضا باشد واکثر از اسهال بود
واز قطع عضو که در عرض عصب واقع شود پیدا شد و قابل علاج
نیست علی الخصوص قابل اصلاح باشد تدبیر آن اولا در خانه تاریک
جا دادن و علی الفور دستها و اطراف بقوت نمودن ومنع غذا تا
القدر و اقل آن دو روز باشد تا پنج یا هفت روز و از اغذیه
اقتصار بر ماء العسل اگر علامات حرارت ظاهر نباشد الی
ماء الشعیر و بعسل و در پنجم ابتدا بحقنه مفتوح پس جاده و بعد
اسبوع اول منضج و مفتح پس ایارجات و حبوب مسهله بعد از
عود منضج و مفتح و مسهل تا سه هفته پس حب منتن و تریاق کبیر

ومشرود

ومشرود دیطوس واکر علامات غلبه خون ظاهر باشد فصد
قبل از منضج جایز است والا ضرر کند و بعد از تنقیه تدهین
بروغن بلسان و قسط و فرفیون و چند بید ستر مفید باشد
واکر مزمن باشد شود و مزاج بارده بر بدن مستولی باشد دو ا
کفشا رو خرکوش نشانیدن و با بکرم که عبارت از دیا کبریته
باشد استحمام کردن و حمامی که آب شور داشته باشد نافع است
واستحمام با آب عذب نمودن مضرت رساند و منع آب تا ممکن بود
باشد و بجای آن ماء العسل دادن و اگر عطش غالب باشد
گلاب با آب ممزوج کرده بدهند **لقوه** کشش یک نیمه روی
باشد چنانچه اثر کرهیدن در ابرو و یک چشم و لب ظاهر شود
و یک چشم منطبق نشود والتقا شفتین متعذر باشد سبب آن
یا تشنج یکی از دو جانب وجه بود و علاج آن علاج تشنج امتلائی
باشد چنانکه مذکور خواهد شد یا سبب استرخا بود و علاج
بعد بستور فالج باشد چنانکه ذکر رفت **تشنج** علتی باشد
در عصب که بسبب آن متحرک نشود عضو بجای خود پس فرو گرفتن
کند در انبساط پس بجای خود باقی ماند و این نوع که عود کند
سر بحال انبساط از آن باز بگویند یعنی فیما نه و فیما ضن بعده

و تشنج از ماده بلغم غلیظ باشد و آن تشنج امتلائی است و دفعه
حادث شود علاج آن استفراغ بلغم است و فصد قبل از مسهل
اگر علامات غلبه خون ظاهر باشد و مریض احتمال آن داشته
باشد و تنقیه در این علت برفق باید نمود و بعد از نضج تام
پس از هر عضو بادهان حاره که در فالج مذکور شد و تشنج
از یبوست که عارض اعصاب شود یبسی باشد و علامت آن تقدم
اسباب مجففه است مثل اسهال مفرط و تعب و جوع و حمی محرقه
و کم کم عارض شود و با ضمور اعضا باشد و آن را تشنج یبسی
گویند و نادرا علاج پذیر بود در حالت سن و در زمان
طویل و علاج آن ترطیب تن به مرطبات و نشاندن در آبزن که در امراض
سوء مزاج مذکور شد و از مجربات مشهوره پوست دنبه میش
بر عضویکه تشنج یابس داشته باشد ببندند تا پوست مذکور
متعفن شود و همچنین قرشی در موجز نقل فرموده و دنبه را
شرحه کرده به بندند و تجربه این ضعیف چنانکه مذکور شد
و گاه باشد که تشنج از ورم عصب حادث شود علاج آن ازاله
ورم باشد چنانکه در اورام مذکور خواهد شد و گاه
سبب تشنج نفوذ در عصب باشد از موذی و آن یا خلط حاد لذاع

باشد

باشد که وارد عصب شود با کیفیت سمی مثل گزیدن عقرب
و رتیلا بر عصب یا شرب مخدر قوی و علاج دفع غلظت و ازاله
سم و اصلاح مخدر و بسبب دیدان عارض شود و علاج
قاتلات دود **تمدد و کزاز** تمدد هم کشیدن عصب از دو
طرف و راست ایستادن عضو و آن تشنج است و مشارکت کنند
و کزاز را بر تمدد اطلاق کنند و گاهی باسم خاص بسبب ترنجیدن
از داخل یا خارج خواه یکجانب عصب خواه هر دو جانب و گاهی
باشد که در تخلل لیف متشنج شود و صلب گردد و انقباض
دشوار باشد یا ریح غلیظ باشد که بسبب عبور انقباض شود
در اثر قی نادر نیز عارض شود و علاج تمدد و کزاز علاج
بود از استفراغ و تعدیل مزاج و تقویت عضو و غیر آن
رعشه علتی بود در اعصاب که قوه محرکه عاجز شود از
عضل بر نهج طبیعی و حرکات ارادی بلکه ثبات ارادی تحریک
غیر ارادی یا حرکات ارادیه به حرکات غیر ارادیه مختلط
شود و سبب کلی ضعف قوت محرکه باشد یا ضعف آلت
تحریک یا هر دو و سبب جزئی سوء المزاج بارد بود که موجب
استرخاء عصب شود فی‌الجمله لیکن بحد فالج نرسد یا

از اخلاط لزجه غلیظ حادث شود که قوت تمام نفوذ
نکند و از شرب آب بسیار سرد بافراط و ادمان شرب شراب
بهم رسد و از عجز قوت بسبب اعراض نفسانی چون غضب و خوف
وغیرهما و از کثرت جماع و عقیب امراض مزمنه عارض شود
و علاج آن ازاله سبب باشد و دفع خلط موجب و تقویه
قوت بشرطی که مریض مرتعش و قوف بسوی زوال سبب تعقل
نکرده باشد و رعشه مستحکم نشده باشد و بالجمله علاج
تشنج و استرخا بوجهی که در آنها مذکور شد نمایند و گاه
باشد که بسبب برودتی یا احتراق یا لسع حیوان عارض
شود و علاج آن ازاله اسباب مذکوره و باشد از جفاف
عصب حادث شود چنانکه عصب منعطف نشود و علاج
ترطیب بود چنانکه در تشنج یابس گذشت لیکن ترطیب
باعتدال باشد که باعث استرخا نشود و در همه مواد
تعدیل مزاج و تقویت قوت و التلازم است والله اعلم
بالصواب خدر عبارت از بطلان و نقصان حس لمس باشد
و مریض احساس چیزی کند مثل دبیب نمل و ذره و غیر آن
اما مولد باشد و حرکت عصب دشوار باشد یا بدله حس

ان

آن یا افشار عصب بود از وقوع کسر و خلع بر آن یا کثرت جلوس باشد
یا سده عصب که از خلط بلغمی خام حادث شود بنحوی که قوت حس سلوک
در و نکند یا فضل رطوبی که موجب ثخانت گردد و گاه باشد که از دم
غلیظ سوداوی عارض شود و علاج آن فصد و تنقیه است و گاه از خلط
جوهر عصب که بسبب سوء المزاج بارده متکثف بهم رسد چنانکه منع نفوذ
کند و از بی نحافت بدنی باشد و از سم مشروب و لسع حیوانات هم
حدث و عارض میشود العلاج جبر کسر و حرکت سریعه قویه و ازاله
سده و تنقیه اخلاط و اصلاح رطوبت و تعدیل سوء المزاج و ترطیب
پوست تحلیب فربه بدن و دفع ضرر سم و علاج لسوع بالجمله
دستور تشنج از رطب و یابس بکار داشتن حرکت موضعی از بدن
که عادت آن نباشد بسرعت و تواتر تمام و زود ساکن شود
و باشد که دوام کند و آن خطیر بود و منذر باسترخا بصرع و خدر
فالج باشد سبب آن است که رطوبت غلیظ لزجه بریاح بخاری
منحل شود پس عارض شود در خروج از منافذ بسبب غلظت و قوه
دافعه در صدد دفع متحرک شود پس فیما بین رطوبت و قوه
مواقعه افتد و عضو شروع در جنبش کند علاج اگر مستحکم
نشده باشد بدلک و تدهین با دهان محلله و اصلاح اغذیه

اکتفا باید کرد و اگر دفع امکند و ماده غلیظ باشد دفع ماده
بمسهل و مقوی و بالجمله معالجات مذکوره در امراض عصبیه
این بود مجملی از معالجات اطبا رحمهم الله و آنچه دستور این ضعیفست
در مطلق امراض مذکوره آنست که آنچه از این امراض بسبب رطوبه
و امتلا و استرخا باشد بعد از تنقیه کامل ثنا و لعیشه بطریقی
که در خاتمه ان شاء الله مذکور میشود مفید است و کمال نفع
میکند و آنچه بسبب یبس و خفاف باشد معجون رطب بعد از مرطبات
مستعمل مشهور چوب چینی مفید است بآنکه معاجین کبار
که درین امراض که در کتب مسطور است مثل تریاق کبیر و مثرود
بطوس و غیرها درین زمان فرد اول کم بدست میاید بسبب فقد
ادویه نفیسه و قلت رجوع ملوک و سلاطین بطبابت و معالجات
اگر بجای معاجین مذکوره عشبه و چوب چینی را مصلح المزاج
و مقوی القوی سازند انسب می نماید و تریاق فاروق که از مکه
معظمه می آورند مغشوش باشد این ضعیف مکررا تجربه نموده
نفعی منصور نشد و در اکثر امرضه مضرت دیده مکرر و بعضی
مواد استرخا خفیف و برد مزاج مشایخ را اندک منفعت بدهد
والله اعلم بالصواب **نزله و زکام** فرق میان نزله و زکام در اصطلاح

آنست

آنست که ماده نزله از راه حلق منصب شود و در زکام از مناخر
انف دفع شود و نزله باسم عام عبارت از فضول بود که در پیش
جمع شود و منجمد کردد و آن فضل با اخلاط بارده غلیظه باشد
و این وقتی باشد که با امتلای بدن مصادف باشد اما فضل
دماغی دماغی کند بر سایر بدن و این اسلم انواع باشد و بسبب
برودت هوا یا فضلات دماغی منجمد میشود حرارت عارضی خواه
از داخل و خواه از خارج اذابه آنها کرده اگر میل بمقدم بطن
مقدم راس دارد از راه انف آید و اگر بموخر بطن مذکور
مایل باشد از راه حلق نزول کند و علامت بارد آنست
که مخاط و بزاق سفید باشد و تیزی ندارد و علاج آن
اهل طبیعت بغلی منضج و مطبوخ حلو و احساء ملینه و اجتناب
از آب سرد بلکه بجای آب جلاب نوشیدن و انکباب
بر آبی که حشایش حاره در آن جوشیده باشد و بخور سکر احمر
و [illegible] و حمام بعد از نضج و اگر بسبب هوا باشد و مزاج بارد
دماغ مستعد این نوع بود علاج بتکمید جاورس مسخن خرقه
مسخن و دخول حمام و تبخیر بعود خام و مصالیان کنند
یا سوء المزاج حار عارض دماغ شود از اسباب خارجیه چون

حرارت آفتاب یا تند هیدن بادها یا بخارات بر سر که موجب تسخین
رأس و ترقیق فضول گردد و ما یزل در کمال حدّت و لذع بود
و این نیز ساذج بود و علاج آن تبدیل مزاج و استحمام علی الفور
و تنجیر بکافور یا غاله کرده در سرکه نقوع کرده باشند یا مادی
باشد و علاج آن اگر دموی باشد فصد و حل طبیعت تنقیه الشعیر
و صفراوی یا اسهال صفرا و تبدیل مزاج و منع انصباب بشراب
خشخاش و اجتناب از حموضات در مطلق زکام و نزله و حرکت
و اشیاء دسمه مضر بود و تقلیل اغذیه من حیث الکیفیت و زکام
سرد زرده نیم برشت نخود حمص الثعلب نان با نان گرم مفید
باشد و حریره نشاسته نبات نافع بود این جمله تدبیر زکام
باشد و نزله هر عضوی که منصب شود مثل سینه و معده و غیرها
دفع خلط از آن عضو و منع انصباب به غلظات و محذرات

باب سیوم در امراض عین و متعلقات آن از تدبیر
و اعمال ید و غیر ذلک بدانکه طبقات سبعه و رطوبات
ثلثه و علامات انجمه چون در کتب مسطور است نزد طبیب
محقق و دستور العلاج بنابر مشهور و بالجمله کلما اتفق در این
رساله ذکر خواهد شد دستور رمد و رمد ملحمه باشد مادی بود و بعضی

باشد

باشد و از اسباب خارجه مثل ماره و ریح بر انگیخته شود و شاید
که از مزاج ساذج و ورم عارض شود بلکه تکدر که اخف از آن است
تا خلط یا سوء المزاج ضم نباشد حادث نشود و در دستور تکدر تحقیقه
از علاج رمد بود و ماده رمد از اخلاط اربعه باشد اکثر دم
و بعد از آن صفرا و بلغم و نادرا سودا دستور در تنقیه مواد
و فصد قیفال حتی صفراوی و اگر حرارت باقی ماند فصد دیگر
و بعد از آن اگر احتیاج شود حجامت کامل با آنکه مدح کتب
حجامت نقره و قفا ذکر شده و لیکن دشوار است به قوت ذکر
ضرر میرسانند و عادت جاری شده که این موضع را حجامت
میکنند و کار آن میکنند و نفع میرسانند پس اصلاح اغذیه
و ترک لحوم و دسومات اشیاء مغلظه و بالجمله تدبیر تلطیف
و اسهال با تنقیه مواد برفق و مسهلات ضعیفه چون نقوع الهلیلج
و دواء المسهل و امثال آن که نسخه هر یک در خاتمه مسطور است
استعمال نمایند و نشاید که مسهل قوی در رمد بکار برند
هر چند بلغمی و سوداوی باشد زیرا که مسهل قوی اغلب اوقات
تهیج میشود و تحریک میکند و ضرر میرساند و علق که بفارسی
زالو گویند و درین عصر مشهور است به لو باشد

ثقلیقون در رمد عظیم بر جبهه و تحت جفن طلا مستعمل است
و این بعد از فصد و حجامت احتیاج شود و حجامت قفا و ساقین انفع
اگر مانعی نباشد و فصد ماق اگر رمد بطول کشد و در تلیین طبیعت
اگر طبیعت زود اجابت نکند حقنه لینه مفید باشد و بعد از رد
مذکوره ایارج فیقرا و اطریفل صغیر و حب الذهب و بنفشه
و سایر مسهلات مستعمله در امراض دماغ و بجهت انضاج شربت
بنفشه و نیلوفر با لعابات دهند و چندان انتظار نضج نباید
کشید و میان فصدها مهلت ندهند با مثل ادویه موضعیه
در ابتدا سفیده تخم مرغ چکانیده و لبن جاریه دوشیدن و نقوع
آب گرم شستن و بشیاف ابیض در لعاب حلبه حل کرده و قریب
بانحطاط تکمید با آب گرم کند در شانه گوسفند کرده باشند
پس حمام بجهت تحلیل نفع کند و اگر رمد از نزله باشد علاج
نزله و رمد هر دو باید کرد تکمید بجز و مستحنه و سایر کارات مذکوره
و اصلاح اغذیه و اگر فصل و سن و سایر امور رخصت دهد اقتضا
کند فصد و الا مضر بود و تلیین طبع مفید است
ورم ملتحم اعظم از رمد بود و مرطوب المزاج مستعد آن
باشند خصوصا صبیان که رطوبت در ایشان زیادتست

وعضو قابل

و عضو قابل ضعیف سوء مزاج شود رمد بود تا اما مبالغه
در اخراج دم و سایر تدابیر کنند اگر طفل نباشد و بفصد
شریان صدغ و قطع آن احتیاج شود و این وقتیکه باشد
که اوعیه امتلا پذیرد و تکحیل بشیاف ابیض کافوری و افیونی و اگر
جرب با رمد عارض شود شیاف سماق و روتیا نوبه مفید است
و زود و راسخ و نوعی از رمد که آنرا کمنه خوانند و علامتش
آنست که چون از خواب بیدار شود در چشم چیزی احساس کند
مثال رمل و زود زایل شود و سببش بخارات غلیظه باشد
که در طبقات وقت نوم محتبس شود و دستور استفراغ
بدن و تنقیه دماغ و تکحیل بشیاف احمر لین و یکفسه کم به باشد
که شبیه بود بقرحه و تعداد آن در قرحه ذکر خواهد شد
و نوعی از رمد باشد که صاحب آن اشیا را سرخ یا زرد یا
با اسمانجونی مشاهده کند یا غیر آنها از الوان بحسب خلط
غالب و سببش آنست که رمد در طبقات منخارجه قدام رطوبه
جلیدیه واقع شود و معالجه همانست که در رمد مذکور شد

فصل در امراض احتقان و استرخا جفن بدانکه گاه جفن
بالا استرخا عارض شود چنانکه پلک بر نخیزد و سببش آن

سببی عضلات باشد دستور استفراغ بدن پس مداوات مید
واگر بعد از آن استرخا باقی ماند فصد عرق جبهه کنند و جفن را بعصاره اقاقیا
و ماشیا و زعفران و مرزنگوش به آب مورد سرشته ضماد کنند
پس اگر علت قوی باشد **دستور** تشمیر است و آن چنان باشد
که پلک بالا را از ماق تا ماق قطع کنند و از مقراض تقدیر آنچه
جفن را سست کند از پس پلک بدوزند و دوا صفر الکحال
کنند و بعد از آنکه جفن التیام یابد خیوط را قطع کنند و موضع
جراحت را مرهم علاج کنند و قطور آب نمک با کمون مضوغ که
در خرقه بسته باشند بعد از تشمیر نافع است و گاه استرخاء
جفن بسبب فالج و لقوه عارض شود و دستور به دستور فالج بود
چنانکه مذکور است **التصاق الجفنین** سبب آن بیشتر آن باشد که بعد از رمد
شدید باشد و سببش آنکه در رمد تنقیه کامل نشده باشد حجت
تنقیه نماید از فصد و مسهل و غیر ذلک پس اکحال بشیاف اباد
کند و بروغن کند و چوب نایند و بعد از آن صورت ببندد تا جفن ملتصق
نشود و گاه باشد که التصاق جفن بمقله شود دستور آن است
که میل در تحت جفن داخل کند و بکشد و اگر میل جدا نشود بمقراض
جدا کند و آنچه در التصاق جفن مذکور شد بکار دارند تمت

شتره عبارت از تشنج جفن و برگشتن آن باشد بطرف
بیرون بحیثیتی که پلک بالا منطبق بر زیر نشود چنانچه باید و قوت
بصر ضعیف شود و اکثر شتره در پلک بالا عارض شود و آن
بر دو قسم باشد یکی خلقی بود از فساد ماده جفن و علاج
ندارد و یک نوع غدد یا لحم زاید بود که عارض جفن شود دستور
کشط باشد بعینه بطریقیکه ظفره بیان میشود یا از شق
قرحه باشد و دستور به دستور قرحه **سبل** پرده عارض چشم
شود در سطح ملتحمه از تراکم عروق ظاهره و در سطح قرنیه
نیز حادث شود و آن پرده مانند نسج عنکبوت باشد
و لون پرده گاهی سفید و اکثر تیره رنگ شبیه بدخان
و عروق مذکور اکثر با حمرت باشد و گاهی اصیب بعضی خفیف
الحمرة و نادرا سفید و سببش امتلاء عروق عین باشد از فضول
و بخارات غلیظه و بر دو قسم بود یکی سبل رطب و آن با دمعه
و رطوبت اجفان باشد و این نوع محتاج بضماد نیست ضماد
الیق باشد از حدید بشکل قلابی که ماهی بدان تصید کنند بلکه
ضماده مضرت میرساند و اکتحال بکافی است آنچه مذکور میشود
و نوعی دیگر مشهور بود سبل یابس و علامت آن عکس نوع

اول بود و چشم بطریق صحت باشد و قسم ثالث آنست که سبل مستحکم
نامند ماده آن بسیار غلیظ بود و منع بصر کند و حدقه مستور
شود دستور نوع اول فصد و اسهال و ادامت حمام بر خلا
معده و تکحیل باکحال حاده چون باسلیقون و روشنائی و امثال
آن و دستور مستحکم بلقط کنند و لقط بدو طریق کنند یکی آنکه
بخیوط رقیقه عروق سبل را بخیط بکشند و آنجا بر داشته
بمقراض لقط کنند و دیگر آنست که بمنقار بعضی چند قلاب
بقدر الحاجه بگیرد عروق را مرتفع دارد پس بمقراض بچینند و قطع تدریج
کرده در تشمیر کنند بکار دارد و نوع وسط را بملاحظه [illegible]
اگر بحیثیتی باشد که عمل حدید توان کرد بعمل آرند و الا باکحال
مذکوره بعد از تنقیه اکتفا نمایند شرناق زیادتی از ماده شحمیه
باشد که در پلک بالا بهم رسد و جفن سنگین شود و ممتد
بماند و ماده شحم پلک چسبیده باشد و علامت شرناق آن
باشد که برابر یکی پلک دو انگشت مضمومه بگذارند پس انگشتان
منفرجه سازند انتفاخ در وسط اصبعین ظاهر شود سبب آن
رطوبت غلیظ و استرخای جفن بود و اطفال را اکثر عارض
میشود دستور استفراغ بدن بفصد و اسهال و تنقیه دماغ

واصلاح

واصلاح غذا و تکمید بآب حشایش محلله جوشیده
باشند چون بابونه و خطمی و اکلیل الملک و مانند آن و تدخل
حمام و اکتحال باسلیقون کبیر و اگر مذکور اشکالی نباشد
عمل ید و دستور آنست که اول وسط موضع رطوبت را
شق کنند از لحم پلک چنانچه منضغط استخراج محل
شحم نرسد و سر انگشت بالا با شحم مبتلا شود پس بخرقه
کتان شحم از پلک بیرون کنند و از چپ و راست حرکت دهد تا بالکلیه
اخراج شود پس خرقه تر کرده و آب نمک کرده بمالند و شحم از نمک
سائیده بباشد طرفه نقطه سرخی بود در سطح ملتحمه از خون
تازه که غلیان کرده باشد یا از ضربه و سقطه حادث بود
علاج فصد و اسهال و تقطیر خون کبوتر خاصه که خون از زیر
پر بگیرند و سایر دستور رمد بکار دارند ظفره یعنی
ناخنه عصب زایدی است که در ملتحمه حادث شود و اکثر از ماق
انسی ابتدا کند و گاه از ماق وحشی و باشد که هر دو ماق
شریک باشند و از سطح ملتحمه تجاوز میکنند و بقرنیه
میرسد چنانچه منع ابصار کند و سبب ظفره بانتیا سبل
نزدیک است و بالجمله از کثرت فضول از جهت حادث شود

دستور اگر رقیق باشد بعد از فصد و اسهال اکحال شیاف
دبرنج و دینارجون باسلیقون کبیر و اگر غلیظ باشد و منع
ابصار کرده باشد دستور کشط بود بانکه درو اندازند بیضا
یعنی تلابها بردارند پس اگر مخبیده باشد علیهم فیها و الا
روغن بنفشه بادام بچکانند تا برخیزد و منع ورم و ریحت
دوانیده جانبه عروق جوب متغیر شود بمقراض لقط کند
بحیثیکه هیچ باقی نماند و باز بروید و حذر کنند تا لحم ماق
قطع نشود که احداث دمعه میکند و فرق میان ظفره و لحم
ماق انست که لحم سرخ باشد و ظفره غشای رقیق سفید بود
و اگر خواهد بعد از امتداد عروق موضع و استره قطع نماید این
هنر ازجیل بود و نوعی از ظفره باشد که دو تو بود که گویا ابره
و استره بهم چسبیده و از غلظت انجره و رطوبات باشد
و دستور آن بکشط نباید کرد که مضرت رساند بلکه با اکحال
جلاء اکتفا نمایند سلاق عبارت از قوی شدن پلک چشم
بی جرب و حشفه شود بجرب از اعصار ویش لیکن در سلاق
حکه در ماق باشد و مژه بریزد و در جرب حکه در جفن
باشد و مژه سالم بود و بسیار علامات مفارقه که در جرب

مذکور

مذکور خواهد شد و در سلاق جفن بسیار سرخ شود
و سرخی ماق کم شود و گاه باشد که علت کهنه شود و پلک
مجروح شود و سبب آن ماده اکاله بود و قلیل بستر از مواق
احراقی نیز حادث شود دستور فصد و حجامت و استفراغ
و تنقیه و تضمید شیاف نارنج و گل سرخ که با هم پخته
بسفیده تخم مرغ و روغن گل سرشته باشند نافع بود اگر
قدیم بود شیاف احمر لین و درنج اکحال نمایند قروح عین
بدانکه قروح در همه طبقات چشم بهم رسد لیکن انچه در غیر
ملتحمه و قرنیه و عنبیه باشد و ظاهر نشود بحس و تولد آن
از اخلاط حاده لذاعه باشد علامات آن حس و ضربان و وجع
شدید باشد بسیار باشد انچه در ملتحمه باشد نقطه سرخی
که حمرت آن زیاده از سرخی سایر سطح بود نمایان باشد و انچه
در سفیده چشم و انچه در عنبیه باشد نقطه مکدر
در حدقه نماید و عروق منتشره با آن ضم بود و گاه باشد
که قرنیه بجا و رتقه قرحه سوراخ شود و عوام آن را شقفت
گویند و انچه در قرنیه باشد هفت قسم بود بعضها در سطح
ظاهر طبقه بود و بعضی در مواضع غایره که شبیه بدخا

وغبار و سحاب باشند و مجموع را باسم عام قرحه گویند و اسلم
قروح آنکه در سطح ظاهر شود و اصعب آنکه غایر باشد
دستور اخراج دم بدفعات از قیفال چنانچه هر پنج و شش
روز یکبار بگشاید و خون هر مرتبه کمتر بگیرد و بعد از فصد
تلیین و مسهل بها را و رفق بدهد و نضج مواد بطبیخ فاکهه
و نقوع مقوی و اسهال بحب بنفشه و مانند آن و قیاد دستور
دهد چنانکه مذکور شد و باید که تا سه روز چیزی در چشم
نکند پس قطور و ذرور بکار دارد و اگر ریش در چشم راست
باشد بر پهلوی چپ بخسبد و بالعکس و اگر قرحه دیر
بحرکت آید باب حلبه و اکلیل الملک قطور نمایند و شیاف
شاسیح و ابیض نافع بود کمنه صلیبه سابقا مذکور شد که یک
قسم کمنه ذکر آن در قروح خواهد شد و این نوع کمنه عبارت
از جنس رطوبتی مختلف طبقات باشد سیما قرنیه و مانند قرحه
نقطه ها دیده اما سفید باشد و سوراخ نشود بلکه
تحلیل رود و قرحی در موج نفاخات ذکر نموده در اکثر
کتب باسم کمنه بنظر رسیده و علامات و دستور بیکدستور
مذکور شده دستور از حقیقی از دستور قروح است

بنحو یکه

بنحو یکه ذکر یافت شعر منقلب فی اللیل موی برگشته باشد درون چشم
و موی زیاده از مژگان اصلی علامات آن بنحوی که ذکر است و سبب
رطوبات عفنه که در اجفان جمع شود دستور تنقیه دماغ و
اکتحال با سلیقون و روشنایی و مانند آن چون احجار و
اخضر بعد از آن نتف یعنی کندن موی و بسوزن موضع را داغ
نمودن و باید که موی ها را یکان یکان برکند و داغ کند پس
موی دیگر را و در وقت داغ پلک را برگردانند و سفیده تخم
مرغ با روغن گل سرخ بعد از داغ طلا کنند و تجربه شده
که بعد از نتف شعر بلبن انجیر و سایر شیرها طلا کنند و در اکثر
کتب بنظر رسیده و مکرر تجربه شده بیاض سفیدی نیک
باشد در ظاهر قرنیه یا بیاض غلیظ بود در جوان و این بعد از
قرحه حادث شود و این قسم دشوار علاج شود و اگر اصلاح
لابد نیز و بالتمام زایل نشود و بعد از زمان سوء تدبیر رسد
اگر رقیق باشد قطور باب شقایق و عسل کافیست و اگر غلیظ
بود این کحل مجرب است سرطان سوخته زبد البحر بعر الضب پوست
خایه اشتر مرغ توتیا طباشیر از هر یک دو درم اسفیداج
ارزیر توتیا الوس زاج شامی شادنج عدسی قلیمیا از سفال چینی

از هر یک یکدرم مروارید ناسفته عقیق سوخته دو تخم ترتیزک
هندی از هر یک نیم درم نمک اندرانی بوره ارمنی شرح هندی قرشیا
کف آبگینه از هر یک دانگ عشر دو دانگ نرم کوفته سرمه سازند
مورسرج که شبیه بسر مور باشد و این علت از اعلال غریبه
باشد و انچنان بود که بر پرده مذکور دیده شود و اغلب این
قروح حادث شود پس اگر انخراق نیز باشد که افت برطوبة
بیضه رسیده باشد علاج دشوار بود و برغاده که بشکل مثلث
ساخته بمرهم اسفیداج بر کرده اقتصار نمایند ولا که طریقه
متضرر نباشد **دستور** استفراغ و تنقیه و تقویت اکحال
باکبریت و برغاده مذکور در همه اقسام مفید باشد **جرب**
آفتیکه در پلک چشم گوشت بهم رسد و خارش کند و گاه گاه
جراحت کند و ان بر دو نوع باشد یکی رطب دستور ان فصد
و اسهال و اکحال باکحال مجففه چون احمر حاد و باسلیقون
و اگر بقیه از رمد با ان باشد رشیاف که در تب انور باشد
و شیاف ان نافع بود و دیگری یابس دستور حک باشد
یعنی تراشیدن بکف دریا و برگ انجیر و امثال ان **برده**
رطوبتی غلیظ باشد که در باطن جفن متحجر شود و رنگ ان با سفیدی باشد

وشبیه

وشبیه بتگرگ بود **دستور** پلک را بر گردانیده و انزروت
وصمغ البطم و سرکه بهم سرشته طلا کنند **شعیره** ورم طولانی
در جانب پلک بشکل شعیر پیدا اید و سرخ باشد **دستور**
فصد قیفال و استفراغ با ایارج و بشحم ماعز گداخته با پیکجو سرشته
ضماد کنند و خون کبوتر بنوعیکه در طرفه مذکور شد
طلا نمایند **دمعه** یعنی اشک چشم خلقی باشد و عارضی
و انعارضی تابع مرضی باشد علاج ان مرض موجب دمعه
ازاله شود و اگر تنها باشد دو رطل اب انار ترش بجوشانند
تا بنصف اید بعد صبر سقوطری حضض مکی شیاف ماشیا
زعفران از هر یک یک مثقال مشک خالص انکی سحق کرده
در رب انار مذکور ممزوج کرده چهل روز در افتاب گذارند
و سر ان را از غبار بپوشانند بعد از ان شیاف ساخته استعمال
کنند **خیالات** اشیا والوان باشد که در هوا منظور رسد
و در خارج وجود ندارد و گاه بشکل پشه نماید و باشد
که اشیاء موجوده بزرگتر و کوچکتر از انچه هست نماید
یا الوان ان برنگ دیگر مشاهده شود و چشم بوضع طبیعی
بود و حرکت نداشته باشد و پلک ثقیل بود و گاهی اب

کند و باشد که رمض یعنی چرك کند سبب آن اکر ذکاوت حس بصر
باشد یا افراط رقت روح باصره بود بعد از تقویت دماغ
و تغلیظ مواد او اکحال بجواهر بارد و امثال آن نمایند و اکر در رطوبت
یا طبقه قصوری باشد یا روح باصره بسیار غلیظ شده باشد
استفراغ و تنقیه و تکحل بشیاف مرارات و باسلیقون
کبیر و امثال آن و این خیالات اکر از شش ماه بکذرد و نزول
آب نشود از نزول ایمن باشد و قبل از مدت مذکور خوف
نزول باشد و تنقیه واجبست انچه در جمیع کتب طبیه بنظر
رسیده بنحویست که مذکور شد و در متون کحال و شعار
این عصر یکی صدیقین باشد بدانکه در کتب اطبای جاکه کسر کی
که مسطور شده در شقیقه است و در متون در کحال الجواهر
مبین است چون نفع تمامی بچشم دارد که منع انصباب مواد
غریبه بعین میکند ما از اینجا استنباط کرده ایم که این عمل
در خیالات نفع میکند و در باب شقیقه بنحوی بیان شده
که شعر بر منفعت کل و بیین زمان شعار نفس تیکند بدیده
ماء آب که عبارتست از رطوبت غریبه باشد که در ثقبه
عنبیه میانه رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه باستد سبب آن

از اسباب

از اسباب خارجی باشد مثل ضربه و سقطه که موجب تفرق
اتصال دماغ شود و چیزی از ان جاری کردد و از عصبه مجوفه به عین
رسد یا از داخل بود بسبب تحلیل رطوبات در عمق بدن
و بخاران رطوبت در دماغ جمع شود و ثوران کند غشای
دماغی متصل بعین بسبب ضعف قوت انها کرده باعث نزول شود
و کاه باشد که صداع شدید سبب تحلیل اخلاط و تکدر
رطوبات شده موجب نزول کردد و این آب اکثر سفید و صافی
باشد و کحال آن را آب مروارید کویند و دستوران بعد از نضج
تام قدح باشد و قدح کرفتن آب نود بآلت معروف دستور
آنکه اول سر نشتر فرو برند و پرده بشکافند و آلت مذکور
چون میل باریك درمیان پرده در اندراند تا آب از موضع رکود
منتشر سازند و درین امر طبیب نخلی نباشد باید که بکحال رجوع
نماید و باقی سیاه کرده که تمامی و زیبقی و حصیعی باشد قابل قدح
نیست و آب سفید اکر رقیق باشد که منع انصباب بالکلیه نکرده
باشد استفراغ و تنقیه و بالجمله اکحال مستعمله و سایر
تدابیر در خیالات بنحوی که مذکور شد بعمل آرند انتشار
آنست که ثقبه عنبیه فراخ تر از طبیعی شود و نور منتشر کردد

اما اسباب خارجی و داخلی عارض شود اگر از سبب خارجی باشد چون
ضربه و سقطه و تنقیه عسهل مزید علت که بود **دستور**
فصد قیفال و حجامت ساق و اجتناب از اغذیه غلیظه و ترک
جماع و سایر حرکات عنیفه و بر پشت خوابیدن نفع کند و ضماد
بارد مثل آرد خطمی و بنفشه و زرده تخم مرغ و قیروطی شیرازی
که مرطب باشد و بعد از زوال ورم اکتحال برود شیافی
مفید است و اگر داخلی باشد که اخلاط و بخارات غلیظه
موجب گشاده شده ثقبه را وسیع میکند و از عقب
امراض و اورام دماغی واقع شود کمتر اصلاح پذیر گردد
بالجمله تنقیه دماغ و اسهال قوی و اکتحال بشیاف مرارات
غرب ناصوری است در ماق بزرگ که از بثره و خراج که
حادث شود پس منفجر شود و چرک سیلان کند و چون
بفشارند ریم زیاده اخراج شود و قضامه دشوار دفع
شود و گاه باشد که ریم در انف نفوذ کند و چرک از بینی
مندفع شود **دستور** استفراغ بدن بفصد و اسهال و تخفیف
غذا و امثال القرحه مرهم مناسب و اکتحال بشیاف العرب پس اگر
کافی نباشد بعد از تنقیه بالتی که موسوم [illegible] الراس و ما بین باشد

داغ کنند

داغ کنند پس مرهم سفیداب صندل مانند **عشا** شبکوری
باشد که از بخارات غلیظه بهم رسد **دستور** استفراغ بدن
و اطعام اطعمه حریفه و منع بخار و انحدار آنست که جگر بز را
که شرحه کرده مشوی کنند و در حالت انشوا از فلفل و زنجبیل
نرم کوفته بر آن نثار کنند و صدید یعنی آب جگر که از جگر
حاصل میشود با یکی مذکور مرتبه دیگر اندوده و هاون
ممزوج کرده در چشم کشد **جهره** روز کوری که سبب آن
ضد اسباب عشا است **دستور** ترطیب دماغ بسعوطات
مرطبه چون آب کشنیز تر و عنب الثعلب و ماشدان و سایر
تدابیر و تغلیظ دم و بالجمله آنچه در نزلکا محسن گویا فت و اکحال
مقویه که مثل جزو آن باشد و سایر امراض عین که بیان
شد چون دستور در همه مواد مشترک است باین اقتصار نمود
باب چهارم در امراض انف چهار [illegible] آب از بینی جفاف انف [illegible]
آنچه بسبب حمیات محرقه باشد بدستور حمی عمل میشود و اگر از
مزاجی باشد ترطیب مزاج انف بروغن بنفشه کدو و بنفشه
بادام و روغن نیلوفر و اگر حرارت قوی باشد سرکه و کافور
با ادهان مذکوره ضم کند و اصلاح غذا و سایر مرطبات

دماغ از سعوط و نشوق بنحویکه در مقام خود ذکر یافت و اکر
سبب خلط لزج باشد تنقیه و استفراغ قروح انف جراحت منخر
اکر تر باشد و سیلان کند مرهم سفیداب و هلیله بروغن کل
مفید است و اکر خشک باشد روغن بنفشه و موم سفید کثیرا
لعاب بهیدانه و مغز ساق کاو مرهم سازند و تعدیل مزاج و اصلاح
غذا واجبست و تلیین طبع اکر محتبس باشد و منع الجرح بسفوف
کشنیز کنند خشم از سوء المزاج بارد یابس باشد و از ماده
بلغم بود و از سده مصفات عارض شود و علامات ثقل و غشیه
و امتلاء مخاطه بود دستور تعدیل مزاج و استفراغ بلغم
و ازاله سده بشربت اسطوخودوس و ایارج و ماء الاصول
و اطریفل و در حس هوا مفید بود ادراک یعنی هر چه بو کند منتن
باشد هر چند مشموم مشک باشد دستور فتیله از سعد و فلفل
و ورد و قرنفل و صبر با بی و در خشخاش سا بعد از انکه مکرر انف را
بشراب شسته باشد استعمال نماید و این عمل بعد از تنقیه نیکو است
و سعوط ببول حمار نافع بود پس تشمم مشک اذخر رایحه قلیسه
یعنی اکر شیء منتن بو کند طیب الرایحه باشد دستور
تنقیه دماغ و شم چند بسیار تر و ادراک رایحه طیبه [illegible]

محرقه

محرقه دلالت کند بر هلاک چنانکه در کتب مسطور است
زیرا که دلالت کند بر سقوط قوت مدبره رعاف اکر بحرانی
باشد قطع جایز نیست که خوف سقوط قوت باشد و از انفجار
عرق بود که منفجر شده باشد قطع ان بعد از اعتدال حجم
و ضعف قوه و زوال حمرت لون و زوال ثقل راس جایز است
و اکر از ضربه و سقطه باشد که اضلاع و رید و شریان شده
باشد قطع واجب دستور ادویه رعافیه بعضی از ان نافع
بود و بعضی مخفف و مبرد و مخدر و بعضی کاوی و نافع کننده
من المجربات انف را با آب کشنیز تر و سرکه و کلاب بشویند پس
افیون و غبار اسیا و جلنار و مازو و سنبل کوفته بعصاره روث
الحمار سرشته بخیه و نه عنکبوت غلط اینده در انف بر کنند و شیاف
را بکلاب و کافور و صندل لطوخ سازند و اکر بعضی احتمال
ان داشته باشد فصد بقیفال و اخراج دم بحدیکه
غشی عارض شود پس علاج غشی بنحویکه مذکور میشود بعمل ارند
امراض کوش اکر خلطی نباشد از سده مجری بود از وسخ و دود
و خلط غلیظ و از دم منجمد صمم لازم خواهد بود و اکر
حار بوده و سوء المزاج اسباب خارجه میباشد چون بند شدن

دیدن وغیران وجمود دم واز سوء المزاج بارد بود واشرکت
دماغ نیز عارض شود واز بحران حادث شود واز عقب سرسام
مفرطهم رسد **دستور** اگر طرش عارضی از زمان بپذیرد کم علاج
شود واگر قریب العهد باشد سعی بازاله شده وتنقیه دماغ
وقتل دود واستفراغ خلط غلیظ ودیگر بازاله ورم واسباب
خارجه بزوال سبب ومزاجی بتعدیل مزاج وتنقیه بتنقیه دماغ
وبحرانی بزوال بحران واسهالی بترطیب دماغ وتحصیل نضج علاج
با فیه بجنده الکیموس از مجربات مستعمله بعد از استفراغ قطور
وروغن بادام تلخ وروغن بابسان وروغن نفط وچند بیدستر
بروغن شبت مفید است وتطول ابانبونه واکلیل الملک وحطمی
وسداب وبابونه نافع است وبگیرند روغن گلخند حنظل
وسداب در آن بجنده روغن مذکور را با عسل در گوش چکانند
دوی طنین آوازی که سامع احساس کند از بحران هوا در تجویف
دماغ بسبب ریاح وابخره ودخان وبجهت اردن غیر از صوت
دستور تنقیه دماغ واستفراغ بدن ومنع ابخره بشربت
لیمو وکشنیز خشک واجتناب از حرکات عنیفه وپرهیز از بحرانات
وبخورها بالجمله تقویت معده واصلاح غذا وتعدیل سوء المزاج

ودفع

ودفع خلط غالب قی ومضر بود واطریفل صغیر مقوی یا بارج
نافع بود ودلک اطراف مفید است ونفعه هین بروغن مورد
وجع الاذن درد گوش از سوء المزاج ساذج باشد ومادی بود
واز هوا باشد که سبب ورم شود وپس اگر ورم غایص باشد
وظاهر نباشد قاتل بود واگر ورم بلیغ باشد اسلم است واز
وسقط نیز حادث شود وارتیاح غلیظه ظهر رسد **دستور**
تعدیل مزاج واستفراغ خلط غالب بفصد ومسهل وتقطیر
شیاف با شیاف وروغن بنفشه وانداختن افیون در طاره وروغن
بابونه وریحان در باره ومعالجه ورم موقت برجراحت گوش
ورباح ودوائیها دهن الخل وان عبارت از روغن گل باشد
که با سرکه بجوشانند تا سرکه بتحلیل رود وانرزو بعمل نبیل کرده
بهمنا بلیغی ویا روی نافع است **امراض الاسنان وجع السن**
درد دندان را اول امتحان باید کرد اگر با آب سرد ساکن شود
از حرارت باشد اگر با آب گرم تسکین یابد از برودت بود که
با وجع ورم لثه باشد ودندان سالم باشد قلع مضر است
واگر دندان را کرم خورده وسوراخ باشد ولثه سالم باشد
دستور قلع بود بکلبتین با بنفشات مذکوره ذیل دستور

اما درد بنفصل بحجامت نقره و گشودن چهار رگ لب و استفراغ
صفرا و مضمضه بآبی که گلنار و مورد و کشنیز خشک و عنب الثعلب
در آن جوشیده باشد نیم گرم و وجع سبب اگر حار باشد مضمضه
اگر بمیاه مذکور و تعدیل مزاج و اصلاح غذا دیار دیا مضمضه با
اذخر و سکرنا اسود و عاقرقرحا و سرکه کهنه و گلاب گرم
نافع بود و کر زرده تخم مرغ مشوی گرم و ناکرم مفید است
و اگر وجع قوی باشد فلونیا و برشعثا شربا و ضمادا علی السن
نافع بود و وجع حار را افیون مالیدن و مضمضه با بزر
مفید بود و کافور و سماق و زرد ورد نفع کند و وجع بارد
بعد ازین سنونات کوکافی نباشد جوالدوز داغ کرده دندان
درد [illegible] وا داغ کنند و باقی تداوی همان التمیز گویند که بلاع مرحمت
نرسانند و اگر بسبب دود ریح باشد کاوی انطاله و چاوشیر بنهند
تا موضع تجوید و ورم کند درد ساکن شود قالعات منضبات
دندان نیز عاث بود اگر کنی تو عاث [illegible] در شیرین دندانرا
کند و بیرون نه و تخم ضفدع شجری قالع باشد ضعف الاسنان
اکثر بسبب نقصان لحم لثه بود دستور سنونات مقویه و
قابضات چون ما زو و غده انیزانی خصوصا چو داده الطفاء

ان برکه

ان برکه کرده باشند و بود الورد و جلنار و اقاقیا و امثال آن
و مضمضه بسماق و گلاب و آب مورد و گلاب دود الاسنان کرم دندان
را تبخیر بزر البنج و تخم پیاز و تخم کندنا و برگ خرفه مفید است ضرس
کند یعنی دندان بخاییدن تخم خرفه و خاییدن نمک رفع شود و مضمضه
بشیر گاو تازه دوشیدن مفید بود لثه دامیه خون آمدن از پای
دندان دستور شب یمانی سوخته بسرکه اطفا نموده با دو چند آن
نمک اندرانی و مثل آن [illegible] زرد و سنون سازند و من السنونات
المقویه سنون سورنجان که مشهور است و سنونی که مرکب است
از کندر و زراوند گرد و خون سیاوشان و کرم سنه که بقایه
گاودانه گویند و اصل السوس و این لابعد از سحق بسکنجبین
عنصلی سرشته مالند و من المجربات فوفل کزباز تخم خرفه انزروت
زرد و شب یمانی سوخته هلیله زرد سوخته طباشیر
سماق کرسنه و جلنار کشنیز خشک سنون سازند بخر
بوی دهان از عفونت بود از ضعف لثه و دندان خورده
شده تغییر کرده و از سطح دهان و حلق بود و از تاکل ریه
باشد و از بخار معده بهم رسد و از حیات و بایه عارض شود
دستور تقویت لثه و ازاله وسخ از سن [illegible] تاکل و منع عفونت

از سطح فم بقابضات مذکوره در ضعف اسنان و اخراج خلط
متعفن از معده پس اگر صفراوی باشد زرد آلو تازه و نقوع زرد آلو
خشک بعد از مسهل صفرا نافع بود و بلغمی را بعد از استفراغ
اطریفل و شربت لیمو و سکنجبین به و ثنا و حب اسیک و امثال
آن در دهن مفید است **قلاع** جوششی در دهان اگر بلغمی سفید رنگ
باشد آب زیتون نمک سوده شستن و پاشیدن قابضات
مذکوره و اگر دموی باشد بعد از اخراج دم بقابضات مسطوره
آکله فم خوره دهن مانند قروح بود فرق میان آکله و قرحه
آنست که آکله دندان تعفن اکثر دهن را بگیرد بسبب خلط لذاع
اکال در نهایت عفونت و خباثت پس منع عفونت هر چند
زود تر بفصد و اسهال و مضمضه شود بهتر باشد باید که پوسته
بیرکه و غوره و سماق و گلاب مضمضه نمایند و غاریقون و زنجار و سو
کوفته بپاشند **کثرة ریق** آب افتیدن دهن از حرارت و رطوبت باشد
و در خلا معده و ثقل معده اشتداد کند **دستور** فصد
باسلیق و اکل فواکه قابضه چون انار و سیب و غیرها و ربوب فواکه
چون رب غوره و انار و به و امثال آن و ترک اغذیه دسمه و امراق
و اقتصار بر قلایا و مشویات و از برودت و بلغم عارض شود

دستور

دستور تسخین معده بزنجبیل و نبات و استفراغ بلغم بقی کامل
و اصلاح معده با طریفل و جوارش شهریاران و جوارش عود
و سایر جوارشات مسخنه و ادخال مریچ یعنی آنکه مر در طعام
وضع کند و مصطکی و گاوزبان بهم سود یعنی گرم معده
و امعاء و سیلان مخصوص شب بود و روز اغلب دهن خشک
شود دستور قلع دندان بنحویکه در موضع خود مذکور شود
ورم حنک اما سکام اگر از حرارت و رطوبت دم باشد وجع
شدید بود و کام بسیار سرخ شود دستور فصد و اسهال آب غوره
بر که کدو و بیخ عنب الثعلب و برگ مورد و بزر الورد و جلنار
جوشیده پاشیده نمایند و قابضات با کافور مضمضه سازند و اگر از حرارت
بلغمی ورم رخو بهم رسد **دستور** استفراغ با ایارج و غرغره بمری
و عاقرقرحا و کزبره **بیاض شفه** و تشقق شفه از فساد خون و نقصان
حرارت بود خصوصا در این موضع **دستور** اسهال کامل و اصلاح
فساد با غذیه صالحة الکیموس و تدهین بقیروطی لعابات
و مالیدن روغن بنفشه بادام بلب و ناف و حلقه دبر **تقلص**
شفه اگر مولودی بود در طفولیت بمالیدن بسیار باصلاح
آید و اگر از تشنج یابس باشد علاج بزیر نیت و اگر از تشنج

امتلائی باشد علاج بدستور انست بنحوی که ذکر یافت **ورم شفه**
اماس لب را علامات ظاهره معلوم باشد **دستور** فصد
واسهال خلط غالب و تضمید بقابضات چند چون کشنیز
خشک و جلنار و برد الورد و اندک محلل اضافه نمایند چون
اکلیل الملک و عدس و من المجربات شاستره و سرکه ضماد **بواسیر**
شفه بواسیر لب در شفه سفلی باشد و ان عبارت از شقاق
و غلظ بود و از وسط ان خون اید و گاه باشد که مانند توته
در انجا ظاهر شود و وجع ندارد و باشد که عام شود و اثر ان
بوجه رسد و سبب ان فضل و موی محترق بود پس اگر موضع
سیاه و تیره باشد فصد قیفال و جهار رگ و شرط باشد و دلک
بسرکه اگر سرخ و روشن بود بقابضات ضماد کنند و جهار رگ
و شرط ضرر کند بلکه اگر غلبه خون در بدن نباشد قیفال
نیز بد باشد زیرا که دلالت کند که خون از شرایین حوالی لب
و رگ سیلان کرده و منع و دفع ان بقابض و رادع واجب
قروح شفه جراحت لب بفصد و اسهال و استعمال مرهم سفید
ابی و من المجربات مازو سبز و مرداسنگ نرم کوفته به پیه بز و پیه
مرغ روغن گل سرخ درهم کرده همه را بهم سرشته بمالند

ورم لسان

ورم لسان اماس زبان اما دموی زبان بسیار سرخ شود.
و ابکم گرداند و دهن [illegible] دشوار و وجع محل شدید بود **دستور**
فصد قیفال و تلیین طبع بحقنه لینه و غرغره بقوابض
چون عصاره کاهو و عنب الثعلب و اب کاسنی تر و غرغره
تازه و خرفه را باید مذکورات که به زبان هندی و صفراوی
صفرت لسان و شدت وجع و التهاب و گاه باشد که زبان
بجوشد و بثور ظاهر شود دستور بدستور دموی باشد الا
فصد که بسبب تقلیل رطوبت ضرر کند و مبالغه در تبرید
و اگر بلغمی باشد بباطن لسان و سیلان لعاب دستور
حقنه حاده و غرغره بایارج و دلک بعسل و سعتر و [illegible]
معاجین کبار و دلک بمعاجین مذکوره نیز نافع باشد و
و سودائی سواد لسان و خشکی زبان دستور فصد صافن
و اسهال سودا و غرغره باب حلبه و برگ کتان انجیر خشک
و روغن بنفشه بادام و فلوس خیار چنبر و هر خلط تر کردن
زبان باب کاهو و خیار و کشنیز تر بجهت تخفیف کلیل حدت
و امراض سرطان و گاه باشد که زبان اماس کند از سموم
و دستور آن دفع سم باشد بنحوی که مذکور خواهد شد

بطلان ذوق فساد ذائقه اسباب استرخا و رطوبت باشد دستور
تنقیه دماغ بایارج و شبیار بعد از سقی ماء الاصول و غرغره
بمویزج و عاقرقرحا و خردل و اگر مزاج حار باشد غرغره بطبیخ
ریباس و گل سرخ و سماق نمایند و بجای ماء الاصول سکنجبین
عنصلی استعمال کنند ثقل لسان گرانی زبان و تغییر کلام
نه از خلقت اگر عقیب علتی حاده عارض شود کم اصلاح پذیرد
و بجهت تخفیف رطوبت مزاج و دلک غرغرات و ادهان و شموم
نمایند و آنچه از فالج عارض شود دستور فالج و دلک بملح و فلفل
و عسل و اگر از تشنج رطبی باشد علاج آن و آنچه از تشنج یابس بود
در بحث قسم اول استرخا لا بزعله و آنچه بعد از مرض دماغی
حادث شود شرح ایضا عظم لسان بزرگ شدن زبان بعد و ورم
اگر از حرارت باشد فصد و اسهال و دلک بعصل آب ترنج
و نارنج و اگر از برودت باشد اسهال بغیر فصد و دلک نمک
و سکه و زنجبیل و نوشادر ضفدع غده صلب باشد
تحت لسان دستور فصد و اسهال و وضع ادویه مقطعه
چون صعتر و زوفاء رطب و نمک و پوست انار و شاید که بآهن
اکاله احتیاج افتد چون زنجار و نوشادر و زاج سوخته و کاه

باشد

باشد که محتاج بشق و اخراج شود شقاق لسان از یبس دماغ باشد
دستور ترطیب لسان بکرو بزرقطونا و شربت ماء الشعیر و تغذیه
بأکارع و نانبر مرطبات و دلک بکفی که از نضیار بهم رسد و شقاق
زنجارات عارض شود و علامت آن عرق بسیار باشد و طعم
دود از دهن آید بسبب بخار بخار دستور تنقیه معده و منع بخار
شربت لیمو و حماض اترج و امثال آن با کشنیز خشک قرحه لسان
سوزش لسان از حرارت فم معده بود یا از دماغ خلط لذاع منصب
شود یا از تناول اشیاء حریفه یا اغذیه که خلط حاد از او تولد
کند دستور تعدیل مزاج معده تنقیه دماغ و اصلاح غذا
و امساک عصارات بارده و العسلیه در دهان و تناول اصغر
خیار و قثا و هندوانه اجزا ان حکة اللسان خارش زبان از انصباب
خلط حار و محرق باشد از راس یا بخارات و خباثت از بدن
متصاعد شود و نزول کند و پوسته زبان را بدندان حک
کند و زبان سرخ شود تا بکرم راحت یابد دستور بعد از تنقیه
و دفع بخار مضمضه بکرم اولا بسر لبن و هکذا مضمضه نماید و بعد از آن
بخل و دهن ورد بپزد آلت زبان مهلیله نرد فلکا هد اشترالن
در دهن ام الحلق والمری ورم لهات یعنی انتهای خلف بالا

اما دموی با وجع و اشتعال و حمرت دستور فصد قیفال و غرغره بخل و گلاب
و قابضات و علامت صفراوی تخس و التهاب و شدت وجع و عطش
و یبس فم دستور تلیین طبع و غرغره با رب عنب الثعلب و ربوب تا نضج
و بلغمی با رخاوت و تهبج و قلت وجع باشد دستور غرغره بمری
و سکنجبین عسل و رغوه خردل پس اگر بلغم غلیظ بود استفراغ کند
و غرغره را عود نماید و سوداوی با کامه با صلابت موضع و کمودت
لون آن باشد دستور تنقیه ماده و غرغره با ادویه ملطفه محلله
شبرکا و با النضج بخته و خطمی حفیفه از دستور ورم دموی کافی است
و اگر بارد باشد غرغره بمری و عسل و اشنا قاصه و من المجربات
ماء شحم الرمان و فی ترش شیرین با اندک شب محرق

خناق

بخاء معجمه
امتناع نفوذ نفس بریه و قلب باشد سبب آن ورم لوزتین بود که احاط
عضلات خارجه کرده باشد و این اسلم انواع بود و ورم مذکور
دموی باشد و دهان شیرین بود دستور فصد قیفالین و حجامت
ساقین و رگ زیر زبان و تلیین طبع بحقنه لینه و غرغره
برب توت سیاه با رب عنب الثعلب و عدس مقشر و کشنیز خشک
و فلوس خیار چنبر و گاه باشد که علاج بشرط کنند یعنی نیشتر
زنند بشرط ظهور ورم از خارج و این خطر از تعلیق علق بود

اکرچه مدار

اکرچه مدار اطباء عصر ما بر لو انداختن است لیکن این ضعیف نمی پسندد
مگر آنکه ماده مهیاج باشد و مکیدن زلو موجب تحریک نشود
زیرا که حوالی این عضو شریان بسیار نابت است و موجب ضعف
میشود و اگر ورم مذکور فی الجمله نحوی باشد که قابل انفجار باشد
انگشت نهادن و بان شکافتن علاج نیکوست و الا که صلب باشد
خطر است و اگر ماده ورم میل تمام بخارج داشته باشد نیشتر
زدن جایز است اما صفراوی با تخس و التهاب و عطش و یبس فم
باشد دستور اخراج دم کمتر و تلیین بشیر و چون دیدن نوع بالجمله
بلع و اساغه شربت ممکن است تلیین بمطبوخ فواکه و سایر
مسهلات صفرا نمایند و غرغره بدستور دموی باشد و نشتر
و نیش محتاج نبود و زلو کمال مضرت رساند و من المجربات
در خناق صفراوی بلکه در دموی غبار در سکه پرورده را دوف
کند و بر هر دو طرف حلق تکمید نمایند و این عمل مسکن وجع
باشد و نفع بسیار کند بدانکه در کتب اطبا وضع ضماد بجانب
خارج مسطور است و این مخصوص نوع صفراوی است و در نوع دموی
ضرر کند و داعیه که در این باب مسطور شده عبارت از غرغره
و روعات باشد نه ضماد اما بلغمی تهبج عین و کثرت لعاب

وشدت خنق و ثقلت و وجع و ملوحت فم دستور کل مذکور علی خصوص
مکی حقنه حاده و غرغره بمری و عسل و سکنجبین عسلی و رب العنب
و رب توت و لعوق الجوز الرطب و مویزج و خردل و عاقرقرحا و اگر
محتاج بنفوخ شود بورق ارمنی و نوشادر کوفته در انبوبه کرده
در حلق دمند و فصد درین نوع اگر غلبه دم باشد تسهیل الاخ
ضرر کند تا سویکار وان نادر باشد مگر آنکه ورم حار از سوء
تدبیر بصلابت انتقال نماید و علامات سوداء کدورت لون
علیل و حموضت فم دستور فصد باسلیق و استفراغ تنقیه
متوسطه و غرغره بدستور بلغمی با اضافه محللهای ملینه
و بزرگان و انجیر خشک و مانند آن **خناق** کلبی سبب آن ورم
عضلات داخله باشد یا فقرات رقبه بسبب ضربه و سقطه
از مواضع خود زایل شود یا متشنج شود یا ریح غلیظ داخل
مفصل شود یا انصباب ماده حاده مفصل را از موضع خود زایل
کند و هذا شر الانواع و علیل سر را بهیچ جانب حرکت نتواند
داد و دهان باز نتواند کرد و اگر دهن باز شود زبان بیرون
ماند بطریق کلب **دستور** علاج قوی از فصد و غیره مجموعیکه
مذکور شد و در دفع دایه بالت وان چنان باشد که الی

شبیه

شبیه زبان طام یعنی میل سرکج که جراحان میل نهان گویند
در دهن فرو برده موضع ورد شده را بر دارند و میل بخارج
و هند و شخصی را گرد زانو درشت نگاه دارد تا فقره بجای خود آید
و گردن را با قضبات مسکه ضماد کنند و اگر کافی نباشد رگ
بلند دانند **ذبحه** ورم حار در عضلات اندرون جانب حلقوم
که ممر بلع است و قادر بر بلع نباشد البته و اگر جهد کند از سوراخ
بینی بیرون آید و تکلم دشوار باشد و گاه باشد که قادر بر تکلم
نباشد و چشم جحوظ کند و آب دهن سیلان آید و بطریق طوق
از گوشت تا گوش ورم احاطه کند **دستور** فصد قیفال و اخراج
دم بدفعات بواسطه حفظ قوت و تلیین طبع بحقنه لینه
بس معاودت فصد ثانیا و ثالثا اگر قوت وفا کند و وضع
ضماد دو جانب از خارج بعد از تنقیه و استعمال ماء الشعیر
شربا و غرغره **بثور حلق** چون شش اگر در ممر اکل باشد و یا در
در مجری نفس باشد وجع و حرقت تمام خصوصا وقت ابتلاع و ورود
غذا **دستور** فصد قیفال و سقی ماء الشعیر و غرغره عناب سپستان
نشاسته و روغن بادام با شکر تیغال و پرهیز از اشیاء تند و شور که
نضج رسد بس اگر قرحه شود نقیر و طین و مرهم کافوری علاج

کند یعنی مرغ بمرهم آلوده در حلق فرو برده بمالند علق شرب کرده ناب
زلو و خار و امثال آن که در حلق و حمه بلع بایستد و در مجری
بجنبد ما زلو با نفس دم و اندوه بود و هر چند بماند از یکدیگر
خون بزرگ شود و بعضی مانند کند دستور باید نظر کنند
اگر منتظر باید بکلبتین بگیرد و باید که دندانه ابرة الطریق
اره باشد که خوب اخذ کند و بعد را بکشد که سر زلو نماند و جیب
و دم نشود و الا که مرض نشود دستور غرغره بسرکه تنها یا سکر
و نمک یا بسرکه که افیون در آن حل کرده باشد نمایند یا بشم
سوخته در سرکه ممزوج غرغره کند و در شرح اسباب نیز
مذکور شده و این ضعیف تجربه کرده است که صوفه از کتان بیا
پر کرده در حلق فرو برند تا زلو بنشیند اگر با آن ببرد از حلق
بفم میل کند و بآلت اخذ کنند و این عمل در اطفال کند و اما
شوک و استخوان که مرض شود با آلت و الا بلعات مره نقیه
قی فرمایند پس اگر کافی نباشد اسفنجه که خوب بکوبند یا قطعه
گوشت کاو بابریشم بسته بعسل آلوده فرو برند پس سر رشته را
بکشند و بیشتر که از موضع تجاوز کرده باشد الحیاة فی المری بهم آمده
مرضی که مر اکل و شرب باشد از استرخای عضلی که بر این موضع است

حادث شود

حادث شود فان عضل اگر چه ارادی باشد اما ضعف و زایل
بودن فاعل و علامت آنست که بلع میسر نشود و شی سایل از حلق
دهن و هر گاه لقمه بزرگ باشد و لکنند لقمه مذکور در مری بکشاید
و زود بیرون نکند و این علت کم اصلاح پذیرد مگر مرض طفل
باشد دستور استفراغ بایارجات و غرغره با آنچه نشف
رطوبت کند و تقویت موضع و بالجمله دستور فالج حکاک مری
خارش مری سبب آن خلط لذاع بود که از معده بخارات مرتفع
شود و در این موضع موجب حکاک شود دستور تنقیه معده
بقی و غرغره سرکه کهنه و سکنجبین عنصلی و شرب لبن حلیب
با شکر طبرزد باب پنجم در اعضا تنفس بحة الصوت
گرفتگی آواز از نزله حاره باشد که بقصبه ریه فرود آید
و صاحب آن احساس خشونت و لذع در آن موضع کند
دستور منع نزله بشربت خشخاش بود و سایر محذرات
که مناسب مزاج باشد و مغلظات مواد در راس از نطولات
و اطلیه و غراغر و از سوء المزاج حار که در حنجره بود
عارض شود و اکثر در حمیات حاره بود دستور تبرید
بماء الشعیر و بزور بارده و لعوقات و روغن بادام شسته

واشال ان و از سوء المزاج بارد هم رسد دستور
تسخین بعاجین سیماد و الحلتیت و امثال حبوب مسخنه
تحت اللسان خصوصا مجرب طفل قند خردل بریان کرده مرکی
با عسل سرشته کرده در زیر زبان کیرد و از مزاج رطب
باشد دستور غرغره از اشیاء حاره بالبه چون اسنبوت
و دارزیانه و ایرسا دخان و سقی ماء الاصول و تناول بجیل
پرورده و از مزاج یابس بود و از دخان و غبار این نوع ربو حادث
شود دستور حریره نشاسته با روغن بنفشه با دام و سایر
ملینات صدر چون البه وغیرها و انضمام شدید باشد
و گاه بود که ورم کند دستور استحمام و سرکشیدن زرده
تخم مرغ نیم برشت و حریره مذکور و کرفتن هیدانه و کثیرا و دهن
و شرب لعابات با روغن کدو و مانند این انتصاب ربو
و انتصاب نفس یعنی با راست نشود نفس نتواند کشید و در ربو علتی
بود در شش و نفس بطریقی که کشد که شخصی بعنف کشیده یا از نشیب
به فراز تعوت رفته باشد و فرق میان ربو و تنگی نفس
آنست که صاحب ضیق النفس با آنکه کرهت نکشد و جهد کند
نفس تواند کشید اما بدشواری و تنگی بسبب بلغم غلیظ

باشد

باشد که در قصبه ریه پر شود و هوا بتمامی راه نیابد و ریح
کم شود و علامت آنست خرخره صدر باشد و سرفه با نفث ضیق
نفس بود و تنفس حرکت و گاه باشد که سرفه و نفث نباشد
و آن باستسقا منجر شود یا بسل انتقال یابد دستور
تلطیف خلط بشربت زوفا و سکنجبین عنصلی و لعوقات
حاره پس تنقیه بدن به قی و اسهال سیما با ایارج و این علت
از امتلای صدر و ریه و انفجار قلب حادث میشود و نبض
و نفس عظیم باشد و عطش غالب شود و بالجمله ضعف قلب
شهرت بود دستور فصد باسلیق و تسکین حرارت قلب
و باسهال احتیاج نشود مگر بلین خفیف و ماء الشعیر
و لعابات نافع باشد و از اشرها عضلات صدر و ضعف
حادث شود و غیره عارض شود و در وقت گریه اشتداد کند
خصوصا صبیان را و این نوع از ربو را انتصاب نفس گویند
و از استرخا و لین تشنج هم رسد دستور علاج فالج به دستوری
که در استرخا نیز مذکور شد و از ورم ریه عارض شود
دستور علاج ورم باشد و از نیش ریه حادث شود
دستور ترطیب عضو و ماء الشعیر و شیر الاغ و امثال آن

ضیق النفس تنگی نفس علامات آن ظاهر و بین است و اکثر از مواد
بارده بطی تولد ظاهر شود سعال سرفه حرکتیست از صدر و ریه
که بسبب آن حرکت طبیعت دفع آزار از شش و اعضاء متصله بآن
میکند و این آزار از چیزی است که بریه میرسد و طبیعت احتیاج باخراج
آن دارد و آن شی موذی یا خون بود و علامات آن نفث دم
باشد دستور در نفث دم بزودی مذکور خواهد شد یا مده
باشد و این مده از ذات الجنب و ذات الریه و سل بود دستور
در علل مذکور میشود و غلیظ بود که در ریه حبس شده و این تعقب
زکام باشد و بدشواری بیرون آید و یا نفث غلیظ باشد
و سرفه شدید بود دستور انضاج و تلطیف بطبوخ زوفا
تا نفث بدر آید یا نزله حاده همیشه از سر می آید و بقصبه
داخل میشود و سرفه خشک می آید و در شب اشتداد میکند
و بعد از خواب بسیار میشود و این سرفه بد بود و اگر مکث کند
و اکثر بسل منجر شود دستور منع نزله بشربت خشخاش
و تخم کاهو و برگ مورد و باقلا اینم کوفته و بزر البنج و تراشیدن
سر هفته دو مرتبه و دلک راس بخرقه خشنه و گرفتن حب
السعال زیر زبان و تغلیظ ماده بحریره نشاسته و مغز بادام

مقشه

مقشه و تخم خشخاش و کثیرا و صمغ عربی و مکوع سرفه از رطوبه
شش می باشد و این اکثر عارض مرطوب شود و دیدن سرفه
نفث بسیار بود و بلغم بحلق چسبیده و خرخره کند خصوصا در خواب
دستور تنقیه بلغم بعد از نضج بقی اگر ممکن باشد و اسهال
بمسهلات بلغم سیما ایارج روفس و لعوقات حاره نافع بود
و شربت زوفا و حبی که در باب السوس ذکر شد باشد و تلطیف غذیه
و معجون زوفا من الحب الاث با و نوعی از سرفه بسبب مزاج حاره
و امتلاء آن از دم صفراوی بود و دیدن سرفه نفس عظیم باشد
و عطش و حرارت غالب و راحت بهوای سرد و عدم نفث
و گاهی نفث مراری اصفر بود وقت شدت سرفه دستور
فصد باسلیق و تسکین حرارت بماء الشعیر و اغذیه بارده
و لعوقات ملطفه و شربت بنفشه و استعمال قیروطی بارده
خصوصا قیروطی که آب کشنیز تر و آب کدو داشته باشد
و از سوء المزاج بارد ریه نیز حادث شود و علامات آن انتفاع
بهوای حار و حمام و قلت عطش و خضرت لون دستور
شربت انجیر و گلقند عسلی و معجون قیقی و حب السعال قسمی
و لعوقات حاره و تدهین بادهان حاره چون سوسن و غیره

واشال آن و از مزاج حار و یابس میباشد و در حال جوع و حرکت
و عطش زیاده میشود و شرب مرطبات ساکن گردد حمام
مرطب نفع کند و نفس تنگ شود و بدن لاغر باشد و نفث
ندارد و نبض سریع و متواتر بود دستور شعیر ماء الشعیر
و العبه بارده و حبوب رطبه و اگر تب نباشد شیر الاغ و شیر
دختران و مالیدن قیروطی بارد و سوال از خشونت قصبه
ریه بهم رسد بسبب اکثر غبار و دخان و صیاح کثیر بود دستور
لعوبات و لعوقات و حریرجات که قصبه را نرم کند و حریره
خصیة الثعلب مصری با نبات و مغز چلغوزه با نبات و امثال
آن نفث الدم بیرون آمدن خون اگر از دهن و حوالی آن
باشد بی حرکتی آب دهن خروج کند دستور غرغره باشیا
قابضه بود و اگر از حلق باشد در مقام خود ذکر شد و اگر
از حلق و حلقوم باشد که از سر نزول کند خون به تنحنح بیرون
آید و رنگ روی سرخ شود و چشم سرخی گراید و با امتلا
خون سر سبل شود دستور فصد قیفال و حجامت نقره
قفا و غرغره باشیا قابضه و گاه باشد که علامات غلبه
خون چندان نباشد و بعضا احتیاج نشود به غرغره اکتفا

غایت

نماید و اگر از حنجره و قصبه ریه باشد که در آنجا [illegible]
با صداع شدید یا سعال قوی حادث شده باشد خون به تنحنح
بیرون آید و کم کم آید دستور غرغره بقابضات و تناول
اقراص قابضه مجربه و اقراص نفث الدم و قرص کهربا و اگر
از مری و معده باشد همیشه بین الکتفین دردناک
بود و خون به قی بیرون آید و آنرا قی الدم گویند و در امراض
معده دستور آن مذکور شود و اگر از جگر باشد آن نیز
به قی دفع شود و در امراض کبد بیشتر کم می آید و اگر از شش
باشد که سرفه یا از شده یا رگی شکافته باشد انجا ترشح کند
خون به سرفه بیرون آید و خون سرخ روشن باشد و کف
داشته باشد دستور فصد باسلیق و سقی اقراص نفث
الدم و کهربا و تلطیف غذا و این نوع به سل منجر شود و اگر از سینه
باشد خون به سعال شدید به خروج کند بسبب طول مسافت
و سینه درد کند دستور بدل دستور نفث که مکرر از پیش
باشد و از ابتدای سل از آن بود ذات الریه ورم حار در ریه از خون
و صفرا و بلغم عفن و سبب آن نزله باشد که از سر نزول کند
یا انتقالی باشد از ذبحه و ذات الجنب و علامات اقسام الریه

تب لازم صعب بود و تنگی نفس و درد سینه و سرخی لون وجه
و عین و ورم پلک چشم و عطش و خشکی زبان و نبض موجی
دستور فصد باسلیق و تلیین طبع و سقی ماء الشعیر و تضمید
صدر با ضماد رادع اولاً پس محلله ثانیاً و گاه حادث می‌شود
ورم رخو در شش و نفس تنگی میکند و بزاق دهن بسیار می‌شود
و حرارت اندکی دارد و بسیار علامات مذکوره خالی است
دستور در ابتدا دستور ذات الریه باشد و بعد از مفارقت
تب علاج سعال بلغمی به دستوری که مذکور شد **سل**
عبارت از جراحت شش بود و تب دقی لازم آن باشد و سل
تعقیب ذات الریه و ذات الجنب یا نفث الدم یا نوازل کثیره
حاده یا سعال مزمنه حادث شود و درین وقت نفث
مده ظاهر شود و فرق میان مده و خلط بدان کنند
که خلط بر روی آب ایستد و مده بدبو باشد و مده اول سفید
باشد پس چون مخلوط شود و رنگ مسلول بر روی مایل
باشد و هر دو رخساره سرخی زند و ناخنها کج شود
دستور فصد باسلیق و سقی لبن الاتن و لبن الجاریه
و شیر بز نیز تجویز کرده اند و شرب البان وقتی جایز است

که تب

که تب نبود و مخلوط بحمی غب نشود و الا تا زایل عفونت نشود
خوردن شیر سبب ازدیاد عفونت گردد و من العلاجات
ماء الشعیر با سرطانات نهریه و باید که خرچنگ را دست
و پا قطع نموده نیک بشویند و در آش جو اندازند
تا مهرا شود پس صاف نموده بدهند و سایر معالجات
که در حمی دقیه مذکور خواهد شد با رعایت قرحه آنچه
جلا دهد و سعه قرحه نماید چون صمغ و سرطان و قرص
آن و مسکنات سعال و ادویه مخثره چون کندر و دم الاخوین
که موجب اندمال قرحه شود و منع نزلات شربت
خشخاش و این ضعیف چند مسلول را افیون خورد و نفع
تمام یافته و میل مدید استعمال کردند و کشیدن تنباکو
مضرت و منع از آن واجب و مسلول را مداومت بکل قند مفید
باشد چنانچه در کتب مسطور است و آن وقتی باشد که [illegible]
نزید منقضی شده باشد و شدت تب زایل گشته نوبت
بسهولت دفع میشود و تدابیر مذکوره بعمل آمده باشد
و تلطیف اغذیه و اجتناب از آن کند هرچند که مرض قوی
باشد تا نضج جایز است و اقتصار بر طعوم خفیفه [illegible]

لطیفه واز فواکه انار شیرین وامرود وسیب بقدر میتوان خورد
وتوسعه در غذا شرط نباشد وگاه تهیج درد جنب بهم رسید با
کرد رعایت احوال بکند اما مفتح قوی بکار نبرند بلکه بکافقد
اقتصار نمایند واگر کافی نباشد شربت کشوث بی شکر دهند
نفث المدة امدن چرک بعد حرارت گاه از ریه باشد وگاه
از سینه بود انچه از سینه بود در ترید سینه باشد وقبل
انفجار بوده وکهنه شده وبجراحت امده دستور مطبوخ
زوفا وشربت ان وسایر ملطفات ووضع اطلیه ملطفه
بر صدر چون تیقن کرسنه وتخم انجره وحلبه باشد وعلاج
واگر مانعی نباشد عسل اضافه کنند وبخور بعنبر تکی فرمودوا
ونیز وکنند واحسان نباشد که قمع بر یک مجمره گذارند
وادویه در مجمره ریزند وسر قمع را بحلق نزدیک کنند این
بجهت تسهیل خروج مده باشد وقدما از نیح دبین بخور
داخل میکرده اند ومحل خطر است وانچه از ریه باشد
وعلامت ان عدم وجع بود ومده کم اید ودشوار خروج
کند علاج ان اشربه ملطفه واطلیه مذکوره اما بخور
مفسده دارد ودرین نوع احتیاج بحبوب منقیه باشد

زیراکه ملطفات

زیراکه ملطفات کافی نیست علاج دوا شد بیخ دیره سبب ضیق
از شرح اسباب که مکرر تجربه شده اخلاطان بزرگتان مغز
جلغوزه بو داده مغز حب القطن رب السوس حلبه ابریشما
نرم کوفته بعسل سرشته حبها زنند وشربتی یک مثقال بالعاب
بدهند چه اگر تنقیه کامل نشود ومادّه در ریه باید فرجه
شود وسل منجر گردد وگاه باشد که مده بسبب وبیله
در فضاء صدر جمع شود واز کثرت لزوجت وغلظت
بیرون نیاید ومریض خالی از تب دق نباشد ودر موضع
احتباس ثقل شود ونفس متواتر باشد وانداندرکنه
وخرخره دارد دستورا اشربه ملطفه اقوی از نوع اول
واوزار دبول وسکنجبین بزوری نافع بود وگاه باشد که
احتیاج بداغ شود چنانچه دو سه داغ کوچک بکنند
تا چرک بالکلیه بیرون اید ذات الجنب اما ذات الجنب منقسم
می شود بخالص وغیر خالص اما خالص انست که ورم در
باطن اضلاع صدر باشد یا در حجابی که حامل شده میانه
الالات غذا والات نفس وغیر خالص انکه ورم در عضلاة
فیما بین الاضلاع بود ویرده باحجاب مجاور تسان ...

باشد اما متورم نشود و این مرض مطلقا در جانب چپ میباشد
و در جانب راست کمی باشد و در هر دو جانب هم رسد و طرف
راست اسلم بود چه قلب بطرف چپ است و علامات این تب
لازم و درد ناخس یعنی گویا بسر انگشت زیر اضلاع را
میخلانند و تنگی نفس و نبض منشاری و سرفه بجهت
آنکه ریه بسبب مجاورت از ماده این مرض متاذی شود
و دفع اذیت بسعال کند و از ریه نفث خلط مودی برنگ
ظاهر شود پس اگر ماده غلیظ بود با سرفه منفث شود
و اگر رقیق باشد سعال حرکت کند بلا نفث تا ماده نضج
و غلیظ شود بعد از آن نفث آید اما سبب فلغمونی ورم
یا دم صفرا بود و علامات آن سرخی رخساره و وجع ممدد
در عضو ماوف و ضیق النفس شدید و حمرت نفث
دستور فصد باسلیق رخصت الفصد باسلیق
ثانی بعد از دو سه روز از طرف موافق و تلیین طبیعت
بدوا النضج و دوا المسهل و ستو ماء الشعیر و دوا [illegible]
و تضمید حسب قصد بخطمی و بنفشه و آرد جو و سر شیر
اخر اضماد در کتب بجهت این مرض روغن بابونه و روغن گل

مذکورست اما در این عصر شعار فی الطبا آنکه اکثرها بشیر
کاونجه با آرد جو سرشیر ضماد کنند و بابونج نزد فقیر اثبت
مینماید و در کتب قدما مسطور است و سبب آن یا دم صفراوی
باشد و علامات آن شدت نخس و وجع و حدت باشد [illegible]
و حرقت تب و صفرا ما مخرج و سرعت و تواتر نبض و نفس دستور
فصد باسلیق از جانب موافق به احتیاج با ماله دینه پس
تلیین طبع بمیاه فواکه و اطفاء حرارت باشد به ملینه لطیفه
چون شربت نیلوفر و لعابات و سایر آنچه در دیگر مواضع گذشته
و سبب آن خون سوداوی احتراقی و طحالی باشد و علامت
خشکی زبان و دهان و سواد زبان و عسر النفس و اکثر قاتل
باشد دستور با مداومت ضماد و نطول ابکر و تلیین طبع
بحقنه لینه و فصد اگر احتراق تام نباشد و مریض تحمل نماید
و سبب آن دم بلغمی بود و علامات آن وجع ثقیل و حمی خفیف
و نبض ما مخرج با اندک حرارت و این اسلم انواع بود دستور
بدستور دیگر موافق اخف از آن از فصد و غیره و تلطیفه کمتر
باید و شربت زوفا و منضجات سرفه در این قسم اهم است
و گاه ورم در عضلات جنب عارض شود و این قسم را مغالط

گویند واکثر علامات با ذات الجنب مشترک باشد اما نفث
با آن نبود مگر نفس تنگ شود و این ورم میل بظاهر نیز
کند وگاه از خارج منفجر شود و بسیار باشد که محتاج بشرط
شود بموضع واگر موضع ورم پیدا شود حال مریض تباه
شود و در آن وقت دستور ذات الجنب خالص بکار دارد
تا خدا چه خواهد والشفاء عند الله العزیز العلیم اما شوصه ورمی
بود که در حجاب اضلاع خلف حادث شود چنانچه علیل بهیچ
وضع نتواند خوابیدن و همیشه نشسته باشد و خود را
بهیچ جانب حرکت نتواند داد **دستور** حقنه لینه در اول امر پس
فصد و تسا منطبخات مذکوره الاضماد که نفع چندان نکند
ذات الصدر یعنی ورم در حجاب صدر که آن ورم حوالی استخوان
سر سینه باشد و ذات العرض در جای که ورم در فقرات
بود و علیل نتواند که سر بالا کشد و نگاه بزمین نتواند
کرد و بر هر دو پهلو با استراحت خواب کند و بر پشت تواند
خوابید اگر ذات الصدر بود و بر روی اگر ذات العرض بود
دستور دستور ذات الجنب بود اما موضع ضماد سینه
باشد در ذات الصدر و میان الکتفین در ذات العرض و گاه

ورم حجاب

ورم در حجاب مستعرض باشد میان کبد و معده و آن را
برسام گویند بجهت اتصال این حجاب بدماغ و ذهن
مشوش باشد و سعال مفرط بی نفث و تفوت نفس تواند
کشید واگر مریض را غشیان شود بر قی قادر نبود و از آن
شدت غشی کند **دستور** بدستور ذات الجنب با رعایت
دماغ واگر دو سه ازین امراض مجتمع شوند و دستور آنها تقدیم
کند **جو صدر** تنگی سینه مشهور است و اکثر از سهاو برد
باشد و از اخلاط بارده تر بود و نفس بسیار تنگ شود
یا نفس نیاید و گاه باشد که بقتل رسد از نکه شبیه برودت
قلب بغته واحده و از شربت مخدر نیز حادث شود و از دود و شرب
ردی نیز و بحال اعلا نهایت رسد **دستور** تنقیه صدر بادویه
حاره باید بسته و اضمده حاره چون روغن گردکان
و نارجیل با عسل و چند سپستر و تجرع بطلاء شراب کهنه
العتیق با جلنشت **امراض ترکیب خفقان** خفقان حرکت اختلاجی است که
عارض دل میشود بسبب موذی و آن یا از امتلای و غیره
باشد از اخلاط ناریه **دستور** فصد باسلیق از طرف
چپ و اقراص کافور و ماء الشعیر و تلطیف غذا و ...

گاه در این مرض نافع است اخلاط سودائی عارض قلب شود
و علامتش آن فساد فکر و ترس و وحشت و بالجمله علامات
مالیخولیا و علاجش علاج آن و گاه خفقان از نزف دم
و کثرت فصد و سوء تدبیر در ماکول و مشروب بهم رسد یعنی
که خون را کم و خشک کند و رقیق و فاسد سازد
خون محمود نباشد و گاه بشرکت معده حادث شود
و علامات معده شاهد باشد دستور بدستور معده
از تنقیه چنانچه خواهد آمد ان شاء الله و گاه از لطف
حس قلب عارض شود دستور تقویت قلب بمفرحات
با قوت و امثال آن غشی غشی آنست که کل اعضاء
محرکه و حساسه معطل شود و اکثر از ضعف قلب باشد
و روح بالکلیه در قلب مجتمع شود یا بسبب غضب و غم
و فزع تحلیل رفته باشد یا بسبب شربت ادویه خانقه
باشد و از شدت وجع نیز عارض شود و در حمیات
نیز میباشد و از امتلاء عروق از اخلاط و از امتلاء
معده در وقت تخمه و از جوع بقوی اکثر عارض شود
و بالجمله فرق میان اصلی و شرکی بعلامات توان کرد
و چون مختصر دستور الطبیب است در شرح اسباب [illegible]

مبالغه

و مبالغه نزف زیرا که طبیب عارف است و بجهت آنکه طبیب را
بهره نباشد و تیغ برهنه بدست نامرد مست نیفتد العاقل
یکفیه الاشاره آمدیم بر سر مطلب اما غشی از بخارات
ردیه می باشد مثل اختناق رحم و از سوء المزاج قلب
با فراط حار گاه آن او بارد او گاه خلاف قلب و رم کند
از برودت و تکاثف و قبل از آنکه مریض متکلم شود بعرق
و از لسع هوام و شربت سموم حادث میشود و در این غشی
قبل از افاقه اطلاع بر احوال می باید یا از علامات شرب
سموم نحوی که در باب آن مسطور است دانسته باید اما
در وقت نوبه آب سرد بر روی مریض پاشیدن و بویانیدن
روایح طیبه و بوی کباب صندل زده و نزدیک افاقه گاه گل
مفید است و دواء المسک با این سبب و حلق و بینی و مالیدن
دست و پا و جنبانیدن بیمار و در غیر نوبه اگر از ضعف
قلب بود تقویت بمفرحات یاقوتیه و امتلاء عروق را
فصد و تنقیه و صاحب تخمه را قی و اسهال و بالجمله تنقیه
معده و جوع را تغلیظ تدبیر مثل هریسه لحم البقر و خبز
ثقیل و سمی را تریاق و سبب غشی اگر بنیه ضعیف بلطافت

بدن وضعف قلب شیر با قندها نحو برها اللحم با شراب کرده اند
این ضعف مرکب وکلاب با ابکوشت ممزوج کرده مکرر تجربه
نموده **امراض ثدی** قلت لبن یا از قلت خون در بدن بود
یا از بدن بسبب نزف اخراج شده باشد یا از فساد خون
باشد که یکی از اخلاط خصوصًا صفرا بر خون غالب شده
باشد یا سوء المزاج بدن باشد یا قلت اکل یا اکل نا مناسب
دستور تحصیل دم محمود با غذا مولد ان و منع سبب
اگر از بواسیر و نزف نفث یا قی باشد و اخراج خلط غالب
و اصلاح خون و تعدیل مزاج و تقویت معده و توسع
در اغذیه و تلطیف تدبیر و خوردن شیر و شکر و شیر برنج
و فرنی و دا الزنجبیل و بالجمله انچه منی زیاد کند بر شیر
بیفزاید **کثرة لبن** دستور ضد مذکور بود و مخففات کار
دارند و اگر افراط کند پستان بمرداسنگ و روغن گل
طلا کنند و زیر کرهانی با سرکه بمالند **ورم ثدی** و ورم پستان
اگر حار دموی باشد ارد باقلا و جو و مفاث با زردة تخم مرغ
و اب کشنیز تر بمالند و صفراوی را ارد باقلا با سکنجبین
ساده لطوخ کنند و بلغمی را خطمی و بابونه و اکلیل الملک

و بنفشه

و بنفشه و حلبه و برگ کتان ضماد سازند و سوداوی را
قیروطی و شحوم نافع پس اگر ماده ورم مجتمع شود هفت درهم
مشهور با شیر پخته نهند تا وقت انفجار پس جاوشیر
و انزروت و فضله کبوتر خانگی ضماد کنند تا منفجر شود الا
نشتر زنند و مرهم نهند و اگر در ورم حار غلبه خون
در بدن باشد فصد باسلیق و اگر کافی نباشد زلو نهند نیز
اما در ورم صلب فصد مناسب نیست و بلغمی بین بین و در صفراوی
تا لین طبع واجب است **باب ششم در الات غذا امراض المعدة**
در سوء المزاج معده اگر حار ساده باشد اطفا ان بربوب
قابضه و شربت فواکه مفید است و اگر صفراوی باشد
قی با سکنجبین ساده با آب گرم پس تعدیل بفواکه مذکوره
و اگر حار با رطوبت باشد تنقیه معده بقی و اسهال هر دو
باید پس گلقند با طباشیر و هلیله پرورده با طباشیر
و نوشدارو هندی و جوارش اترج و حماض و زرشک
و بلغمی را تنقیه کامل بقی بماء العسل و سکنجبین عسلی یا عنصلی
و اسهال با ایارج فیقرا و حبوب منقیه پس تقویت بجوارشات
حاره چون جوارش بود و شهریاران و مانندان و سفوف

سوداوی تنقیه معده بمطبوخ افتیمون وماء الجبن [مسهلات] د
سوداوجوب چینی بعد از تنقیه مفید است واکر از رطوبة
معده باشد بافراط علاج ندارد مکر آنکه مزاج بجوی
از انجا تبدیل شود وبالجمله حفظ صحت باید واجتناب
از مرطبات وسفوف مکه معظمه نفع میکند وقی متوالی
وخوردن فلونیا وافیون مفید است واطریفل نافع
واطعمه مخففه چون کباب وقلیه وقلت شرب وغیر آن
وجع معده از سوء المزاج واجتماع اخلاط بود یا قروح
وورم دستور سوء المزاج ذکر شد واورام وقروح
عنقریب مذکور میشود واز ریاح باشد وعلاج آن
کاسر الریاح است شربا وحقنه واز طعام ردی باشد
دستور قی از آن طعام است واز ضعف معده است دستور
تقویت معده واقراص کوکب ابن قسم المفید است بعضی از اطبا
چوب چینی مجرب کرده اند وما ادری نفعا بعیدا به اورام معده
وقروح آن دستور اول فصد باسلیق واکحل واشربه دستور
سوء المزاج معده از حاره بارده ووضع ضماد محلله از ریاح
معده وورمانها علاج منحصر نیست بر دیکر وکشوفات است

ضعف

ضعف هضم وتخمه وسوء الهضم ضعف هضم آنکه طعام دیر کذرد
وتخمه آنکه بماند وهضم نشود وسوء هضم بین بین دستور
ملاحظه کند تا سبب وکلا از وارد حادث شده یا مورد
پس اکر موجب واردات خارجیه بود که بتدریج معده را ضعیف
کرده درین صورت تنقیه معده واجب است پس تقویت واکر
معده ضعیف بوده وغذا را فاسد کرده باشد قدر غذا
بالفعل وتقویت کامل بعد از آن بجوارشات مقویه سیما
عود وأترج وسفوف مقوی هضم که در موجز مسطور است
واصلاح ماکول ومشروب نشاید که تخمه را اولا هضم
مخفه وجلاب دفع کنند تا ممدود باشد قی پس اسهال
برفق وتاخیر در مقویات تا تنقیه کامل شود وبعضی
از اطبا عامی منش که تخمه را بکرفت تفسیر کنند وفرقها بکار
میدارند تا از قی معده حادث میشود ودیر باصلاح آید
هیضه حرکت عنیف بود از دافعه معده که مواد فاسده
غیر منهضمه را جدا میکند پراکنده بعضی را بقی وبعضی با بالا
یعنی رقیق میل بالا میکند ودیگر باسفل وکاه باشد که اشتداد
کند واحداث وجع در معده وامعا کند وبسا بود که غشی

کند و حالتیکه عوام انرا طبیعت گویند هم بسا باشد تا بحدی که نبض
ساقط شود **دستور** اولا تسهیل قی باشد تا معده پاک شود
پس تسکین قی بشربت انار منعنع و ربوبات قابضه و اگر معده بارد
بود جوارش سفرجلی مسهل میل کند و حمام بعد از ان نافع است
و اگر قی ساکن شود و مغص ریحی وارد سفرجلی مسهل و تدهین
معده بروغن گل و مصطکی و تلطیف تدبیر و حمام و خواب و راحت
و آرام **نقصان شهوت** کمی اشتها و بطلان ان از سوء المزاج
حادث شود و دستور تعدیل مزاج بود و اگر خلطی باشد تنقیه
خلط و اگر بدین سبب ترک ریاضت و کاهلی بعد و آرام از غذا
مستغنی بود اشتها نباشد البته و فرق میان این قسم و اقسام
مذکوره انست که اینجا عطش نباشد و در انجاها عطش کاذب
بسبب بلغم مالح و عطش صادق بسبب حرارت باشد و دستور
درین قسم ریاضت و رکوب و طرد خیل و حرکات عنیفه
کنند و حمام معرق نافع است و گاه بشرکت کبد باشد که بسبب
ضعف یا سده جذب کیلوس نکند و دستور تقویت و تفتیح کبد
بود و این قسم بخلاف طحال نباشد و در انجا الوان مختلفه
بروز کند یا بشرکت طحال بود که انصباب سودا بفم معده نشود

دستور

دستور علاج طحال و این قسم را تناول حامض اندک اشتها باز دید
شود و بشرکت دماغ بود و انچنان باشد که عصبی که از دماغ
بدانجا می اید افتی بدان رسد و حس فم معده باطل شود بجهة
از اشیاء حریفه ملذع نشود و دستور تقویت دماغ و معده بود
و علاج دشوار بود **فساد الشهوة** اشتها فاسد میل شهوة
طین و فحم و غیرهما از اجتماع خلط ردی حادث شود خلط
مذکور مشاکل خود طلبد و اینشان ساکن نشود مگر باشیاء
مذکوره و گاه باشد که غلبه خلط بدان مرتبه نباشد و طبیعت
از برای دفع اذیت اشتیاق اشیاء غیر معتاد شود و این علت
زنان حامله را بسبب اجتماع فضول طمث در ابتدا تا ماه
سیوم حادث شود و چون جنین تغذی بفضول نمود
نماید زایل شود **دستور** تنقیه معده از اخلاط ردیه بقی کامل
و اغذیه و اشربات بتقویت و معجون جوز جندم مفید است
اما زنان حامله تسکین بغذاهای شور مزه کنند مثل ماهی
نمکسود بریان و خاییدن استخوان مرغ کباب کنجشک
نمکسود کباب خوردن تا نخواه نافع است **شهوة کلبی**
حرص ماکولات باشد زیاد از قدر معتاد خوردن اما صبر

بر جوع تواند کرد و آب کم خورد و نفع بسیار کرده باشد **دستور**
تسخین فم معده بمعاجین و جوارشنات حاره است چون معجون
نارمشک و جوارش خوزی و تغذی باطعمه و سمبوسه حلوه چون حلواء
شکری و عسلی و مزعفر در عسل و شکر و بسیار چرب شیرین خواهند
بسماق طعمه در صفتی کرده انقذ فرموده ٠ مزعفر انگبینان باید بر روغن
بختن ٠ که روغن نیز با الافلذ و مرغش و رزبان باشد
و مضغ مصطکی و دارچینی نافع و گاه باشد که بسبب اجتماع
بلغم بتنقیه معده احتیاج شود و از نوقت دوا التربد من نقیع
الاشیاء و اگر سودا غالب باشد تنقیه ان از فصد و اسهال
و تسخین طحال و اگر حرارت مزاج باشد ماء الجبن و اگر سبب
دیدان کدو بود قتل ایشان و اخراج از غلر و بدن و اگر با لینت
طبع باشد قبض و امساک نکنند تا تنقیه بجود و تا ارخات شود
پس تقویت بجوارش بارد و جوارش عود کنند **جوع بقری**
گرسنگی اعضا بود با سیری معده و بکثرت اکل ساکن نشود و کثرت
غذا در معده محترق شود و نا منهضم مندفع شود و اعضاء
بی نصیب مانند و این اکثر عارض مسافران شود که سرما شدید
بایشان رسیده و قدری شهجان اشتها با فعه کرده اند و تقلیل

اکل درمان نموده اند و این علت غشی لازم دارد **دستور**
در حال غشی افاقه و در غیر ان تبدیل مزاج معده و دفع اخلاط
مفسده و تقویت ان و خبز مغموس در میاه فواکه نفع کند سیما
آب سیب به و انار و اغذیه بطی الهضم مفید است چنانچه اش
سرکه با گوشت گوساله و هریسه بلحم البقر و سیر و پیاز و اطعمه
بسیار کنند و مطیب بزعفران و سنبل و عود سازند و در حال
غشی افاقه بصندل و طبل و بوییدن شراب تازه کنند و در افاقه
امر کنند تا قدری شراب نرم مضغ کنند **عطش مفرط** تشنگی بر دو
نوع است عطش طبیعی ان از نوای سرد ساکن شود و عطش
معده و ان بر دو قسم بود صادق که از حرارت معده و تناول
اشیاء حریفه و مالحه بود دفع ان بسکنجبین ساده و شیره
تخم خرفه و آب سرد و سایر مبردات کنند و کاذب که بسبب
ان بلغم شوریده مفرط باشد و آب البته تسکین ننماید **دستور**
صبر در تشنگی و اکل اشیاء حلوه و انابه خلط فاسد او کند
عطش عرضی بود و عرض مثل دیابیطس و استسقا باشد
بدستور درمان ان بجوع نمایند **فی نوع** الفواقی
عبارتست از حرکت دافع نیز معده و حرکت منافع بعضی

تا بدفع و تهوع حرکت دافع بود و زهنه نفخ و نیشیاخان
انکه بهم زنند و تقاضا شود و حرکت از هیچ یک نباشد
واکر بهن شود از ثقلت تعبیر کویند اما اخلاط صفراویه
سریع الحرکت بود و سوداویه بالعکس و بلغمیه بینهما
دستور دفع خلط موذی با تسکین ان بدانکه در کتب
تسکین را مقدم بر دفع نوشته اند و این قاعده کلی نیست
بمزاج و عادت و قوت بنگرد تا هر یک از این دو امر انسب
باشد عمل آرد دستور مسکنات مثل غذا که قابض و ربوب
ان و سفوف طباشیر و امثال ان و دافعات اکر مریض محتمل
و سریع الاجابه تقی بود و الا ان باشد و الا مسهلات
وحقن و قتل تنقیه نمایند و اکر فی ایشرکت عضوی دیکر باشد
باصلاح ان عضو و تقویت معده و اکر سبب طعام و شربه
باشد قذف جمیع اکر فی مجرای باشد فهو المطلوب اکر
عرض باشد حکم ان مذکور شد فی الدم مدفعون از معده
و نواحی تقی از انصداع عرقی و انفجار دبیله بود و در بعض
خون عرف باشد و در انفجار با ریم مخلوط باشد و دستور
ان مذکور خواهد شد و دیگر دستور فصد باسلیق و تقی

ماء الشعیر

ماء الشعیر و جریره مغوبه از ضمغ و نشاسته و کل ارمنی
و طباشیر و قشار کنند و جلنار و دم الاخوین و تغذی
بزرشکیه و سماقیه و مانند ان فواق حرکت طبیعت داخل
معده است بجهت دفع موذی و ان بر دو قسم امتلائی
و عسلی مثلا از تناول بود یا جمع خلط پس اکر حرقت
معده با ان باشد سکنجبین و آب کرم قی کنند پس قطونا در
بروغن بنفشه با دام و کلاب تجرع نموده و اغذیه مبرده
بکار دارند و الا که موذی بسبب برودت باشد تسخین
فم معده از داخل جوارشنات حاره و از خارج بروغن مصطکی
و مثل ان و ضمع مصطکی و کون در تخلل و این قسم را
حبس نفس و تحریکات دو سنافع باشد و دیگر ...
دستور مداوا کنند و کاسر الریاح استعمال نمایند اما آنچه
عقیب استفراغ کثیر و حمیات حاده حادث شود اکر ازاله
مرض سابق بالکلیه شده باشد تا دکام مداوا شود و در
اثنا و مهی علیل دا تا ان مرض باشد و استیلا حادث
بر طبیعت و عجز طبیعت از آن و بجهت تسکین مرطبات
خصوصا ماء الشعیر و آب کدوی مشوی و آب هندوانه

مفید است وروغن بان وروغن کدو وبنفشه بادام وحریرات
بلبه رطب نافع اختلاج معده حبس معده واکر از خلط بارد باشد
اکر در فم معده وجزء اعلی بود منجر بخفقان بل غشی شود
بسبب مشارکت در مقام دستور دفع خلط وتسخین فم معده
وتقویت معده وتدبیر کاه بسبب خلط لذاع بود نصاب مرار
دستور ازاله سبب پس تقویت بسبب بدان دخال عقل طبع
حادث شود دستور قبل بود واخراج ان وجمع فواد دهن قبض
معده وحکاکان از سوء المزاج حبث طبیعت ساده باید
بود ودستور بد دستور سوء المزاج بود چنانچه سبق ذکر
یافت والخلف فی الذکر عبارت از اختلاف مجی طبع بود یافتاو دل
معده وابتلال ان قال الجوهری وزنته معدته ای فسدت
وما علامت بن دیرین علت ان است کبر طعام اصلا متغیر
نشود وچون مزمن شود ومعده معتاد شود ازان تغیر
یابد وابیکه خورد دوا دفع ترش باشد وفرق میان ان
وهامی انست کبد رفتها از احد السبیلین دفع بلغم شود
وفی الماءیه بالعکس دستور دق طلق بنبض تخفیف ابدانی در
بعد ازان همان دستور بسبب علامت ذلق معده بود قی

یا ان نباشد

یا ان نباشد اصلا ومداوا بمقوی ممسک شود بسبب سفرجل
صیفی ممسک وخوزی وجوارش خرنوب ودهن ورد اولین
ترباق الذهب مفید است واین ضعف غیر بعید چنین است
ومکرر استعمال تموبه واقول ان لم یمنع مانع من انفع الاشیاء
واکر مریض مرطوب باشد اعتیاد بمقبرات چون فلونیا نافع
نافع است وکاه بسبب انصباب صفرا بمعده خلفه حادث شود
دستور اعانت بردفع ان تا بالکلیه دفع شود چون تمر الهندی
ماهلیه زرد یا شربت ورد وسکر یا سکنجبین ساده واب رد
واکر انصباب مره سودا باشد فصد واسهال ودر غایة
طحال واکر در معده بثور وقروح بود اندمال انجیر ومغز
به مند ... وسایر انچه قروح امعاء ذکر میشود واکر از نوازل
باشد منع نزله بمجففات واکر از ردأت اغذیه وسوء ترتیب
اکل باشد اصلاح غذا وتقلیل وی در کتب کیفیت واکر از علت
مخلل وکثرت جماع باشد استعمال محللات ورياضت وحرکت
عنیفه واکر بشرکت عضوی دیکر چون کبد وغیره باشد علاج
اصل پس اصلاح شربت واز سقی سموم مشربه نیز حادث
شود وعلاج او دفع سم واصلاح عضو است واز سده ثقل

بود وانرا اسهال الغراين نيز كويند دستور تفتيح وتقويت
در اقسام ذرب قبض بافراد مضر باشد مكر زلق غير بشورى
ودر شوري بعد از اندمال جيش جايزاست ورعايت مزاج
در جميع مواد واجبست امراض كبد بدانكه سوء المزاج جكر از حاد
وبارد ساده ومادي من حيث الاسباب والدلايل دركتب مسطورست
اكرچه معالجات شرح ايضاح مبين است لكن بنابر اختصار اوفق
وترك بعضي از ساير غير مشهوره بر سبيل اختصار درين دستور
ذكر ميشود اما ضعف كبد جون اكثر از سوء المزاج باشد واغلب
شريك باشد واز ضعف قوي بود تابع بعضي امراض وبلا لازم
ان شود يا منجر بعضي ديكر خواهد شد لهذا در دستور ان
خوض نرفت سدة كبد بستكي جكر از اخلاط غليظه بود وسبب
تا ان نباشد اكر در محدب جكر باشد حمرتا بالات نفس سازند
ودر مقعر با اعضاء غذا مضر بود دستور در فصل اول تفتيح سدد
ودر ثاني بمليين ملطف سكنجبين بزوري معتدل جامع النفع
بود در اول با بزور مدره وفرحي ودر ثاني با بيونه
واقراص مسهل وحقنه درين قسم مفيد باشد وغذا بدين
مواد تابع دواست وبالجمله تلطيف تدبير وتقليل بجهست كيست

لا بالكيفيه

لا بالكيفيه ومنعار فيه بين زمان نخود اب عو ويحه (?) وماش
ونخود مقشر وكاهي برنج نيلوفر وبا حرارت مزاج ماء الشعير
با مرغ وخروس وتوابل حاره واكر مريض از غوامها شد شيرة
كاسني كه در صفهان كافشه كويند ودر ادوية بايد كرد واما
خواص شيما اهل ايروويا (?) ضعف ميشوند تهيج كبد انست كه جكر با ركيب
بعضي در اجزاء وتحت غشاء الحزه ريا حيه نا فخه حبس شود وسبب
تا ان نباشد وتشنج جندان تغير نكند ونفس در يعني حفيف
ازحب بايد دستور اخذ معاجين كاسر الرياح واكثر مزمن
بود شربت كشوث وضماد انجه لا واكر معا شريك بود
اول تنقيه ان مسهلات بعد تحليل رياح واستحمام معرق
مفيد است اورام كبد ورم يا در اصل جكر باشد يا در عضلاته
موضوعه بران وتنبيه لازم ندارد وتورم نابد ظاهر باشد
واكثر مخفي بود واز لون ونبض وساير علامات توان يافت
از تشنكي وشهوه واكر ورم ورم غليظ باشد فواق عارض
شود وعقل طبع تشنكي وبرد اطراف وغشي حادث شود خصوصا
در مقعر باشد ودر محدب واختناق بول دستور فصد باسليق
وسقي ماء عنب الثعلب فاتكيا شتنان وعرق كاشني با سكنجبين

ساده وماء الخوخ وسکنجبین ساده وضماد وبقول شعیر وآب کاسنی
وگلاب وعرق بادیانه ودر انتها صندل سرخ وآب کشنیز تر
اضافه نمایند واگر ورم حجابی باشد از اسهال حذر ودر مقعد
از ادرار اجتناب وهیچ مسهل ندهند اکثرا ادرار بول نمایند
ودر انتها قرص آن واگر ورم تمام شود کرم علاج بدین برد واگر
ورم صفراوی باشد کافور در اشربه واضمده حار نیست
ودر انتها بادیانه نافع است غذا ماء الشعیر وبعد از
تزید اگر ضعف باشد خرفه بسیار اضافه کنند وغلوی خیار
چنبر بروغن بادام بجهت اسهال مفید است واگر ورم بارد باشد
سکنجبین بزوری وماء الاصول وضماد محلل چون سنبل
وزعفران ومانند آن وبجهت اسهال ایارجات بکار برند
وآب کاسنی در حار وبارد هر دو مفید است **دبیله کبد**
بعد از ورم حادث شود وتب از آن خفیف شود ورم باشد
وآنرا ورد کنند ودستور بدستور ورم است وبانفجار
ورم وآن توان دانست که قشعریره کند پس یکمرتبه از آید
قیام کبدی بعضی اسهال کبدی آن باذوسنطاریا باشد که خون
از کبد آید وبا دوا آید بعد بسیار بود وشب از روز زیادتر بود

باشد

باشد که خون از کبد با دوا برآید وبسیار بود وحرارت عظیم
وبطلان شهوت طعام بلغساله یا صفرا آید یا قیح وصدید
از انفجار دبیله روان شود ودر اول سحج نباشد وخون
مزمن شود وگاه سحج حادث شود **دستور** همین نباید کرد وتعدیل
مزاج واصلاح کبد بماء الشعیر وحلیب بزر البقله وطباشیر
ونشاسته بعد از افراط داخل کنند وتفصیل آن در اسهال
عنقریب مذکور میشود انشاء الله تعالی **سوء القنیه** مقدمه
استسقا باشد ومشتبه شود بعد قیحی وعوام اطبا هر دو را
سوء القنیه گویند واین خلاف است زیرا که سوء القنیه مقدمه
استسقا باشد چه اگر معالجه نکنند استسقا شود وگاه
قیحی عرضی حادث شود از ضعف کبد تنها ویا عضوی دیگر
چون قیح مسلول وغیره ومعالجه مرض اصل کنند اگر توان
کرد وبعد از امراض خارج عروقی بدلالت غذا قصور نمود
حادث شود وقیحی بدل بهم رسد بتقویت معده ظاهر شود
اما سوء القنیه مرض خاص است فساد مزاج کبد وضعف باشد
ولون میل بصفرت وبیاض وقیح اطراف ووجه عارض شود
وچون مزمن شود بدن نیز منهج شود وفاقه خیز آید

وگاه باشد که مواد بلغمی منفعل مستسقا باشد و سوء القنیه تنها
باشد تا زایل شود یا بقتل برسانند دستور حقیقی در علاج استسقا
باشد از تفتیح و تفریغ و ادرار و استعمال و غیر ذلک استسقا
بر سه قسم بود لحمی و آن اسلم انواع است و فساد کیلوس و کیموس
فاسد نا منهضم بود در خلل اعضا و برودت مزاج کبد و ضعف
تمام تقوی کبد سیما دافعه آن و فساد حال سپرز و ضعف معده
و عجز از نضج و طبع در اکثر مایل بلین بود و چون موضع
ورم را غمز کنند غایر بماند و دیر بجای خود رود دستور
متبعا تغذیه نان سکنجبین بزوری خام اولا و بعد از آن
نقوع قرص ابنهار دیس صغیر و کبیر و قرص لک و ریوند هر دو
سه روز داده و دوا البرو و کلقند مفید است و فصد غالبا
نفع نکند بل در بعضی ضرر کلی کند و حقنه مکروه باشد الا در
با فراط مضر و بعضا دا تدر انحطاط نفع کند باید که خرء
البقر و بعر الماعز و بوره و سرکه و کلاب مقصد کنند و تبدل
الطبیعه بالطوخ نمایند و حرکت مفید باشد اکثرها در دیود
وانذفان و تمرغ رسم قدیم است و این ضعیفه دیر دلیست
قدما آمنه نموده امر منکر بعضی و از اطباء عوام ایت تعدد استسقا

بل در سوء القنیه منع میکند اتفاق در لحمی مفید است اما عطش
کم است و در زقی و طبلی با کمال عطش و حرارت ضرر کند
و سخن فضلا که دو سه شاب مستسقی را مضر بود از غایت یا کنند
و مما الفها است تقلیل حب المقدود و شرب نبا دا ما بعد
از غذا اب بتدریج بود و سایر انهار ممزوج با عرق کاسنی
و آبی که جوشانیده از نخالنا لطافتی باشد در سست و بعد
غذا باید رقا بطلق از نسبت زعفران بود و دوا الکرکم
صغیر در سوء القنیه و ابتدا لحمی مفید است و این دستور العمل
خلفه وجدنا ان فضل و حکمت مستغنیا للاوصاف والا
لنا بحکیم باشیم عصر کرا از تفنیر و حکمت و مغفور دستگاه
رضوان آرا مکان حکیم عماد الدین محمود شیرازی الاصل
فهمی ایکن است و این ضعیفه طبیب بیجا بدیده و شاگردی
و عطاری اطبا کرده با وجود ممارست تمام و سعی الکلام
و اطبا طبعا اکثر اوقات در جزو طریق مطلوب و دستور
العلاج خدام تحقیق و تشخیص نموده و انتباه باشد
کرده خطا کم واقع شده و حکیم ازل شاهد حال است
که این کلمات شایبه ریا و اصلا اقواق ندارد والسلام

وشربت دینار وسکنجبین دیناری وسکنجبینها بزوری معتدل
و ریوندی ادر استسقا وسایر امراض کبد مستعمل است ودرین
قسم اگر مزاج حار باشد مفید است وشربت کشوث یا بزر قثا
نافع بود غذا اقتصار بر فروج است وسایر اغذیه لطیفه
و برنج در روز مسهل مضر بود و دوا را ایام نضج حینئذ
جایز است ونان حرام است و فواکه مکروه الا انار ملس
وخربزه کرمک و حامض ملایم در انتها وانحطاط در دق
غیر مسهل اگر در آلات شهوانی ازاری نباشد جایز است که در طعم
داخل کنند چون زرشک وامثال آن **امارتی** وان اجتماع
بانیه بود در احشا باین غشا که بجهت مراق است یعنی
صفاق و حجاب دیه که اطبا شرب گویند واین را انواع
بود **دستور** دواء الکرکم کبیر و کلکلانج حار و بارد بحسب
مزاج بعد از بزوری ودواء البزور وبالجمله مقویات کبد
و بیشتر درین زمان مستعمل است وحبوب حب نتی غلط
وقرص مازریون معروف واین قسم کم علاج بپذیرد
وطبلی از اجتماع ریاح غلیظ بود در مواضع مذکوره
واین با حرارت کبد و برودت معده بود **دستور** اسهال

برفق وتحلیل

برفق وتحلیل ریاح واصلاح طحال ودواء البزور ودواء
الاصول جامع النفع بود که برفق اخرا تحلیل رود وغلیظ تمام
وشکم صلب شود **دستور** دفع صلابت وجلوس در حمات
کبریتیه که حمام آب گرم گویند و بادویه مشروبه چند الحاح
نباشد و کلفه که الحاح نباشد و در تحلیل و بادیان و نبات
و نفع کند زیرا که کبد صحیح باشد و قفا العلیل نیکو بود **امراض**
مراره از آن جمله یرقان بود وان دو قسم است ساده و مادی
علی الاصطلاح والارتفاق علی العموم یا انها ده صفرا باشد
و بدن را زرد کند یا از سودا و بدن را سیاه کند یا ممزوج
بود و در اصطلاح یرقان که با آن تب باشد ساده گویند
مراره عضو عصبیست که هیچ گیست و فم آن بمقعر کبد متصل است
جهت جذب صفرا و از وی رگی بیرون می آید و بدو قسم میشود
قسمی بامعاء صایم متصل شود جهت جذب نه صفرا باو وقسمی بقعر
معده متصل است جهت انصباب صفرا با و بدین بسیار زرد
نباشد و دیگر در چشم دیگر بود واین بسبب استیلاء مواد
باشد و سده حفیف بود و احشا یا بغیر باشد و علی هم
کنند آن باشد یا بعد از حمیات محرقه باشد ماده گویند

وعلامات ضد مذکور بود و صفرت واسود او بسیار باشد
پس اکر قبل از هفتم روز کند بد بود و کر علاج پذیرد و کبد
مجاورت علیل شود و مثل بحرارت کند و حبس طبع لازم بود
و نواحی طحال الخالی از وجع نباشد دستور اخراج مواد باطلاق
وحقنه والزام ماء الشعیر و تفتیح سده بسکنجبین ساده و بزوری
و فصد بعد از بروز مرض بود و قبل از ان مباح و در نادر
اوقات بسبب کثرت دم واحتمال علیل واجب شود و حامض
درین قسم مضر تبرید نماید و خطر بود و در قسم اول اجتناب از ان است
واکر یرقان ناجی حصوی باشد علاج بکشنوران و رعایت
احشا بجهت یرقان و قسم اول از شدت حرارت هوا حادث
شود و فی مرار با ان بود و اشتها نباشد و اکثر عارض اطفال
شود و کاه تب با ان باشد دستور سقی میاه فواکه و ماء
الشعیر و ابکاشنی تازه و عرق کاشنی با سکنجبین ساده
و بزوری و با ماء عنب الثعلب و اکر حرارت بود عرق بادیانه
با کلقند و سکنجبین ساده مفید است و از تنها حمام و آب بر
محللات و حقنه درین علت نافع است و فصد در قسم ثانی
مضر بود و غرغره بسکنجبین نفع کند و تشویق بخلا در حمام

واکر یرقان

واکر یرقان مرضی باشد و غیر چون قولنج و غیر ان باشد علاج
مرض باید کرد اما دستور یرقان اسود طحالی و کبدی بتقویت
و تفتیح و اصلاح کبد و طحال بماء الاصول متوسط و سکنجبین
بزوری و ریوندی و امثال ان پس اکر دماغ بدین سودا شریک
شود فصد واجب و طبیخ افتیمون لازم و سکنجبین ان بماء
الجبن نافع بود و اکر یرقان از اجتماع خلطین باشد ابکاشنی
تازه با مفتحات و مسهلات باید و ورم طحال اکثر و ورم سپرز
صلب شود و اکر لین باشد بصلب منتقل شود دستور
حار دموی بفصد باسلیق و ابکاشنی بلعاب خیار خیر و روغن
بادام و ماء عنب الثعلب و وضع اضمده باردة قلیل التبرید
و در صفراوی کثیر التبرید و فصد بالاحتیاط نماید اکر مزاج
مساعدت کند و مریض احتمال داشته باشد والا ضرر
کند و بالجمله اخراج دم کم باید که خوف صلابت و تحجر است
و در بلغمی زخو فصد ممنوع است و در سوداوی و صلب ضرر کند
و ماوجود فصد و برا صلاح پذیرد و در بلغمی اسهال بحبوب
و ایارجات و حقنه لینه و متوسطه و اکر ورم سوداوی و انید کند
و صلب افراط شود و مریض متحمل بود بفصد باسلیق ام سلیم

نافع است اما بعد از اشتها مضر بود و در دوای تقشع ماء الهندبا
و سکنجبین بزوری و مطبوخ افتیمون و تضمید بلغمی بگل و دهن
الورد و خاکستر دو دو دوای اشق و سرکه من انفع الاشیاء
و در اخلاط اقراص بجکشت و کبر و اغذیه لطیفه و اکر درجمع
شود و منفتح کردد دو دو قارورنیا وقت فی ظاهر که در دماء البرود
و لبن الاتن و اللقاح نافع بود و اکر حرارت نباشد ماء العسل
با انکه در قسم جار تجویز شده و تضمید بنخاله و سرکه و اشق
کنند **نفخ طحال** از برد مزاج و کثرت سوداء بود و فرق میان او
و ورم انکه نفخ بفشردن راحت بخشد و اروغ بسیار اید و
موضع خالی از قراقر نباشد **دستور** بدستور ورم خود صلب
بود از مفتحات و انجیر در سرکه نقوع شده و کبر ترش نافع
و قالنجاه و تخم سرابه ضماد شده و جوارش کمونی من انفع الاشیا
و وضع محاجم با اتش بر سپرز و یا انکه در این زمان شهرت
است اما بسیار نافع بود و این ضعیف در هندوستان طحال
بسیار دیده و مجرب اند یا با قاشق داغ میکنند علیل
بری میشود و اشامیدن مطحول بول خود را نفع تمام میکند
و این ضعیف به این قاروره نفرموده استاد دیلیدی همه

هر روز

هر روز از بول خود شب کرفتند یا با الهندبا ممزوج نموده مریض طحالی
شده در اصفهان پیر یکمرتبه این عمل نموده و مریض کهف
که در کتب مسطور است عمل و قبول نموده بول صرف هفت روز
اشامید و بری شد **اسهال** بدانکه اسهال اکثر قوی باشد
و اکر از عضوی دیکر باشد رهکذران از روده بود و از کثرت
مرور خراشت بهما رسانند تا انجه از نفس معا بود و اول رقیق
امعا که طعام دران نکشد و زود بلغزد یا در معا بشورد باشد
که روده را بکزد و طعام نامنهضم دفع شود و سدید رقیق
یا برار بود **دستور** اکر شور نباشد دواء القابض و سفوف
مقلیاثا بروده غیر حوفی و در بو قابضه با الماء با لعاب شیر و مصطکی
و اکر شور باشد ادویه مغریه و دواء الحریر و حقنه مغریه و در
اول حامض مفید بود و در ثانی مضر و فصد در ثانیه اکثر
احتیاج شود و نفع کند و اکر حرارت و لیسه بود شیره
تخم خرفه بوداده و لعاب بهدانه بوداده با رب بارده
و لعاب اثیر و نشاسته بدهند و کاه بسبب بطحاب که ا
مجمع در امعا زلقت حادث شود مداوا بتنقیه بطوبت اولا
و حبس ثانیا **انسج** سیح بنجریان تراشیده باشد و

وخواط با برادبرود کند واکر از انقباض عروق بود خون
اید اما اثر اش نکند و علامات بواسیر با آن بنود و بر انتفاع خون
اید و چون نیز اید و اسباب کبیج با آن بنود از عطش
و تقریون و غیر ذلک و با سحج مفص بود و وقت انحاط
دستور منع سبب بود پس اکر صفراوی باشد قبل از قرص
ادویه مغریه و ربوب قابضه و سفوف مقلیا تا برودی
و سفوف الطین و تغذیه بر وراتیجون سروده باشی رود
انار دانه و کشنیز مقشر و شیر خشخاش و حلاوی با ماست
کیسه و اکر بلغمی بود سفوف مقلیا با قرص و مفرحات و شیر
امن تاب سونک داغ و اکر اسهال الدموی باشد فصد واجب
و دستور بطن صفراوی بود و اکر سوداوی بود فصد صحبت
و دستور یکی است حقنه بر سحج مقل شکر چه کر بکار میرود
و شیر داغ کرده در انواع سحج و قروح امعا نافع بود و دستور
قروح بدستور سحج بود و چون مزمن شود و موقع فضع با
حر سحجه مجوز است و در قروح که غیر صفراوی بود حاقن بنیا
مضر بود و اغذیه مشوی قابضه کنند زرده تخم نیم برشت مقلیات
و نان و از اسهال الحوام و غذاهای غیر معتاد این زمان که بیجد

اسهال نوشته اند

اسهال نوشته اند چون بلوط و ذره و جاورس اکر مریض از مردم
فقیر تا ان بود نفع کند و خواص امض بود از زیاده تفرطیع و کشک
وغیره و در لقمی مفید است و در قروح مفرت سرمه کاه سبب سحج ثقل یابس
بود چون خیر اما دم و خراط از موضع سحج اید و قبض موجب
ملالت بود دستور تلیین بمزلقات و در این قسم نیز شیر نفع
کند و این ضعف در سحج و قروح امعا هیچ دوا بهتر از شیر نمیدانم
ما نعمی در استعمال نباشد چنانکه تفصیلش میکند زحیر حرکت معاء
مستقیم بود به تر زاد زوی اضطراد و شی قلیلی مسیم برود
کند و خون با ان باشد و زحیر بر دو قسم بود کاذب و سبب
ان ثقل یابس خشک بود و بعد از امتحان دوا الزحیر که در خاتمه
مذکور میشود ان شاء الله نافع بود و صادق بود که سبب ورم
باشد بیشتر با صلابت رکوب بود دستور بزر لیمو و بزر
بنفشه با لعیه و روغن بادام در دردهم دوا المحمود من المجربات
دو اکر شدت سرما بود جلوس بر روی سنگ کرم و خرقه کرم کرده
و سبوس کرم کار کنند در شباب از اغذیه غلیظ و بزر الد سومه دا
حجامت زحیر مرد ان مذکوره در سحج و تنشف ذرور حرانیه از سحج
بود و اکر ورم باشد مفص در درد و رده باشد و ان بر دو قسم است یکی

و دستوران کاسر الریاح چون دواء الکمون و دواء البزور و جوارش کمونی
و خلطی باشد علاج استفراغ خلط بمعجون خیارشنبر و سفرجلی مسهل و فوق
ساده و اگر بسبب مغص ثفل پس بود زود قولنج شود و دستور بدستور
قولنج بود و اگر حیات موجب مغص شوند قتل ایشان واجب و قی درین علت
بعد از تسکین الم بجهت منع تولد اخلاط جایز است والا در تقویت الم انفع
نبود مگر آنکه غثیان حادث شود فالقذف حینئذ انفع قراقر بطن صدای شکم
اگر از ریاح باشد مثل اغذیه نافخه و کثرت اکل دستور علاج فلافلی و کمونی است
و اگر از سوء هضم باشد که معده بسبب برودت ضعیف شود تقویت آن بجوارشات
مقویه چون شهریاران و مانند آن پس اگر طبع لینت داشته باشد جوارش
خوزی دهند قولنج عبارت است از حبس چیزی در امعا بنحوی که خروج
ما یخرج دشوار بود و چنانچه در امعاء دقاق بود و آن بسیار خطرناک است
بحد ایلاوس رسد و آن نوعی از قولنج بود که براز بقی دفع شود و مخرج
طبیعی مسدود گردد و کم اصلاح پذیرد و اکثر از تعفن هلاک شوند و حقنه
در دستور عمده قولنج است اثر آن دیر به آنجا رسد و بخصوص در اغلاط بود و آنکه
خطر بود و اسلم از قسم اول بود دستور اول تنها بحقنه باید کرد و نفع و ساتر
بود پس اگر شدید باشد قصد حقنه کند و مسهلات مشروبه نفع نکند
بل هیجان زیاده الم شود و اگر از حقنه اول تسکین حاصل شود مسهل

بلکن مفیدست

بلکن مفیدست مثل خیارشنبر مفید بود و معجون آن برنافع باشد و اگر بسبب
ورم بود فصد و حجب که اگر خلط باشد با علامات خون و قوت قوی باشد
فصد جایز اما بعد از حقنه و تسکین فی الجمله و در ایلاوس بسبب تعلیل مواد
فصد کنند و بر ضعیف در قولنج ریحی که شدید باشد و نفخ شکم نباشد
معاجین بعد از حقنه در تسکین مفید باشد و در بسیار از محرکی شناسند
و مکرر معاجین این علت خطر بحقنه کرده و از شربت جامع النفع
سریع الاسهال دواء الملین دواء المقوی بعد از حقنه و اگر الم بسیار
شدید باشد و حرارت نباشد در خلطی معجون سفرجلی مسهل مفید بود
و نفخ شقاق از آن با آب گرم مستعمل باشد و اگر ریحی شدید نباشد
یعنی نفخ شکم باشد حقنه احتیاج نیست جوارش کمونی و معجون الرحم
دواء التربد و امثال آن کافی باشد و شامیدن آب در مطلق این مرض
مضر بود سیما ریحی که از آن خر باشد یا شوف بعد عرق کاشنی بجای آب
دهند و بهر حیله تسکین عطش نمایند و بعد از ازاله ورم و خلط اگر مرض
باقی باشد علاج ریحی بکار دارند و مرقوم شد هر که در قولنج مستعمل است
اگر ریحی باشد در اوایل و در غیر آن اولا احتراز کنند و سایر مثل فروانیه
در غلظ ها آن بود در این زمان مستعمل نیست اغذیه اصحاب قولنج کلا
لطافت و سرعت هضم و قبض را با مراق فراریج و مانند آن و در غیر ریحی

ماء الشعیر در امزجه حاره مفید بود بشرط آنکه زیاده که قدری در قصره بسته
دریکشا انداز مد حقنه قولنجی در خبر کتاب بعون الملک الوهاب بیاید
هر کتاب بترتیب علل ذکر خواهد شد و شیافات مسهله کاهی قایم مقام
حقنه میشود بان کشته رعد در فرقی که ثقل خلط ارا عود و قولون میل
باسفل کرده باشد و ضماد و کماد در اول امر مضرت بسیار کند مگر وجع خفیف بود
و در شرب ماء و اخلاط بجهت تحلیل بقایا مفید بود و اگر با قولنج غشیان و قی باشد
منع قی خوب نیست سیما که فواق نیز عارض شود و بعد از حقنه مسهل باید
پس کرم مسهل منقلب شود اعانت بقی باید نمود تا قی نقی نفع شود
و تنقیه بدوری مفید بود بعد از فصد و در التوائی هز و تحریک بدن
نافع باشد علی قبل الحقنه و در ثقلی اول حقنه باید پس مسهل مفید باشد
و مسهل صاحب قولنج باید که عنیف نبود و بعد اما عمل کند خوب دواء
الفلوس و معجون ان وسفرجلی مسهل و امثال ان و قی در قولنج نفع
کند چه معده اخلاط ردیه تهیه بود دالاضر کند خصوصا در ثقلی سیما
در ثقل پس باید این جمله موقوف بکه شخصی بود و کثرت ممارست
طبیب مجرب مع رعایت احتمال مریض و نبض و سن و قوت و فراز قولنج
مشتبه با مراض میشود و واجب بود که فرق میان ان و بسیار امراض مشتبه
ذکر شود بدانکه وجع قولنج مشتبه شود بوجع فواد و کلیه و کبد و اوجاع رحم

وفرق میان قولنج و اوجاع مذکوره آنست که در قولنج ثقل و خلط و ریح
در معا باشد و شنعا اصلا نباشد و خروج ما یخرج ممتنع یا دشوار باشد
بحسب شدت ضعف ماده و مرض یا است نتواند شد و چون برشت
خشک در زیاد شود و وجع ماقب و خمس باشد و اگر درد بعضوی غیر معا
سرایت کند باید از اول از معا شروع کند بسبیل اغصار بسیار شکل بر سوخ
و ظهر و زیر کتف و در وجع کبد معا بسلامت باشد و وجع نمیدهی و غثیان
از طرف راست زیر کتف شود و طرف چپ سالم باشد و وجع الفواد اغلب
منفر شود و وجع لاذع و خوش باشد و در وجع کلیه جمیع آلات بول
بمجاورت الم شریک شوند معا بسلامت بود و در رحم وجع در رحم
باشد و کاستی شود و چون درد کرده بزودی ساکن شود و باز عود کند
و هرگاه از رحم رطوبتی سیلان کند دلیل انحطاط باشد اما تلیین طبع
در کل امراض مذکوره نافع باشد و بعد از ازاله قولنج خلطی و سفلی تلیین
طبع را لازم دانند و بعد از ریحی چند روز دیگر کاسر الریاح و جوارشات
مقویه معده بکار دارند و اگر هضم قوی باشد از اغذیه صاحب قولنج
شیره کاچیره دخل کنند و شربت کشوث بعد از تسکین وجع در جمیع
اقسام نافع بود و قولنج اکثر انتقالی باشد پس اگر منتقل شد مغض باید
شبت الریحی کبد و تقوال باید کوشید و اگر سابقا از حجر و خلقه باید

لینت طبع با اختلاف بوده بر شغلی حکم باید کرد و اکر علامات غلبه اخلاط
در بدن ظاهر باشد پس اکر دفعة عارض شود خلطی و اکر بتدریج آید ورمی اکر
چه ورمی بی سبب باشد اما تب لین و در خلطی حار حالتی نزدیک به تب
هست پس اکر مشتبه شود نحو وجع توان شناخت چه در ورمی وجع
ثقیل و در خلطی محدود و در خلط حار حکاک یا ضربان و اکر مریض غیر
مرتبت تواند کرد از نبض و قاروره و سایر علامات فرق کند کلام کلی
فی مطلق الاسهال بعضی از اقسام اسهال سبق ذکر یافته از معدی
و کبدی و معوی چون اسهال بر بعضی خطر هست و جمیع ادله بر بعضی
از ان تحریر در باید بی انکه تکرار در خصوصات شود لهذا بکلام کلی ابتدا
مینماید اما اسهال از متناولات باشد یا از غیرها پس اکر از متناولات
بود یا ضرر معده رسانند یا با معاونت باید که کبد متضرر شود یا انکه
سوء المزاجی عارض کبد شده باشد پس اسهال از معده و کبد منتقل شود
از سوء تدبیر مریض یا طبیب و یا در اسهال معوی و کبدی منجر شود
بسبب کثرت اخلاط و ان متناولی نباشد یا عضوی بوده عفونت سبب
مذکور خود هر شد اما اسهال معده بسبب متناولی یا از غذا باشد که بسبب
استحاله چون لین منی از کیلوس تمام در مستحیل ما فی المعده شده منحدر
شود و طبیعت ان را با اسهال دفع کند و از تقدم سبب باید شناخت

وکذلک

وکذلک اشیاء مسهله از جهت چون ماهی عیر رضراحی و امثال ان یا انکه
بسبب انزلاق بسیار کیلوسات را الفرانیده از محل خود اخراج فرماید
چون آلو و مانند آن یا سوء ترتیب اکل واقع شود یا ادخال باعث
فساد غذا شده و رطوبت در معده بسیار مجتمع بود یکبار دیگر حادث
تخمه کند پس با اسهال دفع کند یا متناول و اسهل باشد صعوبت
آن در وقت عمل سببی از اسباب ضعیف شود و آن اکثر ضعف معده
باشد بدفعات بطریق خلفه دفع کند و اینها اکثر مورث خلفه و در ب
و ماده البطن و زلق و زحیر که ذکر شد منوستور این امراض سابقا
مذکور شده و منی بعد بر سبیل اشتراک بر بعضی در ان تحریر می پذیرد
و اما اسهال عضوی یا کبد از معده باشد بسبب ضعف قوی ان چنانک
یک قسم از ان در تحت متناول بیان شد صلاح و تقویت باید کرد
سیما تقویت هاضمه در قوتها ان موجب تقویت سایر قوی می شود
و این تقویت بعد از صلاح باید چه فساد مانع اوست دستور
صوم و امساک و تقلیل تلطیف غذا و مغلظات مواد و مجمعات
اجزا کبلوکیه ملطف رفق اکر احتیاج تا خراج بقیه باشد و سفوف
البطن جامع النفع بود اکر مطلب تغلیظ جمع باشد سفوف مذکور
با آب سرد و اکر اخراج ضرورت سفوف را بروغن کل یا بادام

جرب نموده با لعاب بهدانه بود آده و اگر مزاج حار و عطش غالب تخم خرفه
بود داده ضمافه کنند و بعضی بزرگ طبیبان در مطلق اسهال با تهمان تخم کوفته
می کنند و انواع اسهال از صفرا کاذب و صادق می بینند از بعد تشخیص شود
طبیعت با سهال عادت کرده و قوی ضعف شده و بالاخره کم بعلاج
می آید و اگر مریض محرور و ضعف شده هلاک میشود چنانکه در اسهال
سدیه حالبات قاتل هست این محض غلط و کمال عدم وقوف باشد
و این ضعیف اکثر سفوف مذکور و دواء الحدیده علاج نموده و کم خطا
شده و اگر از معا شده یا سحج بود که ماده صفرا و بلغم و سودا موجب انجرا
و سطوح اند شود و دستوران در سحج مذکور شده با مشارکت معده
باشد که از انجا انتقال فضول بمعا نصیب می شود بی آنکه سحج شود
و با این قسم مخصوص تر و کمتر از قسم اول باشد و مذکور معده عمل خواهد کرد
و خونی که بر از دفع می شود از انبنا سباب خالی نیست یا بعد از بر از می آید
یا بخورش نشیمن و ان از شقاق و بواسیر باشد و آن را استاد مری خون اسهال
بواسیری گویند و بعد از علاج معده و معا دستور بواسیر بکار باید داشت
یا قبل از بر از می آید و ان قسطی با رضاء دم کبد است که از عروق فرشته
از معا مترشح می شود و در وقت تقاضا اول دفع می شود پس از بر از
از معا بر زود میکند و این قسم را بعضی دوسنطاریا معوی یا مقوی

گویند

گویند و قسم چهارم کبدی غیر این باشد چنانکه مذکور شده **دستور** تغلیظ
ماده بر بوب خوا که سیماربیت با بزور مقلوه و نشاسته و طباشیر
و گل ارمنی و اگر خون بسیار دفع شود انجا ظرعیث صمغ عربی
و دم الاخوین و صندل سفید اضافه نمایند و این نزدیک بمیر
ضرر است که اطبا ذکر کرده اند و این قسم شبیه شود بکبدی چنانکه
گذشته و بسحج دارد که بلغم در تهای دفع خون همراهی میکند اما فرط
ندارد و سایر علامات سحج و قروح نیز که در محل خود مذکور است
و خونی که از شرم معا مستقیم آید علامات آن چیزی الدم و دو معا
بغیر انجراد و قروح خون نیم بشود در معده نیز خون نیست و اگر
از عضوی خون بمعده بریزد و معده قبول آن نکند بقی دفع شود آن را
قی الدم گویند اما تدبیر مشترک اطبا در قسم اسهال بر سبیل اجمال
ذکر شد خوض و تفصیل آن میرود بنا آنکه دستور در علاج ان آنست
که طبیب اول بیمار را معلوم کند که از عوارض اسهال از کدام
یک بیشتر آزار دارد و اینکه بعد از ان باشد و عوارض مفصلا ذکر
شود اما عوارض و بعضی از متعلقات چون مغص و ترهل و زرف
دم و هیات براز و مخلوط بودن دم با بلغم یا صفرا یا سودا
و قشور و خراطه و الوجع فی ای موضع کان و شهوة طعام

وعطش ولون برافروخته شدید و کثرت و قلق مجالس بیچاره بودن
اطلاق در شب و روز و در حقت یافتن بعد از فراغ و کثرت آن فوت
بافراط یا بتوسط این بود عوارض و متعلقات آن لیکن اگر از آن
دلایل مریض را حاصل شود و نظام ندارد و بحدیکه قسم استعمال تمیز
شود از افراط بعضی توان یافت که عمده سببیکه اهم است و بازالهٔ آن
باید کوشید اگر حبس دم اهم باشد در تدبیر شرک جالسات چون
دم الاخوین و کهربا و ملبتر و طین ارمنی باید کرد و اگر تغلیظ اهم بود
عصاره لحیة التیس و طباشیر و حب نوبت اگر ادمال باید مغریات چون
نشاسته و غری السمک و امثال آن و اگر مجمع باید بر روز مخصه
داکر مطفی خواهند ربوب فواکه و اگر ترمکامل خواهند خرفه و کافور
و اگر وجع بسبب سدهٔ باشد مخدرات که مسکن وجع و مغلظ مواد نیز
هستند چون خشخاش و افیون تا بس تدبیر شرک متفاوت است
بجمع بودن عوارض شدت و ضعف و بعضی بر بعضی چه اگر طبیب
مستحضر بشد ببرده و در این مقام تقلید طبیه نکند بل اجتهاد
و حسب یا دستش فضل و بله و عادت و تدبیر منعم دریغ معاد
دخلی عظیم دارد والسلام علی من اتبع الهدی **فی الدیدان** در دو کرد
مسود بدانکه کرم در معده تولد نیابد و در معا یا شبه اما انکه در معده تولد

کنند تا وارد

کنند تا وارد معا شود حیات دودی برا و نازل شود زیراکه بقیه
کیلوس فاسد دائم که در معده باشد تخمهٔ فاعل آن شود و خون وارد
معا شده عفونت پذیرد از کثرت کمی و حرارت غریزیه معین موجبهٔ
حیوة بعض از اجزاآن شود و چون متحرک شود اگر طوال باشد سر بمعده
نهد و آن نیز رسد بل از آنجا مری تجاوز کنند و از حلق بیرون افتند و لهذا
آن را دود البطن گویند که مشترکست میان معا و معده و این قسم
از راه مجاورت ضرر بسیار رساند حتی الآلات تنفس چنانکه
خفقان و غشی و سعال از و حادث شود و کوچکی و زردی آن با نضمام
ماده آن که بلغم است باشد و این قسم در معا علیا باشد و علامت دود
سیلان لعاب در شب و خشکی لب و زبان در روز و حرکت احیانا
در بطن و تصریر اسنان در خواب سیما در اطفال و سوء خلق و بالجمله
بعضی از علامات سودا و غثیان بعد از طعام و لینت براز و با خود
اکل اغذیه یا لبه و بعضی از متاخرین حکم بوجود و عدم آن در بطن کرده اند
بدین امتحان که در حمام گرم بر پشت سیاهی تخم نمبه و سرکه بسیار
تند بر بطن بزنند اگر کرم هست همان وقت بحرکت می‌اید والا فلا
و این نسخه پسندیده و مشهور است و قسم دیگر در معا مستقیم متولد
شود و بسیار کوچک باشد شبیه بکرمی که در خم سرکه باشد و اطفال را

بسیار رفته و بحکاک نشیمن توان شناخت و حیانا بار از دفع شود
و قسم دیگر حب القرع باشد که در اعور و قولون متولد باید و شبیه بتخم کدو
باشد و بطریق که در تخم ریخته باشند و در روده چسفیده باشند و گاه
با کیسه دفع شود و قسم دیگر که در موضع مذکوره بهم رسد اما کیسه ندارد
و پهن باشد و عفونت آن زیاده از حیات باشد یعنی طوال و بی شد الانواع
دستور اخراج آن با دویه قاتله دود و انکه مشهورست باید که مریض
سه روز متوالی شیر و شکر بیاشامد و از اغذیه قابضه اجتناب
فرماید روز چهارم امساک کند تا وقت عصر پس کباب بی نمک تنقیع
کند و آب آن فرو برد و بینی را گرفته چنانکه بوی ادویه نشنود ادویه را که
با شیر ممزوج کرده بیاشامد صفت قاتلات دود که بکرات تجربه شده
ترش شامی ترید مجوف را شنه بروغن بادام چرب نموده از هر یک
نیم مثقال زنگ کابلی شیح ارمنی از هر یک چهار دانگ نمک هندی
یکدانگ قنبیل دو دانگ مغز بادام تلخ سه عدد کوفته سفوف سازند
و در نسخ اطبا سرخس یکبار رو معروفست نزد این ترکیب است
و درین عصر منتظر نیست و کم یافت و بدل میدهند اگر کسی شناسد
و در چایات شود دو دانگ داخل کند و اگر از خوردن ادویه قاتله
اضطراب دیدن آن شود جلاب با زنفشه و عناب استعمال و تخم خطمی

و خبازی

و خبازی با ملوس خالص و شیرخشت و ترنجبین و روغن بادام بدهند و اگر
دود کدو بکلی باشد شیافی از ادویه مذکوره ساخته عمل کنند و اگر حب القرع
باشد مکرر ادویه قاتله بدهند و جلاب سهل بپاشانند تا کیسه آن تمامی
برون آید **در امراض مقعد** بدانکه این امراض بدشواری معالجه شود
زیرا که این عضو در اسفل واقع است و ممر فضلات و اخلاط است
و محتاج بپرهیز تمام است و ادویه ضعیفه درین مقام دخل عظیم دارد
بواسیر عبارت زیادتی غیر طبیعی است که در افواه عروق مقعد
حاصل شود و منقسم شود اولا بخاریجی یعنی که ظاهر باشد و داخلی
که احساس نشود و حیانا که چیزی سیلان نکند قوی مخوف که سیلان
دم و غیره نشود و بر تقدیر یا بطریق ثولول باشد یا مشابه عنب
یا بشکل توت و قسم اخیر بسیار بود و خون اکثر اوقات از آن
آید اگر در بدن خون بسیار بود و ملا خون یا زرد و با بلغم آید سیما
که بعد از زحیر حادث شود خفا او باطلا و ثولولی اگر عنبیا باشد
و ناگاه منقطع شود و عنی یعنی پهن و بادوار دهن آن گشاده شود
و خون بقدر زیادتی و کمی از بدن دفع نواهد شد روان شود پس
بایستد و علامات تعبیر سوزش نشیمن با اندک تر خرد و حین خروج
اشما و خروج ثقفه اگر خونی باشد و گاه بسبب لزوم مقعد از در

برشدند درخون سوداوی و عدم قلت سیلان و جمع شیئی حادث
شود دستور بدانکه معالجه این مرض مختلف میشود بحسب اختلاف
احوال زیراکه این مرض شرکت میباشد و براسه آمده و انواع دارد
و عوارض مختلفه پیدا میکند چنانچه در حین سیلان مفرط و غلبه
ضعف احتیاج بحبس میشود و در حالت بستگی رگ انفتاح واجب
می شود و در وقت جراحت اندمال لازم می آید و سکون وجع از جمله
اهمست پس گر کسی بیمار شرکتی باشد اول معالجه شریک با رعایت آنکه کرده
بدستوران کوشند و اگر منفرد باشند احوال مذکوره را ملاحظه نمایند
اگر غرض حبس دم باشد سنواج خطائی با ماهی دانه و قرص کهربا
بکار دارند و بجهت تحلیل دم حب مقل که کهربا داشته باشد و اگر خون
با بلغم ایا طریفل مقل نافع بود و معجون فنجنوش شافی باشد
و گاه بجهت اماله ماده وقتیکه قوت مساعدت کند فصد باسلیق مقابل
دم باشد و بواسطه انفتاح فصد صافن و عرق مابض و در وقت
تورم فصد و تعلیق علق و درین وقت شربت خشخاش با لعاب
در روغن بادام مفید است و بجهت تسکین وجع آبزن از اکلیل و بنفشه
و بابونه و خطمی و عکس با آب باشیر بخته باشد سازند و تبخیر بمقل ازرقی
و شاخ گرگدن و گوزن و سم بز و امثال آن نمایند و سنان گوزن

الجمل با روغن مغز زردآلو و شفتالوی تلخ ممزوج کنند و بجهت اندمال
مرهم مقل که سفیداب قلعی داشته باشد استعمال نمایند و شحم
الخنزیر از مجربات است و وضع ضفدع آبی که شق کرده فی الفور
بر نشیمن بنهند ارند و بجهت انفتاح ما بالبصل با زهره گاو و دیگر
عرطنیثا حمول سازند و این بعد از تلیین و تمریخ و استحمام کنند
و بالجمله طبع را نرم نگاه دارند که موجب خشونت و صلابت
نشود و دیگر در حالت ضعف و افراط دم که حبس بقرص کهربا
و حب مقل ممسک جرابست و اگر حرارت باشد با تخم خرفه بوداده
و قرص طباشیر و اگر افراط باشد بقرص کافوری و بجهت سقوط
باسور بتبخیر مکرر با قمع بادنجان و بیخ کبر و مقل و جوز السرو
و برگ مورد و مرمکی و شحم حنظل ضرورست و اگر مریض احتمال
آن و طاقت و قوت تمام دارد پوست مازور بخور داخل کنند
و این در اولی بسیار مفید است و در رخود دخل ندارد
و عمل جید و بسیار خطرست و باید رسیدها مضرت آن
و تلطیف غذا درین مقام واجب است چون زرده نیم برشت و جوجه
آبه و جشابات از اغذیه بابیه و اقتصار بر اسفیدباجات از طعوم
حقیقه و ترک لحوم در ایام تر بند تا امکن و اگر بواسیر بادار باشد

در ایام رحمت اغذیه مرطبه و چون مرغ فربه و خروس خصی و لبن
حلیب و سایر مرطبات استعمال نمایند و از استحمام آب سرد
اجتناب کنند و با غذیه که مولد سودا باشد مبادرت ننمایند و با بواسیر
غائره را دستور آنست که نشیمن را بمجمره بر کرد دهند و ادویه مذکوره
در ابواب سفوره بکار دارند و مر بواسیر که دامیه و رخو باشد
حجامت عصعص که حجامت بزرگ مشهور است مفید است و اما
ریح البواسیر که عوام بواسیر بادی گویند وجع آن از قبیل قولنج
ریحی باشد که درد بنواحی پشت و پهلوها صعود کند و گاه از کمر
گاه بسوی قضیب و انثیین و حوالی نشیمن نازل شود و از بخره
غلیظه و اخلاط سوداوی حادث شود و دستور آن بعد از تنقیه
سودا بکاسرات ریاح باشد و چون بعضی اخلاط بکلیه منصب
می شود در ریحیت دارد استعمال مدرات نافع است و چوب
چینی بسیار مفید است **نواصیر** جراحت غائره باشد که در فضای
مقعده نزد معاء مستقیم بهم رسد و رطوبت سیال غالبه
از آن موضع سیلان کند و اکثر بعد از خراج حادث شود که ورم نیش
زدن آن تاخیر رود و بدشواری علاج پذیرد و گاه باشد که از مقعده
بداخل معا نفوذ کند و در آن وقت ریح و براز بی ارادت

بیرون آید

بیرون آید و گاه باشد که نفوذ نکند و درد در عامی خود بود و چیزی از خبثه
نیاید بفشارند تا خالی شود و آنچه نفوذ می کند یعنی آید از آنجا بر
می آید چنانچه اگر میل یا انگشت داخل کرده شود محسوس شود و این
قسم را بدو طریق علاج کنند بعد از آنکه بمجمره مص کرده قلب مقعده
نمایند ناسور آن باریک قطع کنند یا بادویه اکاله چون فلدفیون
و امثال آن قطع نمایند و گاه بود که باریک بود و بنحوی که محتاج
بمکث نشود و بلکه ابریشم خیاط ببندند یا موی سر را تا پیش محکم
ببندند تا بیفتد و آن قسم که مجروح باشد بمرهم غرب و مرهم زنگار
نمایند **اورام مقعده** ورم نشیمن از حرارت بهم رسد ابتدا یا بعد از
بواسیری که قطع شود یا مداوات بواسیر بدوا حادث شده باشد
دستور فصد باسلیق و وضع مرهم سفیداب و روغن گل و شحوم
مبرده و بالجمله تلیین طبع و اصلاح اغذیه و ترک لحوم و انداختن
زالو غلط است و در آن موضع ورم از برودت بهم نیز رسد و تب
لازم است و التهاب عظیم دارد و وجع آن ضربانی است و اگر غیر
نضج شده انفجار پذیرد و چیزی از آن نیاید بلکه بتحلیل رود
شقاق مقعده ترکیدن نشیمن از پوست و حرارت بهم رسد
و اکثر از مرور ثقل یابس حادث شود و در مزاج سوداوی و بدن

بحقنه و جمعی که معتاد با فیون باشند و اکثر اوقات طبع ایشان قبض
باشد **دستور** مرهم اسپیدج و قیروطی العبه بشحوم مبرده و جلوس در آبزن
فاتر که بمطبوخ باشد از آس و جلنار و عدس و قشور رمان و پاشیدن
ذرورات بجهت حبس دم و این عمل را آفزار باید کرد و فصد مضرت
رساند و زلو العیاذ بالله سده و تلیین طبع و اصلاح اغذیه ضرورت
استرخاء ان سستی نشیمن است که خروج ثفل و ریح بی اراده واقع شود
پس اگر سبب آن آفت اصلیه باشد که از ضربه و سقطه که بر پشت و کمرگاه واقع
شده باشد یا از قطع نواسیر بهم رسیده و علامت آن است که دفعه
حادث شود علاج ندارد و اگر از برودت مزاج عضله باشد که بتدریج
حادث شود **دستور** معالجه فالج باید و تبدیل مزاج و تدهین با
دهان حاره مقویه چون روغن قسط با جندبیدستر و ماء القمح
که باشیاء حاره جوشیده باشد چون سنبل هندی و قسط مرو شال
ان **خروج ان** بیرون آمدن نشیمن اگر بسبب ورم باشد دستور آن
دستور ورم بود و جلوس در آبی که خطمی و بنفشه و عدس و پیه سکناه
و جمع جوشیده باشند موافق بود و اگر بسبب کثرت مرور فضلات
و اخلاط باشد و ضعف عضله و کثرت رطوبت چنانکه در اطفال **دستور**
آن باید گرم و شستن و بروغن گل چرب کردن و درد نمودن و اگر محتاج

شوند باشیاء

شوند باشیاء قابضه چون جلنار و اقماع انار و مازو نیم کوفته بر آن بپاشند

قروح ان جراحت نشیمن را بمجففات مثل سفیداب سرب مغسول
و برگ خرف و سماق و برگ مورد یا قدری شریکی در رو رسانند و مرهم
اسود نافع است و اگر سبب قوی باشد بک تمام افیون داخل مرهم نمایند
و شربت خشخاش و افیون و کوکنار دسل کنند **حکاک ان** خاریدن
نشیمن از حال بیرون نیست یا از دیدان صغار یا مقعده کرم
یا خلط اکال و علاج قسم اخیر تنقیه اخلاط و فضول ببلینات
چون دواء الفلوس و روغن بادام و شیاف ان و روغن گل با برگ
که جوشیده بمالند **باب هفتم در اعضاء تناسلی از کلیه و مثانه**
هزال ان لاغری گرده از مزاج حار و کثرت جماع و استفراغ
یا ادویه مسهله مفرطه حادث شود علامت آن بیاض بول و ادرار
بسیار و درد پشت و لاغری بدن و قلت شهوت باه **دستور**
فربهی بدن با غذیه مبرده مسمنه مرطبه چون ماءالشعیر و لبن و شکر و دوا
الترنجبین و خبز الشعیر با شحم الحمار نافع و حقنه از آب کله گوسفند
و آب نخود و لوبیا و باقلی و گندم و روغن مغز و مغز ساق شتر
و گاو و روغن کافور مفید است **ضعف کلیه** ضعف گرده از اسباب
هزال و از کثرت مداومت و بسیار ماندن از تعب و ضربت حادث شود

وجماع بسیار کرده را ضعیف کند و از صدمات نیز بهم میرسد
وبول صاحب ضعف کرده چون ماء اللحم باشد و درد پشت گاهی
پیدا میکند سیما در وقت خم شدن و راست ایستادن و خواهش
باه کم دارد و مقدار بول از طبیعی کمتر شود و اکثر منجر بهزال کلیه
شود و از سوء المزاجات تحارث میشود دستور تبدیل
مزاج و استفراغ ماده و سقی اقراص ماسکه و تضمید موضع
با ضماد بارده مقویه چون صندلین و اقاقیا و رامک و سک
و مورد و گلاب و امثال آن نیز اگر سوء المزاج حار بود روغن
گل و سرکه اضافه مذکورات نماید و این دستور مشترک است
در جمیع اسباب مذکوره زیرا که همه جا تقویت عضو باید
کرد و ادویه مشروبه چون لحیة التیس و جلنار و صمغ عربی
و گل ارمنی و دم الاخوین و امثال آن سفوفا و حبا مفید است
و تقویت با غذیه قابضه لزجه مثل رمانیه با دانه مویز
و انار دان با مویز و پیه کرده بزو سولق شعیر و حنطه خرفه
تبه زعرور و به اصفهانی و شیر برنج و کله باچه که
در حوضات پخته باشند و معجونات مقویه با هیه مثل
لبوب بزور و حقنه از آب کله با زرده تخم مرغ و پیه کرده

بروغن

بزور روغن زنبق و شرب شیر شتر و میش و روغن گاو و جوجه
حات و خصی الثعلب مصری با نبات بیاد و مطبوخها ریح کلیه
گاه در کلیه ریح غلیظ متولد شود از اخلاط غلیظه و درد
و تمدد باشد و ثقل نباشد و علامات سنگ کرده نبود
و درد انتقال کند و در وقت گرسنگی کم شود و بعد از
انحدار طعام اشتداد کند دستور شرب بدرا ث
چون انیسون و فوتنج تخم و شبت و بابونه و رازیانه
و تضمید بزیره سیاه و سبز و نکمید بملح و نخاله و رماد
الکرم و تدهین بروغن قسط و زنبق و خیری و سداب
وجع کلیه و ورم کلیه آنچه از ضعف و ریح بود مذکور شد و ورم
و حصاه سنگ گرمی باید اما ورم حار در کلیه از خون
غلیظ و خون رقیق صفراوی حادث شود و حمی مختلطه
با آن بود که نوبه تب معین و معلوم نباشد و التهاب و وجع
قطن لازم باشد خصوصا وقتیکه علیل برو بخوابد یا بر پشت
خسپد یا بر پهلو از جانب صحیح تکیه کند و این وقتیکه ورم
در یکی از کلیتین باشد و عطش و صداع و بیخوابی و قی زردی
و دشواری بول و براز از عوارض باشد دستور فصد باسلیق

وسقی بماء الشعیر وشربت بنفشه والعبه بارده ولبخار شنبر
و روغن بادام و تضمید بنقوع شعیر و صندل و ماشا و عرق
کاسنی و آب عنب الثعلب و روغن بنفشه بادام و بنفشه کرده
پس اگر هفته بگذرد و تب کمتر شود و ثقل زیاده گردد و مریض را
قشعریره حادث شود و درد داشته باشد پس دلالت کند
که ماده ورم جمع شده و وقت انفجار است باید که معینات
انضاج چون حلبه و بزرکتان و اکلیل الملک در جو بکار دارد
و نطول را یکدم بکنند و سقی بزور منضجه چون بزر حلبه و کتان
و حلبه و مانند آن نموده تا درد ساکن شود و ثقل باقی باشد
شروع در مفجرات کند چون آرد کرسنه و فضله کبوتر و
و غبار آسیا و خود را بلکه کمر را اگر حرکت بسیار داده باشد
تا منفجر شود و چرک دفع شود پس بزور منقیه چون تخم
خیارین و خربزه و کدو و دازیانه با شربت خشخاش و شربت
بنفشه بدهد و شیر الاغ مفید بود پس کاکنج و بزرکتان
بو داده و خشخاش و نشاسته و گل ارمنی بجهت تقریه
استعمال نماید اما ورم بارد و جمع شدن و التهاب ندارد
والقولنج شبیه بود با عدم علامات قولنج و ضرر حقنه

در اوایل

در اوایل این کوفت با وجود نفع آن در قولنج **دستور** ضماد
مسخن چون تمام و بابونه و مرزنجوش حب الغار و استعمال [illegible]
چون تخم کرفس و خسک و پرسیاوشان و انیسون و هلیون
با گلقند عسلی و شکری بحسب مزاج و بعد از نضج حقنه متوسط
نافع بود و روغن قسط و بابونه در حقنه داخل کنند و فلوس
خیار شنبر و روغن بادام شیرین و حقنه مفید بود اما ورم
صلب بول و برا رقیق میشود و درد کم باشد و ثقل زیاده
و اکثر منجر باستسقا شود و این مرض بطول کشد و دیر
باصلاح آید **دستور** ضمادات محلله و ادهان ملینه و کمادات
مسخنه و النطول بماء الحشائش الحارة الرطبه و سقی بزور محلله
که مخلوط بمدرات باشد **قروح کلیه** اکثر از انفجار دبیله بود در اخلاط
حاد و مراری یا بورقی یا با کال یا بحصا مخدشه یا قطع عرق ریتو
بلغ و دم و قشور از مری بول خروج کند و ثقل و عقد نباشد
ولهذا یا وجع داشته باشد و گاه چون گوشت پارها با بول
ظاهر شود و تقطر البول بهم رسد و قشور و منتن بیرون آید
دستور اولا تعدیل اخلاط و اماله آنها از مرا ید و بیور و تبر
بعد و تب و قولنج آنها بفصد و فی و اگر غالب باشد بجهة حلب

مواد بجانب مخالف بر علاج قروح بمدملات و مغریات و شبه
ان بعد از انکه بدرقه نواها بجای کار چون قرص کاکنج و بناد
بزور و قرص کهربا و معجون کاکنج و اقراص نعنع [illegible] و قرص لبوب
و مانند ان جرب کلیه این مرض مشابه قروح بود لیکن خارش بسیار
کند و در سایر علامات این اخف از ان باشد دستور تنقیه
بفصد و اسهال بطبیخ شاهتره و تبرید و ترطیب مزاج باشربه
والعبه و بقول رطبه و سقی بنادق بزور و گل ارمنی و دهن
کوفتن اثر عظیم دارد دیابیطس انست که ابی که خورده شود بهمان
طریق بیرون اید ببول و عطش بسیار دارد و سبب ان سوء
المزاج حار در گرده باشد و شاید داشته باشد دستور
سقی ماء الشعیر و اشربه مبرده ملطفه چون شربت غوره
و شربت انار و شربت حماض اترج و قرص کافوری و قرص طباشیر
و اقراص دیابیطس معروفه و تضمید موضع با ضماد بارده و بپشت
خوابیدن بر طبقی بارده چون نیلوفر و ورد و بنفشه و تفاح
بید و به و سبب انها حصر و تغذی باشیای حامض و غوره و انار
اما گاهی بسبب غلبت و دیابیطس از برودت نیز بهم رسد و عطش
نباشد بی انکه علامات حرارت بود دستور اینست سقی مثرودیطوس

ومعاجین

و معاجین حاره بعد از تنقیه بدن تقویه و حقنه نافع است و ادهان
مقویه چون دهن المطلب و روغن قسط و جند بیدستر مفید
بود ورم مثانه اکثر ورم مثانه حار بود و اغلب حمیات
محرقه باشد و وجع شدید با تمدد در موضع احساس شود
و حمی محرقه و احتباس بول و هذیان و سواد لسان و بیرنگی
نهار و گاه سرخی بدید و گاه مثانه بهم رسد و گاه احتباس براز نیز بود
باشد دستور فصد باسلیق و جلوس در اب خطمی و بنفشه
و خباری و نطول بروغن بنفشه و تضمید با سعتر و خبز
سمید مغزان با شیر گاو و برگ شبث و برگ کلم با حسک و لعوقه
ضماد نمایند و ضماد با اشیاء عفانیه بارده مضر بود پس تبرید
محلل را زیاد کند تا بتحلیل رود و الا که جمع شود بدستور
کلیه عمل نماید اما ورم صلب که از عقیب حاره بهم رسد یا از ضربه
و سقطه باشد اعظم از نجس ظاهر شود و دشواری بول
و براز باشد دستور ادرار بر وفق باشربه بزوریه چون
تخم خیارین و انیسون و هلیون و پرسیاوشان و فلوس
خالص بروغن بادام و بابونه داد در جاب زیت [illegible] خفیف
محجمه بدهاب رقیق و تقایی غلیظ پس باید که مدت منقع

ومیلین شریک سازند و آب کلم و نخود آب و امراق وسمه که کلم
و نخود در آن پخته باشد و جلوس در آب زن محلل چون خطمی و اکلیل
و بابونه و بزرکتان و حلبه و کاکنه مقشر و خسک و برسیاوشان
و مثانه را بمیاه مذکوره نطول نمایند پس ازان محلله بکار
دارند چون روغن بیخ و پیه مرغ و پیه مرغابی و ضماد بابونق
و بزرکتان و بابونه و مقل و مغز ساق گاو با روغن زیتون
و روغن قسط موافق باشد **قروح مثانه** سبب آن خلط مراری
اکال باشد که بمثانه ریزد و ریش کند باعث خشونت
احداث خدش کند یا ورم قبل ازان بوده و منفجر شده و علامت
آن حرقت بول و نتن رایحه و درین موضع بتر بسیار شود
بجهت وسعت مکان و طول اطفاء قرح دون کلیه و زخمین
که دران موضع بول جمع نشود و مکان وسعت آن ندارد
و بول دشوار آید و با آن بد باشد چون نخاله و قشور د
دستور تنقیه قرحه بحلاب سکری و ماء العسل و قرص
طباشیر قابض و قرص کهربا و قرص کاکنج در اشها مفید بود
موافق نسخه شرح اسباب شربت خشخاش نافع باشد و شیاف
ابیض با شیر زنان در احلیل چکانند اگر وجع شدید باشد

و درانها

و درانها کنند و گل ارمنی و سفید آب قلعی با شیر زنان حل کرده
چکانند و سوزش بول و نتن و وجع شدید و با این مرض
بعد از حرکت خون اندک آید و همیشه رطوبت آید **دستور**
سقی اللعبه و صمغ عربی و نشاسته و شربت ماء الشعیر و شیر
الاغ مفید بود و در امزجه بارده درین مرض و در قروح
چوب چینی نافع باشد و اگر مریض زن باشد حقنه قبل از
و سایر مذکورات نافع باشد و اگر مزمن باشد ادویه باقیات
زود شو قدیم است و درین زمان مکرر با بیچکانند غذا شیر
برنج و حریره بروغن بادام و امراق وسمه مفید است **جمود دم**
در مثانه بستن خون در مثانه از ضربه و سقطه حادث شود
بی سابقه خون آید و اندوه عارض شود و اطراف سرد شود
و غشی آید و نبض و نفس صغیر شود و عرق بارد آید و گاه
باشد که لرز آید **دستور** سکنجبین عنصلی با آب عنب الثعلب
یا سکنجبین مذکور ادرار کند بر کاسنی و تخم کرفس و سداب
و تخم ترب جوشانیده باشند ممزوج کرده بنوشند و قدما
خاکستر چوب انجیر قدری ممزوج میکرده اند و درین زمان
متعارف نیست و در آب زن محلل نشستن مفید بود و بنیر

مایه خرگوش با میاه محلله در احلیل چکانند و ادویه بارده
مضر بود پس اگر تب عارض شود دواء المطلع که جامع النفع است
بکار دارد و اگر مریض طاقت دارد بعد از معالجات مذکوره
شروع در علاج تب کند و فصد باسلیق جامع النفع بود
بشرط ثبات الامحراک باشد وجع ان درد مثانه بسبب ورم
و قروح و جرب باشد و گذشت و بسبب حصاة خواهد آمد
وانچه بسبب سوء المزاج حار باشد که از تشنا و لات عارض شده
باشد و حرارت در موضع باشد و عطش شدید بود سقی
اشربه بارده و ضماد بارده مفید باشد و چکانیدن ادویه
بارده در احلیل نفع کند و اگر سوء المزاج بارد باشد دستور
بالعکس یجان باید در مثانه از اغذیه نافخه بهم رسد
و از کثرت رطوبت و ضعف عضو وجع تمددی با ان باشد
و سنگینی باشد دستور اول روغن بید انجیر سقی کنند یا آب
عنب الثعلب و بعد از ان ماء الاصول نافع بود و مثانه را
محلله ذلک نماید و ضماد از صموغ حاره محلله سازد حصا
کلیه سنگ گرده از حرارت غریبه که با خلط غلیظ مزج
یار شود و بطول مدت متحجر شود تا سده یا ورم یا جراحت

وعلامت

وعلامت ان صفای بول بعد از کدورت در طلی که به ریگ زردی
مایل باشد بعد از بول دفع شود و درد کمرگاه آزار باشد
خصوصا وقتیکه علیل بر پشت خوابیده باشد و امتلاء
روده از ثقل موجب ازدیاد الم شود و گاه باشد که حصبه
محاذی کلیه آزار باشد و هم چنین دیگرها که از جانب آن
باشد دستور قطع ماده با اجتناب اغذیه غلیظه و تنقیه
بدن بقی و اسهال و ادرار با ادویه متوسطه معتدله
و استعمال غذائی لطیف و حرکت معتدل و تجوید هضم
پس تنقیه با ادویه مشهوره خصوصا از اقراص عاجین و کنجنین
عنصل و ماء البزور و ماء الاصول و در وقت هیجان ماده
و شدت وجع فصد باسلیق و حقنه لینه و جلوس در آب زن
نرم و نضید با سلاقات مقویه چون رطبه و فرطم و سپستان
و شان و خسک و مانندان و ادهان مسخنه محلله چون
جندبی و شبت اگر محرور باشد روغن بنفشه کدو و بنفشه
بادام و حرکت زیر و بالا و سکبای ایستان و اندک راه
رفتن بعد از تنقیح نافع بود پس اگر نازل شود فیها والا که در مجری
بماند وضع محاجم با عضاء سافله بجهه جذب مفید باشد

و حصاة او ابات اگر زن باشد و اگر مرد باشد عمل حدید اگر کسی
عارف باشد مفید بود و ان میلی باریک باشد چون سوزن
که میان ان سوراخ باشد چون انبوبه که بید واند چون
بجانب بالا حرکت دهند وان ده ریزه در مجرای قضیب ظاهر کند
و اثر ان بالا رسد و سفوف خیار چنبر خالص و روغن بادام مفید است
پس اگر از مجاری علیا گذشته در مجرای قضیب بماند باید
که ذکر را در اب گرم وضع کرده ادهان رطبه و العبه بچکانند
و بدست عکر و بمالند و اگر درد رنجه دارد تقطیر فلونیا
و مانند ان نمایند اما حصاة مثانه اکثر عارض کودکان شود
و بندرت در زنان زیرا که راه باید بجهة وسعت مجرای ایشان
و سبب ان با حصاة کلیه یکی باشد و علامت انکه در موضع
مثانه و نواحی ان وجع باشد و خارش در اصل قضیب بود
و توتیر در قضیب گاهی بهم رسد و استرخا و ضعف باه بود
و فرق میان سنگ گرده و مثانه بخروج حصاة اما نا توان
کرد چه اگر کلوی باشد سنگ سرخ بیرون افتد و از مثانه
سفید و اغبر خروج کند دستور اولا منع ماده نقی و استعمال
مقی کامل پس اسهال بلغم بدوا البزید و اجیب یا رج بعد ان

نضج ماده

نضج ماده بماء البزور و ماء الاصول سایر منضجات بلغم
و خوردن گلقند با سکنجبین ساده و بزوری مفید بود
و بعد از تنقیه ادویه منقیه بکار دارند چون معجون حجر
الیهود و سفوف نافع صفتا ان صمغ الوتیم کرفس بزر خشخاش
افیون سلیخه از هر یک یک جزو فلفل سفید مرتگی کنند
از هر یک نیم جزو قند سفید دو برابر کل اجزا و معجون
مفتت که منسوب است بشیخ الرئیس و در کتاب جامع قانون
مسطور است فاین ضعیف بسا ازاسان بودن کار متقوم
میا زد سلیخه بزر الکرفس مرتکی فلفل سفید
کنند حجر شامی تخم جزر ابنون میعه اصل السوس
خشخاش سفید سنبل الطیب مغز بادام تلخ اساروه
سعد کوفی عسل بقدر الکفایه شربتی از نیم درم تا یک مثقال
من الجربات که شیح فرموده خرگوش با خانچه هست بغوا تقد
و از سوختن هر بعد بقدر یک مثقال یا دو مثقال عند الحاجه
کرده با ایشو شند سنگ مثانه باسانی بیرون اید و ماء
الشعیر مبرد با الا یا زیر بجهت که مزاج نافع بود هر روز دیگی
از ان با قند سفید بیاشامند و شیره تخم خشخاش و کوکنار

وافيون در حالت وجع مفيد است و ادويه قروح خون قرص
كاكنج و شربت الوبالو و ساير انچه در باب قروح مسطور است
نافع بود اما در اوايل مبادرت بمدرات نكنند تا تنقيه كامل شود
و اغذيه خفيفه چون شوربا جات از لحوم خفيفه تناول نمايند
و دوا اسمى بيد الله و ساير بيدا وانكه در كتب اطبا مسطور است
درين عصر معمول نيست اما صفراغون كه ذكر شد مجرب اين
مرض است بلفظ مغرب است يعنى زردگونه و در اصفهان
زرد ولى ميگويند و اين ضعيف تجربه كرده خالى از نفع نيست
حرقة البول سوزش مجرى بول كه عوام سوزنك گويند از دو
حال بيرون نيست يا از علتى باشد كه در مجرى قضيب بود
يا در مثانه و گرده بسبب قروح وجرب باشد و دستور
ان در موضع خود ذكر شد و مجرى قضيب تابع مثانه است
در علامات و معالجات اما انچه بسبب حدت بول و بورقيت
ان باشد و قاروره مصبغ و سوء المزاج حار عارض بود
و در مثانه و غيران از علامات قروح چيزى نباشد
دستور سقى لعبه و اشربه بارده و بنادق بزور و تخمها
از اغذيه حريفه و مالحه و اقتصار بتحسى صفره البيض و امراق

بكشك

بكشك الشعير و كدو تازه و خرفه و اسفناج و جلا
و بادزرده نمبست يا ماها است اما جمع در شب نيست و اگر
هضم قوى باشد نان گندم جايز است و نان برنج و جو مفيد نيست
اگر عادت داشته باشد و حجامت ساقين البته وافعانيد
محل چندان نفع نكند مگر در مرور بول حاد مجرى نضج هم
رسانيده باشد **تقطير بول** انست كه قطره قطره بچكد
در وقت بد شوارى و گاهى با سانى دفع ميشود و سبب
ان حرقت مجرى باشد و از علامات صفرت بول و ساير
علامات غلبه صفرا و تقدم تناول اغذيه و ادويه حاره
و اين وقتى است كه تقطير با سليق و قروح و غيرها مجرب نباشد
و اگر منجر بسليق شود اگر مزاج بارد باشد **دستور** سقى بزور
بارده و ماء الشعير البول بارد چون بلوط و خشخاش و تخم
مورد و تغذيه با غذيه بارده و بقول بارد و خروج
بول بدون سوزش بود و عطش نباشد و بول ابيض
و تبنى بود **دستور** سقى بسجربيا و اطريفل كبير و صغير و جوارش
كندر و مثرود يطوس و ماء الشعير البول حار چون سعد و كندر
و خولنجان و قرفه و حب الرشاد و از اسباب عسر عارض شود

وعلاج بدستور عسر البول است و عنقریب ذکر میشود **سلس**
البول سبب آن زیادتی برد مثانه و سستی عضله و بالجمله
مزاج بارد و بول ابیض باشد و سوزش نباشد و بول در فراش
از این قبیل باشد و سبب آن خیالات باطل بود که در خواب مصور
شود دستور بدستور سلس است و اگر طفل باشد زود
علاج بپذیرد و پیران زایل بود و علامت یأس باشد از وقوع
و نضج و کم اصلاح آید و بالاخره کرده سست شود و بول
الدم حادث شود و تقطیر با سلس ممزوج باشد **دستور**
سقی ادویه حاره و اطریفل کبیر و صغیر خصوصا معلول و باسلس
البول حار چون کندر و سعد و حب المحلب و امثال آن
و ضماد دبطوس نافع بود و تمریخ با دهان حاره چون پیه
انجیر و بادام تلخ و نرگس با اندک جندبیدستر و مشک
خالص و اصلاح اغذیه هوا اقتصار بر جوذابه و سایر اغذیه
ملطفه و زرده نیم برشت و کباب جوانمرغ و قلیه گوشت
بره و از بقول و فواکه و اشیاء رطبه اجتناب کند **نوع دیگر**
کی از زوال قوه بهم رسد علاج ندارد و بالجمله در فقره
اگر حکمی باشد سیما که مریض طفل باشد تا سن حد اثنا و ملیل

شباب

شباب و در پیش وقوف فایده نکند بعضی از مجربان سر شیردا
بجهت این کوفت داغ میکنند و نفع میکنند و گاه باشد
که از سوء المزاج حار بافراط و رطوبت بهم رسد **دستور**
سقی ادویه بارده یا لحون طباشیر و جلنار و گل ارمنی
و تخم کاهو و اگر عطش باشد تخم خرفه با آنکه رطوبت
قصور ندارد و سایر ما سلت البول دارد نفع کند معجون
حب المحلب اگر حرارت نباشد بجهت سلس و بول در فراش
و تقطیر نافع است و در فراش باین مذکور میشود
ان شاء الله تعالی و اما بول در فراش سبب آن استرخا
مثانه بود و اکثر عارض صبیان شود بجهة رطوبت مزاج
ایشان و سنگینی خواب بسبب رطوبة دماغ **دستور** دستور
سلس بود علاج نوع اول که در سلس مذکور شد **بول**
الدم سبب آن گشودن رگ یا شق شدن آن در گرده
باشد و نشاید که از مثانه با وجود رگهای ضعیف
تنک خون مترشح شود مگر آنکه نادرا خرق مثانه
بسبب ضربه عظیم شده باشد و خون رقیق قلیل الصبغ
آید و انقسام و انشقاق مخصوص کلیه باشد و خون کرده

که با بول مخلوط شود از جمله دیم پاک باشد و رنگین
بود و بسیار آید و غلیظ باشد اگر از انتفاخ بود بی ریح
وکرم کر آید اما بصفات مذکوره بود و از انشقاق دفعه
و بسیار آید و گاه باشد که بنوائب عادی از خون دفع شود
و سبب گشودن سوء المزاج حار بود یا اکل اطعمه حریفه
و انشقاق اکثر ضربه بهم رسد و گاه باشد که تمدد و کزاز
عارض صاحب بول الدم شود و علاج شرک ضرر و افتد
دستور فصد باسلیق و قرص کهربا و اقراص نفث الدم
و این قرص مخصوص بول الدم است مغز تخم خیار نشاسته
کتیرا جلنار دم الاخوین صمغ عربی شکر طباشیر کوفته
و بیخته با عرق بادرنگ قرص سازند و بعد از اول از لحوم مطلقه
نموده بمزورات اقتصار کنند و در منتهی فروسیه در ...
تلفلکنند و گاه باشد که از ضعف گرده و جگر که خون از ...
متمیز نشود بول الدم حادث شود و خون کم رنگ ما بچه
غلیظ آید اگر از گرده بود رقیق و رنگین آید اگر از جگر
باشد دستور تقویت کند و کلیه مذکور شد و گاه
باشد که بعد از قروح کلیه خون نیم می آید که مدتی تحیر

نشود

نشود یا حرکت بر طرفه شود و خون بماند و بسیار شدید
بود شدید بیرون آید دستور دستور قروح باشد چنانچه
سبق ذکر یافت باب هشتم در امراض اعضا تناسل نقصان باه
از قلت خواهش و رغبت باشد یا استرخا آلت و نحافة
بدن و صفرت لون و قلت طعم از لوازم بود دستور
تقویت بدن با دویه و اغذیه مسمنه و خواب و آرام
و سرور و لهو و لعب و ترک جماع چند روزی و توسع
در مطعم و بالجمله مقویات باه استعمال باید کرد نوعی دیگر
که سبب آن قلت منی بود دستور حمام مرطب و اغذیه رطبه
مولده منی چون شیر گاو و لحم طیور و عصفور و شقاقل
مربا و دواء الترنجبین و معجون لبوب و خصیه ثعلب
مصری و زنجبیل مربا و زردک و معجون نعوظ و اطریفل
کبیر و اگر سبب حرارت مزاج اعضا تناسل بود شیره تخم
خرفه و دوغ ترش و اطریفل صغیر نافع باشد و دواء
المسک بارد و مفرحات بارده و معتدله و اصلاح
اغذیه متناسبه و حقنه و حمولات و خل عظیم دارد
و سماع احادیث قویا مجامعین و نظر تساعد ...

نافع کند اگر از بعد عهد باشد و استعمال مروخات موافقه
چون روغن زیتون و زهره گاو و مغز بینه دانه و عاقرقرحا
و بالجمله اعتماد با غذیه بیشتر از ادویه باشد چون زرده
نیم برشت و هریسه و کله و گوشت تغلیه [?] و مرغ جوان
و امثال آن و گاه باشد که عدم نعوظ بسبب سبق وهم یا احتشام
منکوحه یا عوارض نفسانی بود مثل آنکه عوام گویند سحر کرده اند
و بسته اند این اصل ندارد مگر آنکه در خیال شخص راسخ شود
و لهذا ضعف باه حادث میشود دستور ازاله افکار فاسده
و تقویت تمام بخشیدن که من جمیع الجهات قوت تحصیل شود
و اگر نقصان باه از ضعف اعضای دیگر مثل معده و کبد
و قلب و دماغ و کلیه و غیر ذلک دستور تقویت اعضاء
و تعدیل امزجه آنها و بالجمله تقویت باه بمقویات خاصه
ادویه و اغذیه و اطلیه و مشمومات موافقه سرعت
انزال از برد و رطوبت و ضعف ماسکه میباشد و منی
رقیق و بسیار دفع شود و اصلا علامات حرارت مزاج
نباشد دستور استفراغ بدن بحلاوات منضج و حبوب
و ایارجات و اگر سریع الاجابه نقی باشد نفع میکند

و تدهین

و تدهین حوالی بروغن نرگس و زیتون و روغن زعفران و روغن
مورد و قسط و سقی شراب فحوش و معجون خبث الحدید
و حبوب صینی بطریق قهوه و کمونی جدوار و حب جدوار
و مشابه آن و حب فادزهر حیوانی نافع است در فصل بهار و اگر
بسبب حدت منی باشد که در حین خروج بحرقت بیرون رود
دستور شربت مخدر با تخم کاهو و خرفه و تخم حماض
و اکل عدسیه و عدس و برنج با شیره خشخاش و اگر از کثرت
منی و سن شباب باشد فصد و اسهال و سقی شربت عناب
و تقلیل غذا و اقتصار بر طفیشل که عبارت از آش عدس
با سرکه و کشنیز خشک شربت حماض و سیب و لیمو و زرشک
و آش کدو و بورانی اسفناج و سقی لبن حامض و دخول
در آب سرد و اگر از کثرت رطوبات نفاخه باشد دستور
کاسر ارياح بود ادویه و اغذیه و گاه از شوکی که در اوعیه
منی باشد بسبب کثرت انعاظ سرعت حادث شود و علامة
آن حکاکه در مجری باشد دستور فصد و استعمال ازاله
مواد صفراوی و تعدیل مزاج بالعیه و بزور بارده و آب
سرد مکرر غسل کردن نافع بود و اگر از کثرت منی و سیلان

ان وقت جماع باشد دستور جماع بود اما بحدیکه بضعف نکشد
واگر جماع مضر بود دستور و مقللات منی بکار دارد وتجنب
در احتلام مذکور خواهد شد احتلام سبب آن ردی
منی بود یا برودت اعضاء تناسل دستور تقلیل غذا نوع
اول بجماع و باشیاء مبرده قابضه چون جلنار و طباشیر
و تخم خرفه و تخم کاهو و بزرقطونا و تخم کاسنی و خیار
و کشنیز تر و خشک و نیلوفر و قرص کافوری و حماض و نوع
ثانی تقویت باه بمقویات مذکوره و در باب آن قولیوس
یعنی قائم الذکر از مزاج حاره بود و از بارده تر حادث شود
دستور دستور احتلام باشد بقیه مذکور عذیوط
آنست که شبق حریف تغذ باشد و از جماع لذت تمام یابد
اما چون شروع در عمل کند پیش استرخاء عضله معینه
مخصوصه در حالی انزال قبل از دفع منی از غایط بعد فضلات
معتاده برون کند دستور آنکه در خلا فعله مباشرت
کند و شیاف ممسکه بکار دارد چون جلنار و اقاقیا
و دامن وضع کند و امثال آن و تناول اشیاء قابضه را
مداوم باشد ورم انثیین اما خصیه از حرارت و علامتش

صنع

صنع بول و بزرگی آن زمعقاد و وجع والتهاب دستور
فصد باسلیق و استعمال روادع در ابتدا مثل صندل
سفید و سرخ و حضض و بوش در بندی و گل ارمنی
با آب کشنیز تر و محللات چون ارد تیلا و ارد جو و ارد نخود
در اواسط مخلوط سازد و بمخلطات بابونه و اکلیل الملک
و کمون و حلبه با زرده تخم مرغ ضماد کند و اگر بار بلغمی
باشد کرنب آن تغیر نکرده و درد اندک دارد روادع
ابتدا را ترک کرده بمخلطات اواسط و محللات اواخر
اقتصار نماید و فصد را جایز شمارد اگر بدن ضعیف
نباشد و اگر صلب سوداوی باشد فی الواجب داند
و شحوم ملینه چون مغز ساق گاو و شتر و شحم بط
و مرغ خانگی و غیره جمعه بعد از محللات بکار دارد
وجع انثیین وتعب از سوء المزاج حار بود دستور
عصارات بارده باشد و گاه محتاج بافیون شود که
تأثیر تمام کند و گاه از سوء المزاج بارد باشد دستور
تمریخ با دهان حاره و اضمده حاره کند و فرفیون با دهن
سیلخیر نافع بود و از ریح حادث شود و علامت

ان اشتمال بر درد وعده بود وثقل ومعالجه بوضع اطلیه
حاره محلله کنند چون سداب وبابونه واکلیل بوده
وتمریخ بادهان حاره کنند چند بستر بدان محل کرده باشند
وروغن یاسمین نافع بود وازضربه وسقطه وجمع عضو
بهم رسد دستور فصد ووضع مبردات وادعیه وبعضی
طحلب وعنب الثعلب وبقله وملوخیه وبنفشه ونیلوفر
واگر جمع بسبب ورم بود دستور بدستور ورم بود از فصد
واستعمال رادع ورعبه محلل بترتیب ورم صلب
بشحوم وادهان ملینه علاج کنند قروح الذکر والخصیتین
وحوالیها علاج این قروح اگر حدید باشد طلا بمرتک
واسفیداج وصبر واقلیمیا نقره وتوتیا وراسخت خواد
طلا کنند با روغن گل وانضمکورات مرهم سازند واگر
متعفن باشد بتریاق کنند وکاغذ سوخته وپوست خشک
صنوبر سوخته ومرکب واگر اکله شود علاج نمله اکال
ودیگر دیگ باید کرد وسد مجری بقضیب بدستور امراض
مثانه علاج کنند واعوجاج ذکر را بعد از تنقیه کامل
بشحوم وادهان ملینه معالجه نمایند امراض الرحم في العقر

عقرانست

عقرانست که زن آبستن نشود وسبب آن سوء المزاج مانع
بود یا مادی واکثر از برودت وبلغم باشد اما علامت
مزاج بارد آنست که افواه عروق رحم منضم شود وقلیلی
از منی که برحم رود فسرده شود وحیض رقیق وقلیل باشد
دستور تنقیه از اخلاط خلط غالب بحقنه حار وشیافه
ومعاجین حاره چون شهریاران وبنادقون وبخر
بنیاو مثرودیطوس واحتمال فرزجه ساخته مرکب از زعفران
وسنبل واکلیل وسادج وفرده مانا ومیه مرغ وبیط
وزرده تخم مرغ وروغن ناردین وتبخیر رحم بمر مکی
وجوز سرو ومیعه وقسط وحب الغار واگر مزاج حار بود
علامت آن لاغری بدن وغلظت وسواد حیض وحرارت
وحرقت در حین خروج دستور تبدیل مزاج باشربه
واغذیه بارده رطبه وتحصیل سمین بدن باغذیه
مسمنه موافقه واگر از یبوست باشد ترطیب مزاج
وتوسع رواطبه واشربه معتدله وادمان حمام
رطب واستعمال ادهان مرطبه وشحوم ملینه واگر
از رطوبت باشد علامت آن ملاست رحم وزلق منی

بسهولت وسیلان رحم واگر حمل عارض شود احیاناً تا ماه
ششم و هفتم ساقط شود دستور تنقیه بدن از بلغم
و فجّ کامل و تناول اغذیه یابسه چون قلیه و کباب
و استعمال حمولی اگر فرزجه یابسه مرکب از شحم حنظل
و انزروت و شبیانی و سماق و مرمکی و زعفران
و عود و عسل و حقنه قبل بطیوب قابضه و اگر غلبه
اخلاط ردیه باشد تنقیه اخلاط بمسهلات موافقه
کند پس معدل المزاج و معینات بکار دارند و گاه از افراط
سمن باشد که منی بعمق نرسد دستور تهزیل باستفراغ
و تقلیل غذا و تناول کمونی و اطریفل صغیر و حین مجامعه
مراة رهیاة رکوع باشد و گاه از طرف مرد باشد بسبب
حرارت منی و حدوث حرقتان یا برودت و انجماد یا
رقت که در رحم درنگ نکند دستور اصلاح مزاج مرد
بعد از تنقیه و اصلاح منی و تحصیل غذاء آن و استبدال
زوج مکان زوج چنانکه قرآن مجید بدان ناطق است
اگرچه در قرآن بجهت این مطلب نیست و بالجمله تقویت
باه استعمال نمایند و معنا تحبل بشارت عاج [illegible] مثقال

باضعاف

باضعاف آن نبات چند روز بخورد و فرزجه مومیائی
مجرب این ضعیف که در باب حمول و فرازج در آخر کتاب مسطور است
و مقویات باه جمله که معین آبستن شدن است از ادویه و اغذیه
و تجربه رسیده که کثیر الجماع بطی الحبل و عقربت لحشاش
طمث و سیلان رحم و سایر امراض حادث میشود
دستور معالجه امراض مذکوره در باب رحم وارد شده
باشد رجا امید آبستنی که نباید باشد آنها آن کنی و اگر
از وضع بگذرد که وقت سال و زیاده وضع حمل خواهد
شد و آن مرضی باشد که احوال آن مشابه احوال حبالی باشد
از شهوات ردیه و تاسه و احتباس حیض و سقوط اشتها
و تغیر رنگ و انضمام فم رحم و حرکت اشیا ردیه در رحم
بطریق حرکت جنین و حجم رحم بیک حیثیت اشیا چون
حجم بطن زن آبستن و سیلان ورم یا ریح یا کثرت
مواد غلیظه باشد و علامات اصلی حبل و علامات
استسقا یا آن شود دستور سقی ماء الاصول و روغن
بید انجیر و تنقیه بایارجات و معجون و حبها و دواء الکرکم
و تریاق اربعه و استعمال [illegible] و حمول و گاه

وضماد و مراهم و محلل بعد از نقاء ماده افراط حیض استحاضه
نسوان که بحد افراط رسد دلالت کند که بدن از دم
واخلاط ردیه ممتلی شده دستور امتحان قطنه است
که آلوده در سایه خشک کرده به رنگ غالب استنباط
خلط غالب کنند و اخراج آن خلط از بدن واجب دانند
از فصد و مسهل و احتمال حمول و فرازج ممسک بعد از
تنقیه لازم دانند و این مشتبه شود ببواسیر رحم و فرق
بعلامات کنند اگر دلائل بواسیر نباشد بسیلان رحم
حکم باید کرد چه علامات بواسیر در مقعده و رحم تفاوتی
سوی تباین موضع ندارد و اگر بواسیر باشد دستور آن
بکار دارند قروح رحم رحم اگر از ضربه و سقطه و عسر
ولادت و شدت طلق و حدت مشیمه و خروج جنین میت
نباشد سبب آن خلط مراری بود یا انفجار ورم یا بثور
یا بجروح شبیه بلکه آن را زائیدن که بارها منفیه نباشد
پس اگر از ضربه وغیرها باشد استعمال مراهم مغریه چون
کند روا از زوفت و دم الاخوین و مروشب و قشور
رمان و جز آن کنند و اگر خلط و بثور باشد فصد سهال

وشقیه

وشقیه و تنجیلین رمان کنند و بعد از نقاء تام قرحه
بمراهم مذکوره ملتوت ساخته بکار دارند و در قرحه
آن زن موافق استعمال نمایند که مسکن وجع باشد و آن زن
قبل از تنقیه جایز است و سایر تدابیر از ادویه و اغذیه
بدستور علاج قروح استفراغ بعضو کان و اقراص
کبر باد رنوع و موی واجب شود و اگر تنقیه منفذ رحم
حر برجات مغریه و تلطیفه پر کنند و کشک الشعیر
و ماء الشعیر با عسل و شکر حسب مزاج نافع بود شقاق رحم
ترکیدن فم و عنق رحم علامت آن آلوده شدن انگشت
حقیقی و مجازی بود بخون و عدم سیلان نرسد و درد
مباشرت و جمع احتباس شود دستور مرهم باسلیقون
که از شحم بط و دهن شمع و سایر اجزا که در قرابادین
ذکر شده استعمال نمایند و اقوی از آن مرهمی باشد
که زفت و علک الانباط با شحوم و ادهان بسازند
حکه رحم خارش موضع از اخلاط حاده صفراویه
یا بورقیه یا لحمیه یا اکاله سوداویه یا منی حاد بود
که به حد افراط رسد کنند از جماع سیر نشود و خارش

از آن زیاد شود دستور تنقیه اخلاط مذکوره واصلاح
حیض وکسر سورت آن ووضع اطلیه مبرده سیلان رطوبات رحم
افراط رطوبات از رحم وگاه بحدی رسد که فرزند نشین
تر شود اگر از غلبه رطوبات بلغمیه باشد احتباس طمث
تنقیه وقوابض مفرحه والا قوابض چون مازو وسنبر
وسعد وسنبل ومشک ومانند آن کافی است دستور
بستگی حیض وقلت دم بود که زن لاغر وباریک باشد
ولیکن در حیض تمام شود واکثر قلیل باشد یا سبب
استفراغ بسیار واخراج خون بر عادت ویا بسبب غیر ذلک
عارض شده باشد دستور توسیع در اغذیه وتدبیر
مسمن وادام مرطوب وترک ریاضت واعتراض از غم وهم چون باید
از مجففات بود وحمام مرطب مکرر واستعمال نماید واگر
از غلظ خون وامتزاج آن با اخلاط غلیظه باشد
وزن مرطوبه باشد وخواب بسیار کند ودر نوم بسته
تبخیر کند دستور بعد از فصد صافن وتنقیه اخلاط
رطوبتیه استعمال مفتحات باشد از بزور واصول مفتحه
وسکنجبین بزوری وماء الاصول موافق وکشوث مشهور

ومعجون

ومعجون باد منهج وحمول وفرازج مدره وتقلیل غذا
وتلطیف تدبیر واگر از ورم ورتق ومانند آن باشد
علاج کوفت مذکور باید کرد رتق عبارت از شی زاید
بود که فم فرج را عارض شده از منشاء وعصبی اگر
خلقی باشد علاج ندارد واگر عارض شود ومستحکم شده
باشد علاج آن بحدید بود یا غیره نتوء رحم برآمدگی رحم
یا از اسباب خارجی بود مثل سقطه وجذب مشیمه وقرع وزحیر
شدید در وقت وضع یا از اسباب داخلی بود یا از رطوبت
لزج واسترخاء عضو دستور خارجی ازاله سبب وتعدیل ارکین
الملاقات وداخلی تنقیه وتقویت وبالجمله علاج حقیقی
از معالجه فالج واسترخا وحمول وفرازج صحنه مقوی مجرب
حوضان مشترک است میان خارج وداخل اورام رحم
اماس زهدان اکثر حاره بود واگر صلب بود غالب
اشتعال بود از حاره وگاه از ضربه واحتباس طمث حادث
شود وعلامتش ورم ملاحی بود وعوارض سرسامیه
باشد وصداع وسواد لسان ووجع خاصره وشدت
بول وبراز دستور فصد باسلیق وتلیین برفق وتضمید

فوق عانه ومحجمه بارده باقلا وآرد جو وخطمی وبنفشه
با آب کاسنی وآب کشنیز تر وشعیره کافور وحقنه قبل از
القیه وادهان وعصارات بارده واستعمال نطول وحمول
مبرد پس اگر بعد ذلک اعراض شدیده عارض شود وعلاج
مفید نیفتد مشخص شد که ماده جمع شده وچون قشعریره
مکرر شود دال بر انفجار باشد پس تنقیه قرحه که بماء
العسل ملتوث کرده باشند ونطول وحقنه قبل الغذا
کند ومنضجات خفیفه ولعابات ومراهم منضجه
استعمال نماید اما دستور ورم صلب اصلا واستفراغ تنقیه
بدن از اخلاط سوداویه وپس از آن استعمال مراهم وشحوم
وادهان محلله خارجا وداخلا وجلوس در آبزن ملطف
وبسا باشد که ورم صلب کهنه شود ومنجر باستسقا شود
سرطان رحم اکثر عقیب ورم حار که جمع شود ومنفجر نشود
بهم رسد وعلامت آن وجع ضربانی وصلابت موضع
باشد وگاه متقرح شود ورطوبت سیلان کند دستور
فصد واستفراغ واستعمال مراهم وشحوم وغیر ذلک
اختناق رحم علتیست شبیه بصرع اما دهن کف نکند

وبشرکت قلب باشد واز دو حال بیرون نیست یا احتباس
حیض شده یا منی بسبب آنکه باکره بود یا بعید العهد
بمجامعت دستور ادرار حیض ومباشرت تامه وسقی
معاجینی که در جامع ذکر میشود وتدهین رحم بادهان
مطیبه وتقریب مالیدن غالیه نافع بود باذن الحکیم
باب هفتم در اعضاء اطراف صفاق فتق
آن است که غشاء پاره شود ونفوذ جسم غریب شود در آن
از شرب وامعا محدوث آن از وثبه وضربه وحمل شیء
ثقیل باشد وعلاج ندارد مگر آنکه موضع فتق وسیع
نشده ومریض طفل است وانهم در کمال دشواری
وبهر حال باید که مکرر ادویه قابضه ضماد کند وپیوسته
محکم به بندد خصوصا در حال جماع واز اغذیه نفاخه
اجتناب کند دوالی وداء الفیل علتیست در ساق ودخلی
بمفاصل ندارد وآن خون سوداوی باشد که از بالا بساق
وقدم میریزد از آنکه عروق این اعضا وسیع می شود
ومنجر بداء الفیل میشود اگر ضیق شود دستور فصد تنقیه
کامل از اخلاط ومداومت بر تدابیر اصحاب سودا وداء الفیل

زیادتی قدر باشد بحدی که شبیه برجل قبل شود و دستوران
اقوی از دستور دوالی باشد از تنقیه و ترطیب و تعدیل
مزاج و تلطیف اغذیه و صبر در معالجه و تجدید در استفراغ
مرارا کثیره حتی یتخلص من هذا الداء العضل **وجع الظهر**
عوام وجع درد کمر گویند و گاهی پشت و کمر گویند از دو حال
بیرون نیست یا رودت و یا ملح و دستوران کاسر الریاح
و تدبیر مخفی از نشر و حب و ضماد و ادویه و اغذیه و یا امتلاء
عرق عظیم از دم فاسده دستور فصد و مبالغه در اخراج
ان و اکثر بحرین فصد کامل درد ساکن شود تعدیل مزاج
و استعمال مبردات داخلا و خارجا **اوجاع مفاصل عرق النسا و نقرس**
بدانکه ذکر عرق النسا و نقرس بعد از اوجاع مفاصل چون
ذکر خاص است بعد از عام لیکن عرق النسا و نقرس در حوالی
مفصل و اقعند و اوجاع مفاصل عبارتست از انست که در هر
مفصل باشد چون مفصل ساعد دست و مفصل رکبه
و دیگر جاها و فرق میان این امراض بموضع توان کرد
و تشخیص حادث و بارد بعلامات شعار ضما اکثر اوجاع
مفاصل و نقرس حادث بود و عرق النسا و ورک بارد بود

وعلامات

و علامات در کتب طبیه مسطور است و معالجه شرح اینم لکن
این ضعیف چیزی که بدستور مکتوب اطبا اقتدا نمود نفع
چنان نیافت لهذا در این امراض تجربه که مکرر شده معروض
میدارد اما دستور حادث علی العموم آنکه اول فصد باسلیق
از طرف محاذی درد پای باشد و خلاف اگر دست بود و فصد
بعد از آن و اگر احتیاج شود بمهل بودند روز فصد
دیگر از نشتر پای و استعمال طلاء الزرد بعد از فصد [illegible]
حجر جلاب [illegible] این کوفت [illegible] اند و [illegible]
استعمال [illegible] ضماد [illegible] عنب الثعلب [illegible]
میدهد و غذا ماش مقشر با مربای [illegible]
سفوف در اعضا افتد سفید آب [illegible] در میان
[illegible] خوف [illegible] شود و اگر [illegible]
موافق میدانند [illegible] الا [illegible]
واصل [illegible] علاج [illegible] بوی باشد [illegible]
کنند و روادع بمالند و اگر درد ساکن نشود تکرار
فصد کلی نماید [illegible] زلو بسیار زنند وقتیکه از اینها فارغ
شوند طبیع را بملینات نرم کنند و دواء الفلوس بدهند

وشربت مخفف بکار دارند و کثیر محتاج استفراغ و سفوف جهت درد اعضا
شوند واگر ماده بلغم باشد وان بدون اختلاط صفرا
عارض فصل تخم شود دراینجا فصد کمتر از دیگری و سفوف هلیله
وسفوف نفخه در اوایل و سفوف جهت درد اعضا در انتهای
واختلاط مفید بود واگر طمع محبت [illegible] باشد حقنه لینه مفید
افتد و بدین قسم [illegible] کنند و موجب تحجر ماده شود
واگر ماده سودا بود با امتزاج بلغم و فصد [illegible] صفراوی هم
بود باید استفراغ اقوی از قسم بلغمی باشد و اشارت نضج
زیاده از ان و منضج بدین قسم و قسم بلغمی دو الطبقه مانند
ان باشد واگر بیمار محرور مزاج باشد در منضج کل قند
داخل کنند و غذا در جمیع اقسام ماء الشعیر مقشر باشد و
بادام و ماش نخود مقشر و بادام و بعد از ان [illegible] و جمع [illegible]
ولحوم خفیفه دهند و در قسم دموی ماش جو و برنج مناسب
داد و در روز غیر سفوف اگر معده قوی باشد و ضعف
غالب بود ان را [illegible] دوغوا که در طبع و اغذیه
دوائیه در غیر دموی مضر بود و در دموی [illegible]
اعضا العطلا الفرد در غیر حال دموی [illegible] انفع کنند

ودراثنها

و در اثنها مضر بود و روغن حنا در اختلاط مفید بود
و در مفاصل بهم رسد بود سورنجان با کلاب و جوز بوا
با کلاب نفع کند و چون نطول کشد دستور [illegible] جهت
سفوف درد اعضا باشد و اقوی از ان عشبه بود که
شش مثقال در شش روز بشرحی که در رساله وصف
خواهد شد استعمال نمایند عرق النسا که بفارسی [illegible] کنکو
کویند و از منتهی [illegible] از طرف وحشی شروع کنند تا زانو
وساق برسد و فقره و شرکت نباشد و اکثر در درد سرین
که اطبا وجع ورک کویند نیز بعرق النسا شود و در
مرض وادع مثل طلا الفرد و غیر ان موجب تحجر ماده
شود خصه در ابتدا و [illegible] و ان بعد از فصد باسلیق
و صافن بقدر طاقت فصد عرق النسا بود که از نیش [illegible]
[illegible] رانکشت [illegible] عرق مذکور نمایان
شود و این فصد البته بعد از همه باید کرد و دستور
منضج و سفوفات وغیر ذلک باید [illegible] و حاجت [illegible]
باشد و اگر مرض قوی باشد و تدبیرات کافی نباشد
احتیاج بداغ شود و موضع داغ برای اکثر محتاجان [illegible]

سرین سر بسته بود و بزعم بعضی موضع فصد عرق النساء
چنانکه مذکور شد و اعتقاد ما قص حقیر آنکه داغ در این
ضمیمه مفید افتد و مرهم لاغر بعد از آن فایده نکند
مگر آنکه مریض لنگ شود و از درد فارغ گردد **نقرس**
آنست که درد در انگشت پای ابتدا کند و تا ساق برسد
و وجع اشد از سایر اوجاع باشد بیما کیفیاته مکو و طاری
و اکثر از حرارت و به حرکات شود **دستور** فصد متعدد باشد
و تنقیه مفید افتد و اطلیه و علاج اضمده بارده سیما برگ
عنب الثعلب و برگ لسان الحمل و بزر قطونا طری و طلاء
البرد با کافور و طلاء بلسا و در انتها افیون با شیر دختران
و شیر الاغ و سفیده تخم مرغ با اسفیداب بلعی نفع کند
و افیون در سایر امراض مفاصل مسکن وجع بود و ضماد
و بزر قطونا با سرکه در مفاصل حار نافع بود اما زود برطرف اند
که نفوذ سرکه در عصب عضو بود با عصاب و در نقرس بلغمی
فصد مکرر و حقنه مسهل و سفوفات مذکوره لازم شده
و بعضی مردم باشند که هر سال در بهار و پاییز گرفتن نقرس
ایشان تجدید میکند و بعد از ازاله شعیر اشکوره مناکن

میشود

میشود تا وقت معهود بالکلیه برطرف نمیشود و محرک
مواد مفاصل اکثر حرکت بر امتلا باشد خصوصا جماع
و سایر حرکات عنیفه و نساند اکثر عارض شود مگر قحبه
که احتباس طمث بسبب حمل یا غیر آن بهم رسد و چون ایام
حیض شود که وقت زایل گردد و اگر با قیه باشد محتاج معالجات
و ای مذکوره شوند والله اعلم **باب دهم**
در امراض جلد و زینت بدانکه او دام شود اگر چه بحسب ظاهر
توهم آن میشود که از امراض جلد باشد لکن چون جلد را
بعد از ازاله زرد رنگی و زینت عرضی از زنها زدودن مواد آن
از عروق و لطافت آن اشکالی تخلیه ندارد و آنچه مخصوص جلد است
آنست که مرتسم است آنان را در بعضی داء الثعلب و جذام
یا میبوب یکنند و بهق و برص و غیر آن برای جلد
شریان مشتعل شود و اما ظاهر و بدن با جلد کانه
ذکر خواهد رفت و آنچه خاص جلد است که بزینت تعلق
دارد در این باب سمت ذکر میابد **بهق ابیض** عوام بهک
سفید گویند و آن سفیدی باشد در ظاهر جلد
و جوه کیسه مانند سفیدی که گرد شود و موضع مبرحنی

مایل شود و چون سوزن بزنند خون بیرون آید اگرچه
در ابتدا برص خون قلیل ظاهر شود اما برص در جلد غور کند
در بهق سطح جلد سیاه باشد دستور تنقیه کامل از بلغم
و سفی حبوب مسهله که شحم حنظل و تربد و سایر مسهلات
بلغم داشته باشد و فصد مضر بود و استعمال طلیات
بعد از اسهال تام باید و گاه باشد که صاحب بهق را [illegible]
اخلاط عارض شود و بهق زایل شود و ادویه وضعیه در بهق
باید کنند و تیز باشد و احداث خشکریشه نکنند بلکه
ترمس و تخم خطمی و خردل و سایر انچه لون را جلا دهد
کافی باشد حتی سرکه ممزوج باد و ابهق باید که بسیار کهنه
نباشد و بسیار در آفتاب نشیند بهق اسود آنست که موضع
سیاه را چون کیسه مانند منقشه شود و سبوسه کند
و اندک سرخ شود و اکثر عارض شبان شود دستور
فصد و اخراج سودا بنقوع شاهتره و ماء الجبن و حبوب
مسهله و سایر تدابیر سودا و ادویه چون مطبوخ افتیمون
و کثرت استحمام و ترطیب بدن و تفتیح مسام باغذیه که
و اطعمه رطبه و هجر از مغلظات و مسددات و دستور

اطلیه

اطلیه بهق سود بهق ابیض است قوی تر از آن برص آنست که سفیدی
غوص کند در جلد و مسامات سایر بدن نباشد و در بعض
اعضا ظاهر شود و گاه همه اعضا فرو گیرد و چون سوزن
زنند اکثر خون بر نیاید و موی که در موضع روید سفید
برآید و بعد از آن سرخ نشود و این عیب را در اصلاح نپذیرد
و اگر مستحکم نشده و انچه تازه باشد و قابل علاج دستور
بعد از تنقیه بلغم بمنضج و مسهل قوی تبدیل مزاج بتریاق
و مثرودیطوس و سایر معاجین حاره و چنین بعد از تنقیه
تامه مفید بود و کثرت استعمال ادویه محمره چون خربق
و خندل و نوره و زرنیخ و شیطرج و مانند آن و بالجمله
دستور بهق ابیض مع مضافات و گاه با دویه مقرحه
احتیاج افتد و قروح بمراهم اندمال باید و اگر از علاج
مایوس باشند دستور صبغ البرص باشد بنحوی که در قرا
بادین مسطور است اما برص اسود که آنرا قلس گویند بعضی
اطبا فرق میان قوبا و برص اسود نکرده اند محقق آنست
که انچه قلس را در برص سودات و قوبا غیر آنست اگرچه
دستور هر دو یکی است در تنقیه و اطلیه و اگر عنق

باشد که اصلاح پذیرد و دستور تنقیه سودا است بنحویکه
در بهق اسود گذشت لکن اقوی از آن **کلف و نمش** و برش و خال
تغیر لون وجه بود بسواد و کبودت و قلیل حمرت اگر کبودت
غالب باشد کلف گویند و اگر حمرت غلبه کند نمش و آنچه
ابلق باشد برش و خال معروف است **دستور** همه فصد
و اخراج اخلاط محترقه و استعمال جالیات بعد از تنقیه
کامل و اگر عتیق باشد دشوار باصلاح آید **داء الشنام** سرخی
فاحش بود که بر وجه ظاهر شود و در هوا و بلاد سرد شدت پیدا
کند و گاه متقرح شود و این قسم مقدمه جذام باشد **دستور**
فصد و ارسال علق و حجامت و مبالغه در اخراج دم و اسهال
مکرر و استعمال ادویه جالیه و کثرت استحمام و اصلاح
اغذیه و تبدیل **خراز** سبوس که در سر حادث شود
اگر حدیث بود غسل بماء السلق و نطرون و بوره و نخاله
و آرد باقلا و روغن عرعر بعد از تدهین بادهان بارده
چون بنفشه و کدو کفایت کند و ادویه محلل نیز مفید
بود چون ترمس و لعابات و غیره که بآن سر شوی کنند و اگر قوی
شده باشد اسهال بلغم و سودا نیز بحاجت کند پس از تنقیه

موضعه

موضعه بکار دارند **داء الثعلب و داء الحیه** و فرق میان آنها
آنکه در داء الثعلب موی بریزد و در داء الحیه با وجود ریختن
جلد منسلخ شود **دستور** تنقیه بدن از بلغم بعد از نضج تام
با یارجات و حبوب و اگر ما نفع نباشد قی مفید است و اگر
از خلط دیگر باشد اخراج آن خلط در داء الحیه اشد از ثعلب
باشد و علاج قوی باید و بعد از تنقیه پیاز دشتی و صمغ
سداب بعض از آن جالی مفید بود بر منبتات شعر بکار
باید داشت **انتثار شعر صلع** اما انتثار اگر عقیب امراض حاده
و حمی دقیه باشد دستور حلق راس در ایام متوالیه و تدهین
بروغن آمله و روغن مورد کفایت کند و اگر از مزاج شخص
باشد تبدیل مزاج و لحیه شود و اکثر از یبس بود و ترطیب
مفید افتد و کثرت استحمام و تدهین زیت و روغن بابونه
و اگر قصور از طرف مسام باشد و اخلاط غلیظه بکثف
مسام کرده باشد تدهین مضر بود **دستور** دخول حمام
و اطلیه منضجه بود چون بورق و مراره البقر و لوز مر
و شحم و بر محاسف و دلک قوی و استعمال توابل و ابازیر
در اغذیه **وصلع** و صلع آنست که موی بریزد و جای آن

معلوم نشود که موی باشد و مانند سایر اعضا که موی ندارد
نماید پس اگر خلقی باشد یا در سن پیری حادث شود علاج
ندارد و اگر مستحکم نشده و سن صبابت و شباب است
بدستور انتشار و معالجه داء الثعلب باید شوار اصلاح
باید **شیب** سفیدی لحیه قبل از وقت **دستور** تنقیه بلغم
از قی و اسهال و اخذ معاجین حاره و تریاقات و اطریفلات
و مسح با دهان حاره قابضه چون زیت که در آن سنبل
و اذخر و قرنفل و عود و مانند آن طبخ یافته باشد و هجر
از امراق و اقتصار بر قلایا و مشویات و تکثیر ابازیر حاره
در طعام و این دستور مبطئ شیب بود و در سن وقوف
بکار باید داشت **حفظ شعر** دستور بدستور شیب بود
و ادویه مخصوصه چون لادن و سنبل و مورد و سعد
و شقایق و امثال آن مفید بود و بسیار رشتی و شانه
کرده و از ادویه مذکوره دهن ساخته با زیت یا کنجد
بجبه زلج **قمل و قمقام** حیواناتی که در بدن بسیار شود
دفع آن با اسهال و تنقیه و پاکیزه ساختن بدن از اوساخ
و کثرت استحمام خصوصا میاه کبریتیه و بالجمله و بوره فیه

وتنقیه

وتنقیه و اطلیه بخبث الفضه و بوره و مر و برنج و زردا
نخل و مرارة البقر **کثرة العرق** عرق بسیار از کثرت اخلاط بدن باید
دستور استفراغ و تنقیه بر مالیدن ادهان و ادویه قابضه
عرق که مذکور خواهد شد **شقاق الیدین و غیرها** ترکیدن دست
و پای و دیگر و لب اگر سبب خارجی باشد ملینات چون قیروطی
با دهان و شحوم کفایت کند و اگر از داخل بدن بود ترطیب
مزاج و سقی البان و ادهان با العبه و استفراغ خلط ردی
و اصلاح اغذیه و اطلیه مذکوره بکار دارد **فی السمن و الهزال**
در فربهی و لاغری که با فراط باشد اگر در ابتدا شروع بعلاج
شود مفید است و الا که مزمن شده باشد علاج نشود
اما لاغری با فراط اگر عرض مرضی باشد چون عظم طحال و ضیق
نفس و خفقان ازاله مرض باید کرد و اگر از اعیاء کثیر و غموم
و هموم باشد تسمین بتناول اغذیه جیده الکیموس
که مرطب باشد چون هریسه و حریره و عصیده و فروج سمین
و گوشت بره و بزغاله و مسمنات و استحمام مرطب و ادهان
با دهان مرطبه و لبس نواعم البسه و اشتغال بسرور و فراح
و طیب و کثرت نوم و مانند آن و ترک حرکات عنیفه سیما

مباشرت بسیار و اما قهر نیل بدان سمنه بهر چیز که موجب
تخفیف بدن شود و بلکه ضد آنچه در علاج هزال مذکور شد
صنان بوی بغل از جمله مخلات بود و دستور آن و کلا با تنقیع
فضول ردیه مسهلات بود و تبدیل مزاج باشربه معتدله
و اغذیه ملایمه بس شستن بدن مکرر و دلک بمورد و شب
و صندل و توتیا و کافور و گل سرخ و مشک چینی و شعر و سنبل
و مرتک سفیده باکلاب و فصد مفید بود و قی زیاد کند و
در هوای گرم زیان دارد **سقطه و ضربه** علاج آن بفصد کند منع تورم
کند و ضماد بمومیای و مغاث و گل ارمنی و ماش مقشر و صبر زرد
مفید بود پس اگر ورم شود علاج ورم و اگر بشاید ترک لحوم
و در شرب شراب سرد و ترک لحوم و مداوای تب و انضرورت
فی السموم معالجه سموم اگر سم هوام باشد چون گزیدن مار
و عقرب و مانند آن و کلاب اترج و لیمو و نارنج مکرر بیاشامد
و اگر وجع قوی باشد تریاقات بکار دارند و اگر سبب آن
خون فاسد شود نکند که سمیت ماده لسعه تقلیب رود بلکه
اصلاح بتربیت غذا به لطافات کنند و اگر سم مشروب باشد لا
ابتدا بشیر گاو کند و تا مقدور باشد شیر بخورد و قی کند پس بخوره

باروغن

باروغن گاو چرب کرده بنوشد و تریاق کبیر بکار دارد و اگر
تناول سم نیم روز گذشته باشد و زیاده باید که در آبزن
نشیند و شیر در تمام اعضا بریزید تا غوطه خورد پس تعدیل
مزاج واجب دانند **باب هیجدهم در اورام و بثور**
بدانکه ورم و بثور مانع خلط باشد و مراد از اورام درین
مقام ورم ظاهر جلد است که با آن تپ باشد و کذلک
در بثور سوی عصبه و جلد که کثیف لازم آن باشد و ورم
یا حار بود و آن یا از دم بود یا صفرا یا مرکب از صفرا و خون
و گاه و موجب غالب بود و گاه صفراویت و یا بارد بود و آن از بلغم
بود یا سودا یا مرکب از هر دو و چنانکه مذکور شد و بثور
ورم کوچک باشد و ماده آن چون اورام بود چنانکه سمت
ذکر خواهد یافت **فلغمونی** ورم دموی باشد **دستور**
فصد و حجامت بدم بجهت مخالفت و استعمال روادع ابتدا
و چون صندل و گل ارمنی و یا مشا و اقاقیا و فوفل با عرق
کاسنی و تلیین طبع و تعلیق زلو و تلطیف تدبیر و ترک لحوم
حمره بحاء مهمله ورم صفراوی بود و اطبا رنج آن به سهل
صفرا نوشته اند و درین عصر دستور فصد بود اما مبالغه

در اخراج ان نباید کرد بمطبوخ هلیله و حب هلیله و سکنجبین
ساده و اغذیه حامضه و ماء الرمانین با هلیله زرد مفید
بود و نضید با شیاء مبرده مرطبه چون تراشه کدو و برك
خرفه و کاهو و بزر قطونا و مانند ان و اکر مرض حاد الصبی باشد
دستور ببند شود فلغمونی از فصد کامل و رادع و غیر ذلك
و اکر حمره و فلغمونی امتداد یابد بعد از نضج حرارت ماده
احتیاج بمحلل و مفتح شود و بدستوری که در احکام کلی اطبا
تعلیم نموده اند عمل باید نمود **نمله** بثوری باشد که بحرقت
والتهاب خروج کند و زیر پوستش اندك ورم کند و از موضع
خود بجای دیکر سعی کند و در وقت اشتعال یابند و بیشتر نمل
محسوس شود و این بثور بر چند قسم بود یکی متاکله که جلد را
مجروح سازد و با انکه صفراویست بدون فصد با صلاح
نیاید و مصلح صفرا مکرر بکار باید داشت و بعد از تنقیه
تامه اطلیه مبرده بکار باید داشت و نوع دیکر ساعی که قرح
ندارد و کم محتاج بفصد شود بلکه مسهل خفیف از صفرا کفایت
کند و محتاج باطلیه نشود و در غلبه منفرجه اشیاء رطبه
نشاید که استعمال کرد که مناسب قروح نیست و طلا که در فلغمونی

کذشت

کذشت بکار دارد **جاورسیه** بثوری بود بشکل جاورس یعنی ارزن
و سران سفید باشد و تهان سرخ و کاه صدید سیلان
کند و معالجه بفصد و اسهال صفرا کنند و اطلیه بارده
قابضه در اخلاط بکار دارند چون کل ارمنی و اقاقیا و پوست
انار و صندل و کرنا با سرکه و کلاب **جمره** بجیم مانند حب
عدس یمن باشد و بزرك و کوچك بود اکثر بشکل برش
و این حبات متفرق و مجتمع واقع میشوند و کویا اتش
در ان عضو افتاده و میسوزد و بعد از ان خشکریشه شود
و علاج ان بدستور علة منفرجه باشد و پوست کدو
سوخته و کافور با مرداسنج و درد سر که مفید بود **نار**
فارسی غیر اتشك باشد و حکیم یوسفی در طب منظوم
در تحت ان شرحه دخلی ندارد و ما اقسام اتشك بیان
کنیم ان شاء الله تعالی اما نار فارسی نزدیك بجمره باشد
در علامات و فرق میان ان و جمره انست که جمره اول بشکل
حب یمن بروز کند و نار فارسی بشکل شعله اتش که زبانه
کشد بیرون اید و زودتر از جمره ریش شود و ریش ان
بخشکی جمره نباشد و در سایر صفات تفاوت ندارد از فصد

واسهال واطلیه وانچه مختص بود بدان خصوص مکی یا کافور
وعفص ولعاب بزر قطونا واب خیار با درنک وخیار کدو
واندک سرکه بود **شرمی** شوری باشد بعضی بزرکتر وبعضی
کوچکتر وسطح باشد وان بر دو قسم بود دموی وبلغمی
ودموی سرخ رنک وبلغمی سفید بود وخارش با ان باشد
ونادر بود که بدون خارش بود ودموی شدت ان بروز
بود وبلغمی در شب **دستور** دموی فصد وتلیین طبع وبلغمی
اسهال کامل واغذیه در دموی طفیشل با سرکه وانار وطلا
بکافور وصندل ونخاله وکلاب وروغن کل سرخ ودر بلغمی
ماش نخود مقشر وشیره بادام وترک لحوم وطلا بماء الکرفس
وخل وخردل سویق **طاعون** مرکب از ورم وبثور باشد
اول متورم شود وبر سر ورم بثور باید ومقدر وبدل شود
در مقدار ورد وان سیاه شود یا سبز تیره یا کبود وبا ان
خفقان وغشی بود وقی اورد وماده ان سمیت دارد واکر غشی
لازم شود قاتل بود واکثر در مغابن بهم رسد وعوام صفهان
کیه مرکی کویند ودر یزد بسیار بود ودر این علت فصد ضعفا
کرد چون در یزد بعضی وغیا بزه بر میاید وکلونک میکنند

اطبا از خوف ورم حلق وشدت خنق فصد رد میکنند
وسمیت ان بقلب میرود ومیکشد بس باید که اولا دفع
سمیت ماده بکنند وبعد از ان فصد بکنند اکر ضرور باشد
واکر در مغابن باشد فصد البته نکنند بطریق طلوع چنانکه
مذکور شد وتبرید قلب وتقویت ان باشربه معتدله با
داند واغذیه مبرده چون مصوص وقریص وعدسیه تناول
فرماید واطلیه بارده قابضه استعمال کنند بلکه موضع را
شرط کنند وبا بکرم بشوید وشرط تا اقصا عضو برسانند
ودر مسکن معتدل ساکن شود واز هوای بسیار سرد وقرب
ثلج وجمد احتراز کنند که اضرار مسکن ها بود واعتدال انسب
اکله تاکل ونقص باشد که عارض اعضاء شود واکثر اکله
اشعال بود که از ورم دموی عظیم الحجم بان منجر شود واکر قرحه
یا بثره سیاه وسبز شود یا شکل مقوس شود وشروع
در سعی کند البته باید که موضع اکله را داغ کنند باهن
تفته باید واء طا اکر متفرد باشد وطلا ان بطین
ارمنی وخل طلا کنند وبجهت نغال وسقوط سواد زاج
کلم با روغن کاو پخته وضع کنند وبالجمله معالجه قروح کابد

دارد **اورام مغابن** مغابن عبارت از ابط و اربیه و خلف اذن باشد
و از جنس طاعون نبود و مدفع اعضاء سر باشد و استعمال
روادع مضر بود بلکه بر ضمادات اقتصار کند و گاه باشد
که محتاج بفصد و تنقیه شود **دبیله** ورم بزرگ بود از خلط
بزرگتر نبود در شکل بزرگ جلد و درد ندارد مگر وقتیکه ماده
حاده در حوالی ان بحرکت اید **دستور** تنقیه بدن و تلطیف غذا
و لزوم حمیه و استعمال ادهان و شحوم و العبه منضجه و دیا
خلیون پس بط ان و تنقیه ریم و چرک بدفعات و خلانیدن
فتیله و بعد از تنظیف علاج قروح باندمال یا نوعی از دبیله
که انرا میکوبند کوبند و جمع شدید ندارد و اگر نیشتر زنند
خون صرف بیرون اید و اکثر قاتل باشد باید که مبالغه
در تنقیه و انضاج کند و ثانیا بط کند و فتیله و مرهم گذارد
خراج بضم خاء معجمه انست که ورم حار بسیار بزرگ بود
و انتهای ان بریم و چرک جمع شود و چون نضج یابد درد ساکن شود
دستور فصد و استفراغ و نزد جمع تضمید بخطمی و بزرکتان
و انجیر و حلبه و وقت نضج بط کند تا منفجر شود و اگر انفجار
نپذیرد حوالی ان شرط کند و بمراهم مندمل گرداند و در مواد

رجوع

رجوع بجوانب ان نماید **دمل** بثور کبار است صنوبری
شکل بود سرخ رنگ و در ابتدا درد کند **دستور** فصد
و اسهال و تقلیل غذا و ترک لحوم و حلوا و سقی سکنجبین
و ابتدا روادع کند و نزد جمع بزرقطونا با سفیده تخم مرغ
و بعد از جمع تین و علک و تخم مرو مدقوق با شیر گاو یا
سرشته یا خمیر و بوره و روغن بزدونا اند محتاج بنیشتر
شود و اگر منفجر نشود و من المجربات فضله کبوتر پیاز
نرگس نوحیه سرکه کهنه سفیده تخم مرغ تخم مرو با عسل
بسرشد و بعد از ان که احتیاج بمرهم شود و اگر شود مراهم
مندمله بکار دارند **ورم رخو** این ورم بزرگ بدن باشد
و بسفیدی مایل و سست بود و حرارت و درد ندارد **دستور**
اسهال بلغم و هجر مرطبات ادویه و اغذیه خارجا و اطلا
و ضماد بوره و سرکه و ابیفاترو زیتون با نمک ضماد
کنند و گاه در ضماد شیاف رماد الکرم و رماد البلوط و امثال
ان و بالجمله ادویه موضعیه که در استسقاء طبلی و رهل
مستعمل است **ورم ریحی** این ورم اکثر از بخار غلیظ بود
و شبیه بتهیج باشد و گاه بطریق زق منفوخ بود و اگر

غمز کند اثر باقی نماند **دستور** بدستور ورم رخو باشد یعنی
اسهال وهجر منفخات والزام کاسر الریاح مفید بود
ورم غلیظ بود که از گوشت جدا بود وبعضی بخفقد بجانب
متحرک شود وکیسه دارد وبقدر نخودی باشد که بتدریج
بزرگ شود تا بمقدار خربزه شود وماده آن بلغم غلیظ باشد
وآن چهار قسم بود شحمیه که اظهر اقسام بود وعسلیه
که بمثل عسل ماند واردوا ردها الحبیه که میماند بشکی
که در دوشاب ثاردها ابنانی که حلوا خبیص تازه بدان کرده
باشند وشیرازیه که بجغرات ماست شبیه باشد **دستور**
تنقیه بلغم بود واضمده محلله سیما ودیاخیلون اگر جل
باشد وچون قدیم ومزمن شود یا بادویه معفنه علاج
پذیرد تا شق موضع واخراج ما فیه من المواد وآن علاج
مخصوص شحمیه باشد وسه قسم دیگر را ابتدا علاج
شود وچون مزمن باشد که اصلاح نپذیرد وسایر تدابیر
بدستور سابق بر او لازم بود از تقلیل غذا وهجر لحوم وغیر ذلک
عقد عقد اگر طبیعی باشد لا برء له واگر از اخلاط مترمله
ومواد متحجره باشد که گرد قطعه اسربه بندند ومنتجات

ومحللات نرم سازند بعد علاج سلعه شحمیه بکار دارند
خنازیر بفارسی خوکک گویند واکثر در تحت ذقن آید
در مهره اول عنق ونر وماده بود یعنی که بیاید
وگاه یکی تنها باشد نر گویند وموضع در گردن وحوالی
ترقوه وقریب بالای پستان واین مواضع وآنکه تحت
ذقن واقع شود ماده بر عکس باشد وعدد آن زیاده
واکثر تحت ذقن از زیر گوش تا گوش دیگر ونر کم متقرح شود
وماده اکثر متقرح گردد واین ورم نیز از بلغم غلیظ بود
دستور اخراج بلغم تنقیه واسهال وتقلیل غذا وتلطیف
تدبیر وضماد بدیاخیلون وابرسا واگر تحلیل نپذیرد
انضاج وانفجار بدیر با ادویه قروح وقسمها ده ومتعدد
انفجار آسان بود وبر بالعکس ومن المحلل ترنیخ خطامی ومن
المفرح بصل وبلادر وامثال آن وجراحان پس گوشت
بجمیت خنازیر دراید داغ میکند ومنع عظم آن میکنند
بل منع تقدد **ورم صلب** ماده آن از سودا بود واخلاط محترقه
یا از ماده منجرب شده باشد ورنگ آن کبود مایل باشد
وعدیم الوجع باشد وگاه عدیم الحس بود واین ورم نا

سقیروس گویند و آن خالص باشد از سودای صرف و غیر
خالص که با بلغم ممزوج بود و برنگ بدن باشد و ضمادهائی
ان کمتر از خالص بود دستور تنقیه و انضاج و تحلیل بدیا
خلیون و اشق و شمع و مقل و شحم بط و الیه مرغ و بزر شبت
شحوم و امخاخ و قیر و طلی از مذکورات مفید بود سرطان
ورم سوداویست از ماده محترقه و کبود رنگ باشد اکثر
تمام و مدور شکل و چون غمز کنند رگهای سرخ و سبز
شبیه به شبکه پای خرچنگ ظاهر شود و ریشه در عضو
فرو برده جدا نشود و کیسه ندارد و اکثر متقرح شود
و سیلان چرک صدید منتن کند و این ورم باصلاح
نیاید مگر آنکه محکم نشده باشد و غرض از معالجه آن
منع عظم و حفظ از تقرح و متقرح اگر مزمن نباشد
و قابل اندمال بود مهم معالجه نمایند تنقیه بفصد
و مسهل سودا و تبدیل خون بدن بدم رقیق از مرطبات
اشربه و اطعمه لازم دانند جذام فساد مزاج عضو و تغیر
هیات آن باشد و بهیچ وجهی معالجه شود و اگر حدیث باشد
معالجه در نهایت دشواری بود و بالجمله قلع سوئا

بالکلیه

بالکلیه از بدن واجب بود سعفه در سر و روی خشکریشه
هم رسد و چند قسم باشد و علی الاطلاق منقسم بدو قسم
شود رطبه و یابسه سعفه رطبه شرک است شیانه سر
و روی و یابسه مخصوص بسر است و نادر بوجه ما رو وجوه از
بدو نمک کند و قسم رطب را عوام جوشش گویند و یابس
شوره دار را کچلی گویند و معالجه رطب از فصد و تنقیه
و اطلیه است اکثر از یابس بود و اکثر عارض صبیان شود
و میراثی نیز باشد و دوا از ضعیفه رسم نیست که یابس
معالجه کنند که مبادا ماده بچشم برزند یا بعضو دیگر سرایت
کند مگر اندکی نفت بطریق متعارف زنان که قلع داده
میکنند و بخوبی می آید و در نیو قیت بجهه محرور مزاج
و آنها که کتاب نفت ندارند بدل از نفت کتیرا حل کرده
بر کرباس لطوخ نموده میاندازند و هر روز دیگر به
تجدید میکنند تا ده یا پانزده کلاه کرباس میاندازند
و موی میرود و اصلا اثری از کچلی باقی نمیماند و این
حقیر تجربه نموده و یک قسم سعفه رطبه که در ریش هم رسد
و در سر گاهی قلیلی باشد و گاه نباشد و عوام انجاوردن

میکوبند و در شیر بنک کوبند و درین جا معالجه نمیکنند
و در بعضی بلاد بحجامت و اطلیه قلع میکنند تا آنکه دو سال
عود میکند و چون طفل بسن تمیز رسد بر طرف میشود
و اطلیه سعفه و غیر آن مفصلا در خاتمه مذکور خواهد
شد ان شاء الله تعالی جرب بفارسی گری گویند بکاف تازی
و این هم تر و خشک میدارد و معالجه تر سابق نزدیک بطریق سعفه
اما سعفه خارش اندک دارد و جرب خارش بسیار دستور
تنقیه بفصد کامل و بجلاب سهل و ماء الجبن و آب شاهتره
و حب منقیه و مطبوخ افتیمون و سایر منقیات سودا
و این روغن زرده بیضه مثقال با سکنجبین ساده ده مثقال
تا شش روز دهند بعد از تنقیه و بسیار مفید است
اما معده را ضعیف کند اصلاح بنقوع صبر و حب صبر و ایارج
فیقرا باید کرد و تقویت معده بسفوف عود و نوشدارو
و اطریفل و سایر مقویات باید نمود پس شروع در اطلیه
کنند حکه خارش بدن بدون جرب و گری که مقدمه
جرب نباشد و از بقیه شری و عقب امراض حاده بود
که انجا را اخلاط لذاعه عارض شود دستور حقنه از معالجه

جرب را ادویه و اشربه و اطلیه بکار دارند ثالیل ترکی زکل
گویند و باصفهانی تالو لی و این لفظ نزدیک بثولول دستور
تنقیه بدن از اخلاط مترمده متحجره بفصد و اسهال و سقی
ماء الاصول و دهن اللوز و ترطیب مزاج و اصلاح اغذیه
و از مسقطات شونیز با سرکه و نمک و از خواص مجرب یکی
که بر آن حیات باشد شبیه به ثولول آنرا کوفته با نمک
ضماد کنند و اگر بسیار و شماری باشد بقیر و طین معالجه کنند
حصبه و جدری حصبه سرخک و جدری آبله باشد و معالجه آن
دو قسم بود یکی قبل از زور و دیگری بعد از آن اما قبل
مبادرت بفصد و حجامت و مبالغه در اخراج خون و تسکینه
نقطه بهم رسید که دو سه ساعت از آن نگذشته خون میتوان
گرفت بشرطیکه نقطه متعدده نباشد و در بدن منتشر
نشده و تبرید نباید کرد و از تسکین احتراز لازم و ترک
لحوم و فواکه تا شربت عناب یا اندک نبات بجهت نفاذ
ظهور و حفظ از اهویه مخالفه و باقی رسوم را تجربه
بهتر شناسند و درین امور میان صحیح و جدری تفاوت
نیست و بعد از بروز خون گرفتن نفع نکند بلکه مضر بود

پس اگر بیمار ضعیف باشد و آبله بسیار و بدنشان نباشد
اصلاح نپذیرد و فواکه رطبه و ادویه مبرده تاخیر کند و پنج
روز رجوع نکرده اند دهد و اگر آبله کم باشد و علامات خیر و خوبی
بود بعد از چهارده روز میتوانند داد و نان از اطفال باز
نگیرند و اگر دهان مجروح باشد نان از در لعاب اش عدس
و ماش حل کرده بدهند و اگر بسیار طبع قبض باشد مغز نان را
شیره گرفته بدهند و سایر تدابیر بدستور حمیات دمویه
و صفراویه لازم باشد و بعد از هم و بعضی را دوا دیدم بخود
بجوب سعد و مورد و کرم مفید بود **فصل در آتشک** بدانکه
آتشک در کتب اطبا مسطور نیست و یوسفی حکیم درین باب
خطا کرده که نار فارسی و جمرا از اقسام آتشک شمرده
آنچه محقق است مرض آتشک از امراض متعدیه است و در ولایت
شمالیه نبوده است و آنچه مشهور است از فرنگ بهندوستان
رفته و از آنجا بتوران و ایران آمده و در اعصار سالفه
شهرت نکرده بنا برین در کتب متقدمین و متاخرین اطبا
نیست اما بعد از زمان سلطنت صاحب خروج المؤید بتاییدات
الربانیه نواب شاه اسماعیل انار الله برهانه بعضی از اطبا که رسایل

درین فن

درین فن نوشته اند سیما جمعیکه وقوف از جراحی داشته اند
اسباب و علامات این مرض نوشته اند و هر یک رایی مختلف
درین باب دارند چنانکه بعضی از اطبا فصد و اسهال را لازم
میدانند و بعضی تناول عسل و شراب و اغذیه و ادویه
حاره مناسب میشمارند بالجمله آنچه این ضعیف تتبع نموده
و در هند و حجاز و عراقین و خراسان و از اطبا و جراحین
که اعتماد بقول و فعل ایشان بود استفاده نموده آنست
کاین مرض از دو قسم بیرون نیست یا تاثیر میکند از جماع یا شرب
و همکاسگی و همکونگی و قلیان و حمام و امثال آن و آنچه
از اینها نباشد ظهورش از چهار موضع بیرون نیست اولا
و بعد از آن در سایر مواضع منتشر شود و موضع اربعه
عنق و دهان و قضیب و مقعد است بخوبیکه اولا در مقعد
قروح حادث شود یا اکثر بسبب آنکه در حمام صاحب این
مرض نشسته خواسته کرده و فی الفور دیگری بجای وی
نشیند و صاحب این گونه شود یا از جماع یا شرب یا آنکه
قضیب ریش شود و چون زخم به کنند ثلثه یا اثنا از مواضع
مذکوره هر کدام که استعداد بیشتر داشته باشند یا

بل اکثر بدن شریک شوند خصوصاً سر و حلق و او را بگیرد
و صداع عارض شود و از گونه و قلیان دهن بجوشد
و اگر شور قوی نشود بمضمضه و حمید رفع شود و اگر عکس
این باشد مرض طول کشد و اعضای دیگر را شریک کند و بالجمله
آنچه از سرایت عارض شود یا ضعیف باشد و در اصطلاح
عام بوکلک گویند یا شدید بود و آنرا آبله گویند و دایه
نیز گویند و اشد آنرا آبله فرنگ خوانند و بوکلک
یک تا اربعین نکشد و از دو ماه تجاوز نکند و آبله شش ماه
کشد و از یکسال نگذرد و فرنگی تا سه سال و هفت سال بماند
و گاه باشد که انجا معنه [illegible] با زن سوزنک بهم رسانند
و غافل از آنکه سبب چیست فصد و تدبیر حرقت کنند و منجر
با آتشک شود و بعد از آن دانه بهم رسد و گاه بود که دانه
و قرحه نشود و درد اعضا و سایر امراض عارض شود و قسم
دیگر آنست که شخص خروج و قروح در مواضع اربعه بهم رساند
بیمار را ساله بده و تدارک آن نکنند و هر زخمی چندی بعد از
چهل یوم منجر به کوکک شود و این قسم غیر سرایتی داخل
فواحت است محتاج بکت تورا آتشک نیست و بعد از زوال آن

دراعضا

درد اعضا و مرض دیگر باین سبب عارض نشود والله اعلم اگر
ریش قضیب از جماع آتشکی عارض شود بجوشیکره خام هیچ رنجی
نکند ازند تا چهل روز اگر سرایت بعضوی نکند و علامات مثل
صداع و بحة الصوت [illegible] ایام عارض نشود بمرهم علاج کنند
صفت مرهم مرداسنگ انار دانه بود داده سرکه انار یک
نیم درم موم سفید دو درم روغن گل سرخ چهار مثقال
موم با روغن گداخته مرداسنگ و انار دانه کوفته در سرکه
خیسانیده در آن ریخته در هاون لت کنند تا مرهم شود
و الا اگر علامات ظاهر شود حکم سایر مواضع دارد که هر جا
زخم باشد که جرک کند و از زود متخلص شده باشد مرهم
مدمله سیما مرهم باسلیقون به کنند و دانه را هیچ نسوزنند
نزنند تا اعمال مذکوره مقتضی شود حب سیماب بجهت تحقیق
و استفراغ طبیعه بکار دارند و اگر دانه تولولی و مسمار نیز باشد
اغشیه و چوب چینی دهند و چوب انفع از عشبه بود و چوب
اقوی از هر دو باشد صفت حب سیماب بگیرند سیماب خالص
و در هاون کنند و لعاب لسان که عبارت از آب دهان
باشد و از چشمه فم خیزد بکشند یعنی ساکن سازند ادویه

کوفته بنجه بروغن گاو ملتوت کرده با آن یار کنند وحبها
سازند بمقدار نخودی صفت اجزاء زیبق مقتول سه مثقال
آرد گندم فلفل مصطکی از هر یک دو مثقال کثیرا هلیله
سیاه از هر یک یکمثقال با کلاب جوشانیده حب سازند شربتی
از دو حبه تا پنج حبه باشد که بلع کنند وتا چهار روز دهند
تا وقتیکه دهن بجوشد ترک کنند واگر جوشش دهن زود
برطرف شود وکوفت تغیر نکرده باشد بعد از انکه جوشش
برطرف شود دو سه روز دیگر دهند تا دهن بجوشد و زیاد
این جا بر نیست **روغنی** که ازاله دانه وقرحه کند **صفت**
آن دارا شکنه یک نخود کوفته با روغن گاو ویکمثقال بهم
بسرشند **دوائی** که آثار قروح از دهن زایل کند دم الاخوین
توتیاء هندی صمغ عربی بالسویه نرم کوفته بکیرد ومرتبه
بدان دلک نمایند ودر اوایل کوفت اگر صاحب این مرض را
سبب یا نه وجع عارض شود تخم برنگو گیاه وتریاک وپوست
وفلونیا کنند واگر زخم نباشد روز در میان سنجام
وهر پانزده روز یکمرتبه در عرض دو یا سه روز فلفل یکمثقال
کوفته با روغن گاو وکلاخته بیست مثقال نبات شعا با شاشند

وشربت

وشربت ما الیکو با نبات مفید بود وسیاه دانه کوفته با روغن
کردکان بو داده با نبات یا شیر شکر شیرین کرده میل کنند
ویکمثقال الجوله در شیر شیرین کرده با نبات دو مثقال کف
کنند وعسل بلادر بریکجو با مغز کردکان کوفته بخورند بهم
سرشته کف آن کنند وهر صبح از یکدرم تا دو درم بناشتا
تناول کنند صفت عسل بلادر بطریقی که ساز انست بلادر را
ناخن بگیرند ویا ابزار کرده در چراغ بدارند چنانچه از فتیله
اندکی دور باشد وچون روشن شود در ظرفی سنج راکت کنند
تا روغن آن بچکد وجمع شود وروغن العسل بلادر کویند
واین کوفت پرهیزی ندارد واما اگر از ترشی وسفیدی پرهیز
کنند انسب خواهد بود ومیوها تر در اوایل خوض ترسانند
زیرا که تخفیف مطلوبست والسلام **باب هیجدهم در جمود حیات**
بدانکه منشاء علت الاطلاقه وپریشنقسم بود روحی وخلطی وعضوی
وقسم اول کما الحیا ان راحیی یوم مینا منند از اسباب خارجی
ویا خلطی عارض شود ودر بن تبسارز وقشعریره نباشد وطعم
دهان چندان تغیر نکند وبول وبراز مایل باعتدال باشد
وقلق واضطراب ندارد واکثر اشتها بحال خود باقی باشد

و بیمار سواره بلکه پیاده اگر مسافت طویل نباشد بر حرکت
قادر باشد و اگر بیمار از عوام باشد ضعیف الحیا اکثر جهد
و اکثر زنان و مخنثان و امثال و اقران رجوع نمایند و چون کار
با وجود سهولت خود پرهیز نگاه ندارند و رجوع مجرب کنند
اگر بدحصر باشند و الا از طبیب رجوع نمایند و اطاعت
در معالجه کنند و طلبه مدارس با آنکه اکثر بعلم طب ربط
ندارند اجتهاد غلط کنند و همی انتقال باید بخلطی و پرهیز
کمتر کنند و اکثر جهلا و با آنهم نیستند خود حاصل کلام
آنکه در حمی یوم کمال اهتمام باید نمود اگر اکثر اینجا منزل
صعوبت نقل و تحویل میشود و دستور معالجه این حمی علی
الاطلاق آنکه تبدیل بضد باید کرد و تا مقدور نباشد
فصد و استفراغ نباید کرد که موجب تحویل میشود و تا
پرهیز زیاده نمیخواهد اگرچه روز دوم تب نباشد و یک
دو سه روز اقتصار بر شربت بارد و دوای الصداع و غذا
ماش پخته شیره بادام و اگر طبیعت قوی باشد خروسچه
در آش میتوان انداخت و این وقتی بود که بدن از تب
بسیار گرم نباشد چه اگر گرم بود خروسچه ضرر کند چه آنکه

موجب خلط شود

موجب خلط شود و بر عکس که اگر بیمار ضعیف و تحمل حرکت
بود و حرارت چندان نباشد خروسچه در آش میتوان انداخت
و ظاهر بدن را چندان خروسچه واجب نمود که مبادا حرارت دیگر
بعضو کند و کذلک تا شامیدن آب سرد در وطن حمی که صاحب
آن خالی از نوازل و امراض صدر و ریه باشد لازم است
و درین مقام هر چه بخاطر این ضعیف میرسد بگذرانم و بی
میشناسد بدان ایدک الله ای طبیب معالج که اقتدا باین
دستور میکنی وقتی خاطر جمع کن که استحضار تام در اسباب
اعلی باب داشته باشی هر چند معالجه هرگز نکرده باشی
که لقمان حکیم علی الاطلاق خطا کم واقع میشود و اکثر اوقات
رجوع بکتاب چنانچه در مقدمه مذکور شد نفع نباشد
و چون این تب اگر دو سه روز بگذرد و انتقال بخلطی کند هذا
در سایر اقسام بتفصیل ذکر میرود و اینجا با جمال اقتصار نمود
والسلام علی من اتبع الهدی فصل در حمی مطبقه یعنی همیشه
تب دارد و اکثر مفارقت نکند تا هفتم و در بعضی از منجر تا
چهاردهم و در بعضی تا بیستم و گاه به یک ماه برسد و نادر یک اربعین
بکشد بی آنکه انتقال یابد و این حقیر هر چند با اطبا معاصرین

در باب تب مطبقه گفتگو نمود و هم سخن بکردید و هر یک باجتهاد
خود حرفی درین باب گفتند و اختلاف معالجت که از ایشان ناشی
میشود ازین راهست که این تب در کتب اطبا مسطور شده که بحران
آن روز هفتم است و از قرار گفته ایشان باید که بعد از هفتم
اگر تب باشد غیر این باشد و بای بسیم که هیچ نیست فی آثار علاماته
همان لکن بخاطر ناقص میرسد که در اعصار سابقه و در بلاد
مفرطه حمی مطبقه کمتر بوده و از توابع و لوازم آن سعال کثیر و نزف
حصبه نادر بوده و در کتب جلیل المنار ذکر نشده و همه
جا دموی و صفراوی ممزوج مذکور میشود در معالجات
باندک فرقی و این دستور که درین زمان جاریست کتب
اطبا نیست و معاصرین این تب را تب حصبه نام کرده اند و مصطلح
شده و طرق معالجه مختلف بنظر میرسد و اصلا نمی پسندیده
خصوصاً از بعضی از مشاهیر که از اطبا سره و اوصاف ایشان
شنیده ام خود از ایشان درین باب چیزی لایق بدیده
یا ایها المعالج باید که طریقه و سنت اطبا عصر خود بیاموزی
و با این طریقه بسنجی پس اگر تمیز توانی کرد هر مسلک که ترا خوش
آید و بخاطر جمع کنی بدان عمل کن همه تالیف کرده اند و اکثر

برهان

برهان قاطع دارند هوش باش که فریب من و ایشان نخوری
والسلام **فصل** در دستور تغییر درین تب بدانکه دستور
فقیر درین تب آنست که تا خاطر از فساد معده جمع باشد
فصد نباید کرد و اکثر تا پنجم تاخیر فصد جایز نمیدانند و هفتم
را غلط و خطا میشمارند چه ظاهر است که هرگاه فساد خون
سبب تب باشد و مانع سکون اجزای معده بود زیاده
از پنج روز تاخیر درست نیست بلکه روز سیم انسب مینماید
و اگر بیمار و پرستار استخاره نکنند و رای ناقص فقیر قبول
کنند سیم فصد میکنند سیما که از توابع حمی سعال و ضیق نفس
و وجع حلق و صداع شدید و طعم دهان حلو بود و سن
شباب و فصل معتدل و انتظار تلیین طبیعت در توقف
دخل ندارد زیرا که رعایت ایشان وقتی بود که فرصت وسیع
باشد و تاخیر موجب احداث توابع متعدده نشود
و هر یک از آن تا غایت نرسد و اگر بجهت ضعف بیمار تاخیر
میشود اگر ضعف از کثافت بدن و یا بسبب اخلاط فاسده
و کثرت امتلاج معده بود شریک شد با انتظار اول
و اگر از ضعف بنیه و سن بود و بعد از آن فصد باید کرد

یقین که قوت هنوز که طبیعت مجاهده و مقابله با مرض نکرده
قوی تر باشد از پیش بحران و بعضی حقنه شیاف روز اول تا سیوم
اگر طبع مجیب نباشد موجب تباهی قبض میشود پس اگر بیمار روز
اول رجوع بطبیب کند و آثار مطبقه نباشد شربت بادیه مصلح
تا منضج تا دوای الصداع که مصطلح و مستعمل ابن ضعیف است
بحسب مزاج و احوال بدهند و تا سه روز بنفلوس و مانند
آن تلیین نکنند و اگر مفید نباشد بحقنه شیاف یا دوم
از شکر و بنفشه و گل خطمی کرده عصر سیوم فصد کنند
بقدر احتمال خون بگیرد و اگر فصد تا دو سه خواهد کرد در فصد
اول بنا بالفصد لاخراج کثیر نکند بل بیسیر لازم شناسد
و اگر بیمار سیوم بیاید و پرهیز کرده و مانعی منع نمیکند
بدستور مذکور عمل کند و الا فصد به پنجم اندازد و آنرا
نکند تا روز چهارم اگر ثبت شیاف و ما غلظت طبع
حاجت بنفلوس و دیوبند ندهد و به پنجم دهد اگر فصد
تابع ضرور نیست و در ششم بدهد اگر بحران نباشد و مرض
اوایل روز ششم و لیکن شدت نکند و اضطراب و قلق
ندارد و الا هشتم روز مسهل باشد و هفتم بعد از ظهار بر

وانقضای

وانقضای بحران فصد جایز است اختیار اگر فصد ثانی باشد
واضطرار اگر اول باشد و در امراض صعبه فصد هفتم
عین خطا است زیرا که نا بکردن فصد بحران معتبر بود چه
جای کردن و فقیر هم را ترجیح میدهد اگر حجت علا لا
بسعدان و حجامت ساق اگر ضرور شود تا اخر ان تا دهم
لازم است و حقنه قبل از هشتم حرام و در هشتم مباح
و در دهم سنت مؤکد و در دوازدهم واجب بعد از ان
بجهت تنقیه کنند چه اگر از توابع مزاجی رسد بعد اجتهاد
حقنه مفید بود و فصد دو چهارم مضر بود و در ششم
اخر و لو لم یکن البحران و در هشتم اگر از مسهل مستغنی باشد
اضطرار امانند هفتم و در نهم مباح اگر مفید باشد و اگر
عوارض برسام در نهم حادث شود واجب و در دهم اگر
تلیین لازم نباشد و در یازدهم اگر مرض صعب باشد و حجامت
ساق در این روز جایز نیست زیرا که این حجامت شکنجه
وازار دارد و طبیعت مجاهده کرده و هنوز نیاسوده
دوازدهم انسب مینماید اگر حقنه لازم نباشد و همه جا
باید که نظر بعلامات کنند و بعد از هفتم فصد و مسهل

بدوای فوق یا بحقنه را یا یکی دیگر ترجیح دهد و در روز
بحران علامات بحران ظاهر شود و شب قبل از آن مائل به اسهال باشد به
و تا درکش ضرور نداند و روز بحران بخور و لخلخه لازم نشناسد
و در ثبته فصد ضایقه نیست لکن در اخراج خون مبالغه
نفید احتمال و ضرورت کند و دو فصد و سه و چهار را
قاعده کلی نکند و بعد از انکه تب از بیستم تجاوز کند
دستور را تغیر دهد پس اگر در فصل مسهل کردن امی شود
و مریض احتمال ان کند بعمل ارد و دستور مسهل بنحوی که الحال
کشته اند هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم و هیجدهم است
دواء الملین و دواء المسهل و میاه فواکه با شیرخشت و گلی
بجای بر ما ثبن مذکوره در ایام مذکوره مناسب است در فصل
تابستان و خریف انسب از سایر ادویه است و لکن این
مخصوص بهار است و در زمستان میاه فواکه جایز نیست
اگرچه در بعضی بلاد در اوایل ان کرده و هندوانه بهم رسد
واقراص طباشیر بعد از هفتم و کافوری بعد از دهم و قرص
و ورد و انزیا پس بعد از بیستم و قاعده فقیر انست که قرص
طباشیر و کافور اکثر با شربت بنفشه و نیلوفر و شیرخشت

ولعابات

ولعابات میدهد و گاه اشربه بی قرص و گاه قرص بدون شربت
موافق مقام و قرص ورد و انزبار با شربت سکنجبین بزوری و شاه
و با اشربه مذکوره و تنها نیز میدهد و سکنجبین ساده
و بزوری با شیره بادام بی قرص نیز جایز است و عرق بید و عرق
کاسنی در جمیع اغذیه داخل میکند و تفصیل اشربه از اول تا آخر
تب بدین دستور است و غذا در ایام اوایل شوربا برنج و ماش
مقشر و آش جو با شیره بادام و اسفناج و کشنیز تر و بعد از
هفتم اگر اثار انحطاط ظاهر شود با ماهی سو نو خس باشد
و عفونت ندارد و فراریج جایز باشد و اگر تزید باقی
باشد تا چهاردهم صبر کند و اگر ضعف نباشد و بعد از
بحران مذکور انحطاط نیابد تا سیم و بعد از ان هرچند
تب باشد و ضعف نباشد جایز است و لاسیما اگر بجهت
ضعف اصلا اشتها با وجود تب بعد از دهم باید
در اش بنبد از نداما نخورند و مانع عمده در دادن حیوانی
عوارض سرسام است که اکثر بعد از نهم اشتداد میکند و در
یازدهم بحران میکند و در بیست و چهارم مفارقت
میکند بهفدهم رسد و بعد از علامات ردیه علامات

محموده اید خواطر جمع شود و حمام بعد از مفارقت تب بیکروز
اکر قوت باشد والا به دو روز و اکر ضعف مانع شود تا رفع
مانع صبر کند و تراشیدن سر بعد از چهاردهم جایز است بجهه
عوارض سرسام که وصول دوا بسرعت برسد قبل از آن نیز
جایز است و رعایت توابع و لوازم متحتم و لازم است و با وجود
عدم سال و شباب احلال حد معروضات بدین تب تا مناسب
دیگر بلاد و بعد از چهاردهم اکر چیزی از نخصه میبرده باقی
نباشد جایز است علی الاحتیاط اسم و کاه باشد که حصبه اصلا
بروز نکند و تب همین ثابت و فصد بعد از بروز حصبه
اکر نکرده باشند و کوفت شدید باشد تاخیر نکنند و الا
که شدید نباشد یکدو روز تاخیر مناسبست و اکر فصد ثانی
و ثالث بود محتاج بتاخیر نیست و در جمیع مواد رعایت
قوت مریض باید کرد که اهل الامر قوت است و بسیار که از قوه
افتاد معالجه فایده ندارد و اکر سعال تابع تب باشد فصد
را باسلیق کند و الا در همه مواد فصد اکحل انسب باشد و فصد
اول در تب جمی باسلیق غلط است و موجب تاخیر کوفت شود
و در نهم بجهت عوارض سرسام فصد قیفال بالی زهر و کیت

اکر محتمل

اکر محتمل باشد و حجامت ساق اکر فصد منع نباشد انفع است
اکر کنند در دهم انسب بود چنانکه مذکور شد و مسکن بیمار
باید که معتدل بود در هر فصل بتابستان فصل و قاروره
صاحب این تب در این بلاد اکثر اشقر باشد و ناری و نارنجی
و نادر اقتم و بسیار نادر بود که احمر باشد و قبل از هفتم
کاه بود که رقیق کدر نباشد اکر چه بول کثیر در این تب کم باشد
و اکثر صافی باشد و قاروره اطفال و شیوخ رقیق شود
سیما بعد از هفتم و باشد که با وجود نضج مواد بهمان نوع
قاروره کم رنک نشود مکر آنکه هذیان و قلق کم شود رنک
بول کاهد و سبات تابع شود و معالج این تب باید که اکثر
اوقات بحمیات قانونی رجوع کند و قواعد بر شعبه را
که در اینجا مذکور است مختصر شود و آنچه کفتیم با معالجه
متفرقه جمع شود خدای تعالی حفظ کند از جمیع متطببه و اطبای
عوام و عدم اهتمام ایشان در کرفتن قاروره و قلت ضبط
اینان با حوال بیمار و ضعف حال ایشان در مباشرت مستعمله
و اغراض و علل اینجا عنت نسبت بعلیل اللهم احفظنی من هذه
بانهم اشهد من مرضاهم واحفظنی من مجاورتهم وجوده

اکثر سر کار طبیب السوق با زبان و فحش است باید که خلق طبیب
تنگ نشود و گاه هو باید که طاقت صدمات ایشان بیارد
تا در تشخیص غلط نشود که بعد از سوء تدبیر تدارک انحطاط در
نهایت اشکال و صعوبت باشد و اگر واقع شود طبیب حسب المقدور
تدارک کند و بیمار را جواب نه دهد اگرچه بمیرد

فصل

در حمی صفراوی و آن بر دو قسم باشد یکی آنکه صفرا در داخل
عروق متعفن شود و دیگر آنکه در خارج عروق متعفن
گردد و قسم اول را غب لازمه گویند و اگر مرارت در حوالی
کبد و قلب اشتداد یابد محرقه گویند و اکثر غب لازمه
منجر بمحرقه شود و بالجمله معالجه غب لازم و محرقه تفاوت
چندانی ندارد مگر در فصد که در محرقه احتیاط تمام کنند
و تا مریض احتمال آن نکند فصد نکند و بدون فصد شاید
علاج شود و حمی محرقه درین بلاد کم باشد و در غب لازمه
فصد بمهلت تا پنجم و هفتم کنند و مبالغه در اخراج نکنند
و گاه باشد که ضرور نشود اما درین بلاد متعارف است
و فایده میکند و بدون فصد بطول میکشد و تبرید دیگر
حمی خصوصاً که بمحرقه انتقال کند و زبان بعد از خضرت

سیاه شود

غب لازمه

سیاه شود ضرور تبرید مطبقه باشد و تاخیر در میاه فواکه
چندان نباید بلکه بعد از سیوم اگر محرقه باشد و پنجم اگر
لازمه باشد و اشتداد غب لازمه و محرقه بود و لکن محرقه
اندک خفائی دارد بسبب شدت مرض و اضطراب و قلق
مریض و نبض در غیر نوبه اشتداد نیز صلب و مختلف شود
اما در لازمه نوبه اشتداد تخلف نکند در ایام اوایل شربت
بارد و دواء الصداع کافی است و پس میاه فواکه با شیرخشت
و ترنجبین و فلوس بروغن بادام و نقوعات و اشربه [illegible]
مرطبه دهند و تاخیر هلیلجات تا دهم بلکه چهاردهم
انسب نماید و هلیله را با نقوع ممزوج کنند و سفوف
و حب غیر کریه میدهند مناسب مقام و آب کدوی مشوی با
شیرخشت و ترنجبین و آب هندوانه با مذکورات مفید بود
و آب کاسنی سبز اگر فصل بهار باشد اگرچه درین بلاد کاسنی
سبز در اواسط خریف تا اوایل زمستان هم میرسد
و میتوان داد اما در تابستان کاسنی خوب نیست و در آنها
سکنجبین بزوری و قرص ورد و شربت ورد مکرر یا سکنجبین
ساده و آب یخ تا برف مفید بود و اسهال صفرا کنند و سفوف

تب لثه شکند و در انحطاط غالبا تهوع اطراف عارض نشود
باید که شراب عناب با قرص زرشک کوچک بدهند
و قرص کافوری در ایام تزید روزی که مسهل بدهند و در اواخر
اگر حرارت غالب باشد و مریض محرور المزاج باشد خاصه
که در سن شباب بود و اشربه و اقراص مذکوره با شیرجات
دهند و در اوایل لعابات موافق بود و در اواخر اقتصار
شیرجات کنند و اگر سعال باشد تخم کاسنی مضر بود و تخم
خیار و کدو و کاهو دهند و عرق بید و کاسنی همچنان داخل
میکنند و عرق نیلوفر بسیار مفید بود و عمده در معالجه
این تب و سایر حمیات ضبط روز نوبه و ملاحظه روز بحران
و اوقات اربع که باعتقاد اکثر معاصرین مخصوص او راست
وحق آنست که در همه امراض رعایت آن واجب است اما غب دایره
و آن نیز بر دو قسم باشد یکی خالصه که صفرا تنها بود و در خارج
عروق تعفن یافته و ابتدا کند بلرز و سرما و مفارقت
کند بعرق و علامات مفارق غب خالص باشد و در ابتدا
معالجه هر دو بعضی نزدیک باشد و در انتها تفاوت کنند
و غیر خالصه که مرکب از صفرا و بلغم بود تب را بسیار دراز کند
وبلغم را

و بلغم را خام کند و انتظار نضج در خالصه چندان نباید
و در غیر خالصه محتاج نضج تام بود و اشربه در اوایل تب مبرد
لازمه و محرقه بود اما در خالصه سکنجبین و محرقه و در غیر
خالصه بزوری بدستور لازمه یعنی تبرید و تلطیف تمام در خالصه
لازم بود و نضج در غیر خالصه و چون تب خالصه اکثر از هفت
روز زیاده نباشد و کمتر از آن نیز باشد به مسهلات قویه
احتیاج نیفتد و در غیر خالصه تنقیه کامل به مسهلات
که مرکب از مسهل صفرا و مسهل بلغم باشد بعد از نضج تام
و بعد از آن بزوری مقوی و شربت کشوث و قرص بزوری و قرص
و قرص غافث با آب کدو مشوی و شیرجات و کافند با کشنیز
ساده و بزوری و عرق کاسنی و بید و اغذیه بدستور
مطبقه است لکن مزورات بعد از نضج چون تمر هندی
و زرشک جایز است و حیوانی بعد از هفتم اگر ضعف
باشد و الا بعد از دهم خاصه که صبر تواند کرد و چون
قوانین شرح تب علل مسفور میشود با تفصیل ایام
و اوقات را شرح داد در خاتمه که فی الحقیقه قرابادین است
ذکر خواهیم کرد تا بر معالج آسان شود **فصل** در تب بلغمی

وان بردو قسم باشد یکی انکه بلغم بداخل عروق متعفن شود
واین ونده شبیه شود و فرق بعلامات توان کرد و علامات
بین در انکه انست که بدن نداو منطارد که گویی شرف
بعروقست و بول و براز در اکثر لزج باشد و معده ضعیف
باوجود اشتهای کامل و بعد از اکل سنگین نشود بر خلاف
وقسه و نبض لین و حرارت تب ظاهر ادق و اخفی از تب
صفراوی بود و عطش کم باشد و در ابتدا اکثر بدن
متر هل و اطراف متبهج باشد و لون بدن سفید و بعد از ان
رصاصی یا هو یعنی مایل و کسل و ثقل بسیار بود **تدبیر**
نضج تام بدواء المصلح و بزوری معتدل با عرق کاسنی و گلاب
و اگر مزاج حار نباشد مذکورات با گلقند اضافه نمایند
و قرص ورد در انحطاط اضافه سکنجبین بزوری معتدل
و حار مناسب مقام و میاه فواکه مضر بود و سفوف حب و
هلیله در انتها مفید بود و رعایت قوت معده واجب
باشد با قرص مصطکی و عود در اواخر حمی و اگر اهم قوی باشد
و اشتها کامل نان جایز باشد که مصطکی و رازیانه و تخم
کرفس در ان بار کنند و افراط نکنند و حلاوه و قلیه جوجه

ومرغ بچه

و مرغ بچه و لحوم خفیفه بعد از تبرید جایز است و ایام تزیید این تب
قصیر بود و انتهاء دراز کشد و مدتی وقوف کند و انحطاط
اسان کند و اگر از توابع مذکوره مزاحمت نرسد و سبل
منحر شود الفقنه و اسهال ان منحر نشود و حموضات اصلا خوب
نباشد مگر در انحطاط ان هم سکنجبین ساده اما با گلقند
و شربت لیمو و سکنجبین به لیمو و شربت ان و قرص زرشک
و لیمو و نارنج اب لیمو در قلیه بجای قند مجوز باشد
و در ابتدا مضر بود **وقسم دوم** از تب بلغمی که در خارج عروق
بلغم تعفن یابد و این حمی را مواظبه گویند و نایبه که هر روز
نوبه کند و سرما و لرز ندارد و سرما دیر تسخن یابد و عرق
نباشد و نبض کمتر از ان و این تب نشود بر دراز کشد
و زود با تب دیگر ترکیب بپذیرد و این تب عرق مفارقت کند
و چون تدبیر نضج ندارد سعی مسهل نباشد **طریقه** انکه
بعد از دهم اگر اثار اسهال ظاهر نشود نظر کنند که نوبه
چه وقت می‌گیرد باید شام اول مسهل بوقتی مقرر دارند که تا وقت
نوبه عمل مسهل تمام شده باشد مثلا اگر حالی نیمروز
اید سحر مبادرت بمسهل کنند و اگر وقت عصر اید اول

صبح و بآن دستور قیاس کنند اگر شب آید و منضج و مسهل
دستور الثقه باشد و ادویه خاصه در خاتمه ثبت کرد
باید و بهی باش بخورد یا شیر با بادام در ابتدا و با قرابیع و لحوم
در انتها انسب از تب ربع باشد جلنار و نیلوفر و الحا از ربع
دیگر باشد و از تناول مسخنات که اندک تب زیاده شود
قصور ندارد که موجب استیصال بلغم شود فصل ربع دایر و ربع لازم
در تب سودا و یا عبارت از ربع دایر باشد و ربع
لازم که ماده سودا در داخل عروق متعفن شود و در بین
بنظر نمی رسد و ربع دایر را عوام تب سبک گویند تا ترکیب
نشود و دو روز راحت باشد بیکرد بتب آید و سرما
و لرز دارد و گاه باشد که سرما آید و لرز اندک باشد
و گاه باشد که لرز نباشد و این تب نیز بعرق مفارقت کند
و عمده در علاج آن پرهیز بود و در ابتدا منضج نفع نکند
و مسهل در این تب تاخیر دارد و تا تب رفع نکند بلکه
چهل روز و شروع بخوردن دوا نکنند بلکه در ابتدا
مقرر کنند که روز نوبه شوربا جات و مزورات خفیفه
تناول نماید و در روز دیگر اغذیه صاحب لثقه چون قرابیع

ولحوم

ولحوم خفیفه تناول نماید سیما که ربع خریفی باشد و اگر صیفی
بود بدستور عنب عمل کند ادویه و اغذیه زیرا که دوام
نکند و با اسهال و حقنه رفع شود و منضج تب ربع دوا الصلح
با گلقند و بزوری و ماء الاصول و مطبوخ افتیمون گردد
و امثال آن بود و مسهلات قویه از حبوب و ایارجات
و سفوفات و معاجین و ماء الجبن با مضافات و نقوع
شاهترج با هلیلجات و شیرخشت و فلوس و غیر ذلک
و باقی تدابیر در حمای جود باید و توسع اغذیه لازم
داند و از حموضات قطعا احتراز نماید و از روغن و مطلق
حیات اجتناب کند و در این باب مریض مساهله نکند و حمام
در این تب با حمام مرطب مفید بود که روز بعد از نوبه
استعمال کند و مکث بسیار نکند و بالجمله مرطبات مزاج و مقویات
دماغ و سایر تدابیر سوداویه بکار دارد و عمده در ازاله
ربع نقل از فصل بفصل دیگر تب باید که در حین امتزاج
فصلین خصوصا کذا زمستان بربیع امتزاج بشود مع الجمله
مجموعه معاونت نماید که تا حرارت طبیعت بعمل آید فصل
در حمیات مرکبه و از اشطر الغب گویند و آن نیز خالص و غیر

در حمیات مرکبه

خالص صفرا شد و این بدان توان دانست که اول طریق ترکیب
تب بیان شود بدانکه ترکیب تب ها ردو غب باشد یکی لازم
و دیگری دایر و از غب لازم و مواظبه و از نوردبع و از غب
دایر با مواظبه و از غب منفکه و دایره با ربع دایره و مواظبه و ربع
که مجموع شش قسم باشد و با استقرا زیاده از این یافته اند
و شطر الغب خالص آنست که غب دایر با مواظبه ترکیب یابد
چنانکه یکروز نوبه تب بلغمی باشد و روز دیگر نوبه تب
صفراوی بود و یا انتشار غیر خالص باشد زیرا که نوبه مشوش
شود و ضابطه در تب ها ایام و ساعات ندارد **فصل سوم در**
حمی مرکب علی الاطلاق آنکه در منضج و مسهل ادویه بجهت
انضاج و تلیین ترکیب کنند بنحوی که شامل انضاج
هر دو خلط باشد اگر روزی بدهد بروز بارده و حاره
با هم ممزوج کنند و کافتند با سکنجبین ساده یکی بجهت بلغم دیگر
بجهت صفرا مفید بود و اگر هلیله دهند منضج و مسهل خوب است
و کابلی نافع بلغم و سیاه مخرج سودا و کذلک اقراص که در صفراوی
و بلغمی مذکور کنند مثلا قرص کل با قرص کافور و طباشیر یاد
کنند و بروزی معتدل و کشوث با ریوند یا یک شربت

از اشربه

از اشربه مثنا صفراوی با قرص از اقراص بلغمی چون قرص جافث
و قرص و رد یکبار بدهد و بالجمله دوا جامع النفع بکار دارد
و چون یکی از دو تب اختلاط پذیرد و یکی دیگر تنها یا فوق
باشد اهتمام ایشان مترند و مشتهی لازم باشند و رعایت
سخطه نکنند و اغذیه مرکب از اغذیه صفراویه و بلغمیه
دهد و علاج غب غیر خالصه با شطر الغب چندان تفاوت
ندارد و در حالت نیابت بمساوات عمل کنند و از توابع مثل
سعال و ترهل و صداع و غیر ذلک غافل نشود و رعایت
توابع و لوازم واجب دانند و اگر حمی ترکیبیه با خلطیه ترکیب
شود اغذیه ایشان دفع کنند که خلط چندان ضرر نرساند
و در ترکیب دو ربع خلاف است بعضی گفته اند که ترکیب ربع
با غب لازم جایز است و ترک دو ربع نباشد اما صحیح عکس
آن است و ربع مرکب بسیار است و عوام ربع معکوس گویند
که دو روز تب کند و یک روز مهلت دهد و اگر در اواخر
ربع مرکب شود از قلت ماده و باقی اقسام مرکب اگر تتبع
کنند زیاده از آنها ممکن است بنابرین بعضی اطبا حمیات
مختلطه ذکر کرده اند بعضی گویند مراد اختلاط اخلاط

دق عضوی

باشد و بعضی از اقسام دق مرکب شمرده اند والله اعلم **فصل**
در دق عضوی و آن دق باشد و اکر اشتعالی باشد که از روح
وخلطی باعضا انتقال شود ومعرفت آن در اوایل اشکال
دارد ومعالجه آسان و در آخرها برعکس **وعلاج** و معالجه این
تب قبل از ذبول حفظ قوت است و حمایت حرارت و رطوبت
غریزی از اشربه واطعمه و تدبیر مسکن و تقویت قلب و دماغ
ومعده باشیا مناسبه بمزاج وقرص کافوری ومفرح بارد
وماء الشعیر سادج و مبزر ولبن اتان و نبات و ابزن
موافق وتدهین بروغن بنفشه کدو و بنفشه بادام و نطول
بالبان مذکوره و بلبن ماعز و بقری نیز جایز است و من
امزجه از ادویه و اغذیه و فواکه و مشمومات بارده
واهتمام ایشان بترطیب زیاده از تبرید باشد و تخم خرفه
مانند مفید بود و در شب از روز بعضی اوقات باید اشربه
و فواکه و اغذیه مناسبه متصل کنند حفظا من حیث
الکیفیة والکمیة بوجه مناسب دهد و حیله در تنویم
واحتیاط نکند که خواب مرطب قوی است و در تفریح نهایت
اهتمام کنند و شراب استحاره دهد و سایر تدابیر که موضع

خود نکند

خود مذکور میشود بکار دارد اما چون ذبول دریافت
تدبیر و تصرف طبیب فایده نکند و بجهت تسهیل امر معاود
بدهد سایر مذکوره کند از اقراص و البان و غیر ذلک و عصار
رقیق در اینجا معقول باشد بل مشروع اگر طبیب باشد بلکه
شراب درین مقام حلال شود و این حقیر در ایام طبابت
یزد یکی از اکابر زادکان سادات مشاهیر را که چند طبیب
تشخیص دق کرده بودند بشراب علاج کرد و موجب شهرت
فقیر شد و از غرایب احوال که در یزد واقع شده آنکه
یکی از زنان را بیماری داشت و اطبا تشخیص غلط کرده
بودند و فقیر دق یافته بود و اوایل معالجه فقیر بود
استخاره باسم دو طبیب شد یکی و تنگی خوب بنود و باسم
ضعیف استخاره شد این بیت امد که اول صفحه نوشته
بود منهما اتبعه و آن دو طبیب بیمار را بفقیر گذاشتند
وفقیر باقراص و لبن اتان معالجه کرد و این معالجه قبل از آنکه
سید زاده بود و سبب مرض او بود اطبا متفق بودند
در دق و سقی البان و غیرها شده بود لهذا شراب
نادیدن استخاره و بیمعقوق دیگر که اهم از سادات

بود و یکی از فضلا استخاره نمود این آیه آمد اول صفحه
فأعينوني بقوة اجعل و آن نیز شرب نمود و بهتر شد
و چون حمی دقیقه در یزد بسیار است و کمتر این تجربه کرده به
از این دستوری نیست و در اصفهان که این ضعیف در مطب
سوق معالجه میکند و از امرا و نسوان گرفتاران و موکه
بند و عهد نموده لکن شرف از عبادت و خدمت
حضرات عالیات علماء سلمهم الله و وفقهم یافته
از ملازمت ایشان و سایر مخادیم طلبه مدارس محروم
نیست و توفیق خدمت ایشان اکثر اوقات حاصل میگردد
و این وضع کمال شکر و سپاس دارد و عبادت فقرا شرف
خود میداند و بشرحی که در مقدمه بجهت سلوک طبیب
مسطور شد دقیقه از احتیاط فرو گذاشت نمیکند
و این عطیه را فوز عظیم میشمارد امید که عاقبت جمیع
دوستان اهل درد بخیر باشد بجمله که عاقبت فقیر و جمیع با
سلک فقر و انزوا روزی گردد و از وحشت یوم دهم و ابرام
منویه نشان دور و صحتی باشد والسلام **خاتمه**
در دستور چوب چینی و جلاب و فقرا باید بترتیب علاج اول

خاتمه

قرابادین

قرابادین اهم نمود بهذا مقدم داشت و فقیر مجموعه از تجربات
استاد و کان استادی مجد الدین حسن الجیلانی الشهیر
بحکیم تاجا و مولیه مرحوم در بلده طیبه همدان بعد قباله
مقبره شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا منزل داشت و فقیر
در اوایل سن سفر هند و هندوستان کرده بخدمت نواب
اصفهان طهرانی رسید و نواب مرحوم فقیر را از نزدیکی
خطاب داده و مکرر فقیر را تکلیف مدارسه علمی نمود و
در خدمت اطبا رحمهم الله که ملازم نواب مرحوم بودند
درس طب خواند و بعد از سفر حج در اصفهان کتابها
موجز در خدمت حکیم عماد ابن میرزا محمد خویش حکیم باشی صح
خواند و بعد از زیارت عتبات که وارد همدان شد
بخدمت حکیم تاجا رسید و قانون در مدرس شاد
الیه مرحوم گذرانید و اجازه گرفته روانه یزد شد
و مدت نه سال در یزد طبیب بود و دوازده سال شد
تا حال التحریر که در اصفهان معالجه و مدارست اشتغال
مینماید و خدمت اطبا بسیار کرده و دستور ایشان دیده
آنچه بتجربه رسیده بود در اوراق مندرج میسازد بتفصیل

خداوند جل شانه و چون طبیب کامل محمد بن زکریا رازی
قرابادین بترتیب علل نوشته و اول امراض خاصه ذکر کرده
ابتدا بآن نموده میاید فصل در ادویه صداع حار الا
طلیه صندل سرخ صندل سفید کل ارمنی شیاف امیثا
بوشن درنبیج با آب کشنیز تر آب کاهو نوعی دیگر صندل کافور
کل ارمنی سرکه عرق کاسنی کلاب اضماد بنفشه کل خطمی
سفید پوست خشخاش ارد جو با سفیده تخم مرغ لعاب بذر قطونا
نوعی دیگر برگ خشخاش و بوستان و خطمی ارد جو کاهو انیسون
زعفران با سرکه و کلاب بسرشند نطول سرد روغن کل
سرخ سرکه آب خیار عرق کاسنی الاقراص قرص بنفشه صفت
آن بنفشه خشک ده درم تربد محکوک پنج درم رب
السوس یکدرم محموده مشوی یکدرم کثیرا سفید نیم درم
مصطکی ربع درم کوفته با عرق کاسنی سرشته قرص
کنند شربتی از یکدرم تا دو درم الاشربه شراب نیلوفر
صفت آن کل نیلوفر ده درم با یک رطل آب جوشانیده
صاف نموده با پنجاه مثقال قند سفید بقوام آرند شربتی
از سه مثقال تا پنج مثقال سکنجبین ساده ساختن آب بذر و...

نیلوفر

نیلوفر است شربت سکنجبین ساده صفت آن معروف شربت لیمو
صفت آن بطریق سکنجبین ساده ابزن برگ بید برگ عنب الثعلب
کل خطمی ارد جو از هر یک قدری بهم جوشانیده اطراف بدان
بشویند فی الصداع البارد الاضمده فرفیون مرمکی از هر یک دو
مثقال جند بیدستر نصف مثقال افیون زعفران
از هر یک یک قیراط با مرزنجوش سرشته ضماد کنند
کماد نخاله ملح رماد حطب الکرم گرم کرده در کیسه
به بندند نطول گرم اکلیل الملک بابونه صعتر مرزنجوش
تمام از هر یک یکمن جوشانیده بر سر بریزند حب نافع پوست هلیله
هلیله سیاه تربد محکوک از هر یک نیم مثقال حنظل مصطکی
مقل از هر یک انگی اجزا را کوفته با کلاب حب کنند و این یک
شربت بود با آب گرم بدهند سفوف نافع پوست هلیله زرد
پنج مثقال پوست هلیله کابلی سه مثقال ریوند چینی دو مثقال
تربد محکوک یک مثقال کثیرا سفید نیم مثقال کل سرخ دو مثقال
کوفته شربتی دو مثقال با آب گرم بدهند مرهم مثلث
که بجهت صداع بارد و شقیقه و بیضه بر صدغین بالکلّیه
و آب کشنیز تر مالند صفت آن افیون مرمکی کافور الاورن

از هریک پنج دانک انزروت یکمثقال گل ارمنی دو مثقال زعفران
نیم دانک کنند بزر البنج لفاح دانک از هریک یکمثقال کوفته
با شیره تخم کاهو و گلاب بشکل مثلث قرص سازند شربت خشخاش
صفت آن خشخاش درسته پاک کرده بیست عدد در آب باران
یا آب نهر جوشانند صاف نموده با یکصد مثقال قند سفید
بقوام آرند شربتی از دو مثقال تا سه مثقال شربت اسطوخودوس
صفت آن اسطوخودوس پرسیاوشان از هریک ده مثقال
فاوانیا اصل السوس گاوزبان رازیانه تخم کرفس تخم خطمی
از هریک پنج مثقال سپستان مویز منقی از هریک سی دانه
بنفشه گل سرخ از هریک هفت مثقال جوشانند با یکصد
مثقال قند سفید بقوام آرند شربتی از سه مثقال تا پنج مثقال
فی البیضه سعوطنا نفع افیون کافور بزر البنج بالسویه
کوفته با گلاب سرشته بمقدار عدس حب کنند و نزد حاجت
یکی از آن در روغن بنفشه بادام حل کرده در بینی چکانند
اسطمخیقون ایارج فیقرا هفت مثقال پوست هلیله زرد قشمیون
بسفایج از هریک سه مثقال و نیم شحم حنظل و حب النیل سنا
مکی محموده مشوی از هریک دو مثقال مقل یکمثقال با آب

بادیان

بادیان حب ساخته شربتی دو مثقال شقیقه بزر البنج تخم
کاهو ماش گل سرخ صندل لبن فوفل تخم لفاح افیون زعفران
انزروت صمغ عربی بالسویه در سرکه و گلاب سرشته
بر کاغذ سور بطوخ کرده بر شقیقه بچسبانند و قطعه
اسرب بر بالای آن گذاشته محکم به بندند قطور چند
بید ستر فرفیون سعتر سایله افیون فلفل سداب خردل
بوزنه بالسویه قرص ساخته در روغن بنفشه حل کرده
در گوش از جانب لعوتا وجع چکانند و اگر خواهد قرص را
بشراب در شقیقه طلا کنند حب تغیابا صبر زرد مصطکی
افسنتین از هریک نیم مثقال شحم حنظل سقمونیا مشوی
مصطکی از هریک یکدانک و نیم کوفته با آب حب سازند
این یک شربت است حب الذهب منقی دماغ است صبر
دو مثقال پوست هلیله زرد نیم مثقال گل سرخ چهار
دانک مصطکی کتیرا زعفران سقمونیا از هریک دانک و
نیم کوفته حب سازند این دو شربت حب شیار صبر زرد
یکمثقال پوست هلیله زرد گل سرخ تربد سفید مصطکی
از هریک دو دانک با آب حب سازند این یک شربت است

حب اسطمخیقون صبر زرد یکمثقال پوست هلیله زرد افتیمون
بسفایج از هر یک نیم مثقال و شحم حنظل سقمونیا سنا مکی مقل
از هر یک دو دانگ حب النیل دانگی حب کنند و این دو شربت
باشد **حب بنفشه** بنفشه خشک دو درم تربد یکدرم رب
السوس پوست هلیله زرد انیسون از هر یک نیم درم سقمونیا
نیم دانگ حب سازند و این یک شربت است **حب ایارج** ایارج فیقرا
یکمثقال و نیم پوست هلیله زرد تربد غاریقون شحم حنظل
از هر یک نیم مثقال مصطکی انیسون حب النیل از هر یک
دانگی حب سازند و این دو شربت است **ایارج لوغاذیا للسوداء**
ایارج فیقرا صفت آن دارچینی سلیخه سنبل الطیب عود
بلسان حب بلسان زعفران اسارون مصطکی از هر یک
یکمثقال صبر سقوطری دو وزن ادویه **اطریفل صغیر**
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست هلیله امله
بنفشه از هر یک ده مثقال کوفته با روغن بادام بیست مثقال
چرب نموده با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند
ماء الجبن بگیرند بر شرح و به بندند و کشنیز تر و اسفناج
و کاهو و شاهتره سبز بدهند و هر وقت عصر شیر آن

دوشیده

دوشیده مقدار دو رطل و نیم در دیگ سنگ یا مس تازه
قلعی کرده با آتش نرم بجوشانند و بچوب انجیر تر که پوست
آن تراشیده باشد و سر چوب بشکنند و در میان
شیر میزده باشند تا کیفیت چوب در شیر پخته شود
و چون ثلثی از شیر بتحلیل رود دیگ فرو گیرند و بیست
مثقال سکنجبین حاذق الحموضه در آن ریخته در کرباس
سفید کرده آب آن بچکانند علی الصباح آب آن چکیده
را در دیگ کرده جوشانند که کف بگیرند و شصت مثقال
از آب با پنج مثقال شربت افتیمون و نیم مثقال سفوف
ذخیره و یکدانگ و نیم لاجورد مغسول ممزوج کرده بسه
جرعه که فاصله میان هر جرعه یک ساعت و نیم نجومی
باشد بنوشد و هر سه روز یکمرتبه بجای سفوف ذخیره
سفوف مسهل ممزوج کنند و در آن روز که لاجورد بدهند
و بیست روز ماء الجبن بخورد **شربت افتیمون** صفت آن دارزیانه
تخم کاسنی تخم کرفس افسنتین از هر یک پنج مثقال حب القلقل
مقشر ده مثقال پوست بیخ کاسنی پوست بیخ دارزیانه افتیمون
از هر یک هفت مثقال اسطوخودوس بسفایج از هر یک

دو مثقال انا سرکه سفید ربع رطل قند سفید یک رطل بقوام
آرند و انیسون در کتان بسته با سایر ادویه بجوشانند ×
سفوف خنزیره افتیمون سه مثقال نمک هندی نیم مثقال پوست
هلیله زرد یک مثقال و نیم مصطکی انیسون کثیرا سفید
از هر یک دانگی کوفته سفوف سازند سفوف منضج صفت آن
سقمونیا مشوی غاریقون از هر یک دانگی و نیم تربد مجوف
نیم مثقال ریوند چینی یک مثقال پوست هلیله زرد نیم مثقال کثیرا
سفید دانگی ماء الشعیر ساذج جو مقشر مقداری یک رطل با شش
رطل آب با آتش نرم بجوشانند تا نصف آید ماء الشعیر مزورد
طبیخ آن بطریق مذکور است با زیاده کشنیز خشک صعتر تخم کرفس
از هر یک پنج مثقال در سبوی رکیسه کرده در دیگ اندازند
للسبات نطول نمام سداب بابونج حاشا برنجاسف
صعتر عاقرقرحا وج شونیز جوشانیده با آن نطول کنند
و ثفل آن ضماد کنند نشوق روغن بابونه روغن سداب
روغن قسط طلاء فرفیون جندبیدستر عاقرقرحا بسرکه
و گلاب نطوس جندبیدستر فلفل ابیض کندس
سهر [illegible] که صفت آن در صداع بارد مذکور شد روغن تخم کاهو

کاهو

کاهو صفت آن بگیرند تخم کاهو و بکوبند و اندک آب نمک
بر آن بپاشند تا بمالند تا روغن آید مرهم نافع بگیرند تخم
کاهو و تخم خشخاش سیاه و سفید و فودری سرخ از هر یک
سه مثقال مغز تخم خیار تخم کدو از هر یک دو مثقال صمغ
عربی نشاسته از هر یک یک مثقال افیون دانگی جندبیدستر
نیم دانگ کوفته با آب کشنیز تر سرشته حب سازند شربتی
از یک دانگ و نیم تا نیم مثقال بدهند للسبات مع بلغم
کندر دو مثقال سعد مصطکی از هر یک سه مثقال زنجبیل
دو مثقال تربد ربع مثقال زعفران یک مثقال مغز بادام
مقشر سه مثقال سنا مکی پنج مثقال گل سرخ دو مثقال
کوفته بیخته با یکوزن ادویه قند و دو وزن عسل
صاف معجون سازند للمالیخولیا البلغمی صفت آن در دوار
مذکور شد مطبوخ افتیمون صفت آن سنا مکی چهار مثقال
گل سرخ دو مثقال و نیم افتیمون در کتان بسته پوست
هلیله زرد هلیله سیاه از هر یک پنج مثقال بسفایج
اصل السوس رازیانه از هر یک دو مثقال اسطوخودوس
برسیاوشان شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بنفشه

نیلوفر از هر یک دو مثقال و دو دانک مویز منقی بیست دانه
از هر یک سی عدد در سه رطل آب بجوشانند صاف نموده
کلقند آفتابی هفت مثقال مغز خیار چنبر پنج از هر یک
ده مثقال روغن بادام یک مثقال **دهن اللبوب الحاره**
مغز فندق مغز بادام مغز پسته کنجد مقشر مغز جلغوزه مغز
گردکان مغز تخم کدو همه را کوفته روغن بگیرند **دهن اللبوب**
البارد مغز تخم کدو خیار تخم خیار زه تخم خشخاش تخم کاهو
مغز بادام کنجد مقشر بدستور عمل آرند **ماء الاصول**
صفت آن پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک
هفت مثقال پوست بیخ کبر پنج مثقال حب البلسان اذخر مکی
اسارون رازیانه انیسون از هر یک سه مثقال خطمی
ماء عود بلسان تودریان از هر یک یک مثقال مویز منقی
پنجاه دانه اجزا را بجوشانند با قند سفید یک رطل بقوام
آرند شربتی از چهار مثقال تا هفت مثقال با عرق شاهتره
بدهند **للصرع معجون نجاح** صفت آن هلیله سیاه پوست هلیله
کابلی آمله مقشر افتیمون از هر یک هفت مثقال بسفایج
اسطوخودوس از هر یک سه مثقال و نیم غاریقون سقمونیا

مشوی

مشوی دو مثقال لاجورد مغسول یک مثقال و نیم اجزا را
کوفته با سه برابر عسل بقوام آرند شربتی از سه مثقال تا پنج مثقال
حب توتیا صفت آن در شقیقه مذکور شد **حب ایارج**
که مذکور شد و صفت ایارج فیقرا نیز در دوار مذکور شد
حب حب اصطمخیقون ماء الاصول که مذکور شد
حب نفخ عود الصلیب سحوق با الکحل **للسکته نفوخ** مویز
خردل زنجبیل عاقرقرحا فلفل سفید و اسود دار فلفل
بوره مرزنجوش برسا اجزا مساوی نیم کوفته بجوشانند
صاف نموده با عسل یا سکنجبین عصلی دو سه مثقال غرغره
کنند **بلادر کبیر** زنجبیل عاقرقرحا حب السوداء قسط فلفل
وج از هر یک ده مثقال سراب جلیت خطیانا ونا ونه
طو بالحب الغار حب پید بسر شیطرج خردل از هر یک پنج
مثقال عسل عاور هفت مثقال روغن بادام بیست مثقال
عسل مصفی سوزن ادویه شربتی از نیم درم تا یک مثقال
و نیم **للفالج** بلادر که مذکور شد **بلادری صغیر** هلیله سیاه انکراز
هر یک بیست مثقال کندر زرنباد زنجبیل فلفل عسل بلادر
از هر یک هفت مثقال عسل سوزن ادویه شربتی از یک مثقال

تا دو مثقال **حب ایارج** فیقرا ده مثقال شحم حنظل سنا
مکی قنطوریون مامیزهرج از هر یک پنج مثقال فربیون دو
مثقال و هم چند سه ستر زنجبیل حلتیت سکبینج و شیر شبرم
خربق فلفل از هر یک یک مثقال با آب شراب حب سازند شربتی
از یک مثقال تا دو مثقال **عشبه** صفت آن بگیرند عشبه مغربی
شش مثقال و هر روز ده مثقال از آن با یک رطل گلاب
و یک رطل عرق بید مشک و یک رطل عرق بید بجوشانند تا بنصف
آید وقت صبح شش مثقال از آن صاف کرده و شام سه مثقال
تا دو سه مثقال نبات سفید بنوشند تا شش روز تمام
بشود و پرهیز باید نمود پرهیز چوب چینی است که در موضع
خود مذکور خواهد شد **معوط** چند سه ستر کندش خربق سفید
فلفل جلبهنگ شحم حنظل بوره فربیون نطرون کاو خشک
که به لعاب اسپغول کوفته با گلاب شیاف سازند وقت حاجت
با آب مرزنجوش بکار دارند **روغن قسط** صفت آن قسط بحری
فلفل عاقرقرحا فربیون چند سه ستر حب الغار از هر یک
ده مثقال در شراب سه رطل بخیسانند و با پنج رطل روغن
کنجد بمالند **لقوه طلاء** صبر یک جزء زعفران گلاب

حب

حب اصطمخیقون بلادری صغیر قسط **روغن درخشی**
صفت آن دارچینی یک رطل در آب دو رطل روغن کنجد سه رطل
بجوشانند تا آب برود روغن بماند **ایارج لوغاذیا** شحم
حنظل بخور مریم بصل الفار بریان کرده غاریقون سقمونیا
خربق سیاه اشق اسقوردیون از هر یک چهار درم و نیم درم
افتیمون کمادریوس مقل صبر از هر یک سه درم حاشا هوفاریقون
سازج فراسیون جعده سلیخه فلفل سیاه و سفید
دارفلفل زعفران دارچینی نفاع حاما و شیر سکبینج
جندبیدستر مرزنگوش فطراسالیون زراوند طویل عصاره
افسنتین فربیون سنبل الطیب حماما زنجبیل از هر یک
یک درم و نیم عسل مصفی دو برابر شربتی دو مثقال تا چهار
درم **لابن زهر دواء کرمی** انزروت چهار مثقال جو
مقشر هر دانه از هر یک بیست دانه با آب در شیشه کرده
بر روی آتش بگذارند تا حل شود نیم گرم در زمستان
و سرد در تابستان در چشم چکانند **اشیاف ابیض**
قلعی ده مثقال انزروت سه مثقال صمغ عربی کثیرا نشاسته
از هر یک نیم مثقال شیاف سازند **و دواء ابیض** انزروت پرورده

ده مثقال نشاسته دو مثقال افیون دانکی کافور نیم دانک
صلایه کند پروردنا انزروت در شیر خر یا شیر دختر شبان
روزد و زرور صفیر انزروت مربا به مثقال صبر زرد دو مثقال
زعفران خضض مکی از هر یک یکمثقال و نیم مر مکی یکمثقال
صلایه کند عفروح شیاف ابیض قلیمیا ذهبی مغسول توتیا کرمانی
مغسول اسفیداج اعدکند از هر یک دو مثقال مر مکی
انزروت از هر یک یکمثقال و نیم دم الاخوین صبر زرد
افیون از هر یک یکدرم شیاف سازند شیاف کندر
اشق انزروت از هر یک نیم درم کندر ده درم زعفران
دو درم کوفته بلعاب حلبه سرشته شیاف سازند المجرب
ربا نور سماق را یکرطل با چهار رطل آب بجوشانند چون نصف
کند پس در دیک کرده بجوشانند تا بقوام آید با میل در چشم
کشند شیاف سماق رب انور دو جزو نشاسته یکجزو صمغ
عربی نیم جزو هم سرشته شیاف سازند شیاف نحاس شادنج مغسول
قلقطار محرق از هر یک یکمثقال دو سنجه مر صافی زعفران
فلفل سفید از هر یک نیم درم با آب سراب شیاف کنند الاحمر
توتیا کرمانی مغسول یکدرم هلیله زرد مسحوق صبر زرد

از هریک

اکبر

از هر یک دو درم فلفل سفید دار فلفل از هر یک نیم درم
کحل سازند السبیل و بطرو ماسلیقون زبد البحر قلقطار قلیمیا فضه از هر یک
ده مثقال نحاس محرق پنج درم ملح اندرانی اسفیداج رصاصی
فلفل سیاه دار فلفل سنبل الطیب توتیا هندی از هر یک
دو درم قرنفل اشنه نمک ترکی از هر یک دو مثقال صبر
زرد سه مثقال مر صافی مامیران چینی عروق نوشادر از
هر یک یکمثقال و نیم پوست هلیله زرد چهار مثقال ملح
عجین نمک طعام یکمثقال شیاف ماشیا دو مثقال و نیم
نمک هندی نیم درم صلایه کنند و در بعضی نسخ شک دانکی
و فقیر داخل نمیکند روشنایا نحاس محرق شادنج مغسول
از هر یک پنج درم فلفل دار فلفل شحم حنظل زعفران از هر یک
نیم درم زنجار صبر بورق قلیمیا فضه از هر یک یکدرم صلایه
کند بنیادبر سنجرف دو سنجه زرنیخ احمر شکر طبرزد از هر
یکمثقال مر زعفران عروق از هر یک ربع درم اشق کندر
از هر یک یکدرم بلعاب حلبه شیاف سازند شیاف للعرب
صبر کندر از هر یک یکدرم انزروت دم الاخوین حلبنا از هر
شبیانی از هر یک نیم درم زنجار ربع درم با آب بادیانه

بسرشند شیاف مرارات مشرک زهره کلنک زهره باز زهره کبک
زهره باشه زهره بزهمه خشک کرده از هر یک دو درم شحم
حنظل سکبینج فرفیون از هر یک یکدرم با آب بادیان شیاف
کنند ذرور ذاریح مشرک دم الاخوین انزروت مر با صمغ
عربی نبات سفید با اسوده صلایه کنند عوام چهار داروی
گویند شیافه بایغنار مشهور گا بزرقطونا چشم مقشر صلایه
کرده با آب باران بسرشند وبشکل فلفل شیاف سازند
دینج شیاف اسود گویند مشرک است اثمد نحاس سوخته
هندی از هر یک یکدرم ونیم اقلیمیا نقره دو درم اشق
سکبینج دار فلفل از هر یک نیم درم بگلاب بسرشند نخاع
سفید مغلی صمغ عربی از هر یک یکجزو زنجار مثل الجمیع با
سرآب شیاف کنند حب قوقایا صبر زرد عصاره افسنتین
از هر یک نیم مثقال شحم حنظل سقمونیا مشوی مصطکی
از هر یک دانک ونیم کوفته با آب حب سازند این یک
شربت است حب الذهب صبر دو مثقال پوست هلیله زرد
نیم مثقال گل سرخ چهار دانک مصطکی کثیرا زعفران
سقمونیا از هر یک دانک ونیم کوفته حب سازند واین

دو شربت

دو شربت است حب شیار صبر زرد یکمثقال پوست هلیله زرد
گل سرخ زبد البحر مصطکی از هر یک دو دانک با آب حب سازند
این یکشربت است حب اصطمخیقون صبر زرد یکمثقال پوست هلیله
زرد افتیمون بسفایج از هر یک نیم مثقال شحم حنظل سقمونیا
سنا مکی مقل از هر یک دو دانک حب النیل دانکی حب کنند
واین دو شربت باشد حب بنفشه مقشر خشک دو درم
تربد یکدرم رب السوس پوست هلیله زرد انیسون از هر یک
نیم درم سقمونیا نیم دانک حب سازند واین یکشربت است
حب ایارج ایارج فیقرا یکمثقال ونیم پوست هلیله زرد
تربد غاریقون شحم حنظل از هر یک نیم مثقال مصطکی انیسون
حب النیل از هر یک دانکی حب سازند واین دو شربت است
ضماد للوجع الشدید فی العین کشنیز تر اکلیل الملک
برگ کتان زعفران کوفته با آب هم بسرشند طلاء
که منع نزله کند صبر اقاقیا ماشیا حضض گل ارمنی صمغ
عربی اسفید تخم مرغ سرشته بر جبهه نهند الادویة الاذن
للوجع قطور آب برگ خرفه آب تراشه کدو روغن گل سفید
تخم مرغ باید که تقطیه کنند و مکرر بچکانند ایضا قنجار

با روغن گل جوشیده طلا که بر حوالی گوش عالیه الصندلین
گلاب کشنیز تر آب کاهو کافور ایضا کافور روغن گل ایضا
افیون روغن بنفشه ایضا روغن گل سرکه آب غوره روغن
کنجد در شیشه کرده بسیار بشکرده بچکانند ایضا روغن گل
شیر دختران آب سکر ایضا کنند شراب روغن بادام تلخ
آب تربچه آخر مرکب بول البقر آخر شیاف اسپ بلین خاریه
ضماد بر حوالی گوش نهند پیه بط پیه مرغ بشکل بز للقرش
هر بد النجیر خشک بهم کوفته آخر چند بیدستر روغن
شبت آخر خربق سفید چند بیدستر نطرون سکبینج
جزو با سرکه استعمال کنند للقروح انزروت صبر زبد البحر
بوره دم الاخوین کنند مرکبی زنجار خبث الحدید بالسویه
با سرکه بعد از آنکه بماء العسل تنظیف قرحه کرده باشند
قطور کنند مرهم ابیض سفیداب قلعی برنج سفیده موم
سفید روغن گل بالسویه مرهم سازند لثقل السمع شام
از شحم حنظل بوره چند بیدستر زراوند کرده عصاره فستین
قسط انهبک بکحر و فرفیون ربع جزو فی زهره گاو سرشته
ساخته بچکانند طلا نافع للوجع الحار فی البدنه والاوجاع

المفاصل

المفاصل واکثر الوجع الحار فی ای عضو کان صفت آن فوفل
صندل سرخ صندل سفید ماشا گل ارمنی سفیداب
قلعی حضض مکی مرداسنگ قیمولیا اقاقیا کوفته با بکاینج
سرشته بشکل مهره نرد بسازند و اختلاف اشکال الفرص
و حبوب و شیاف و حمول بجهت امتیاز است که مشتبه
نشوند ادویه للانفجار فتیلون کنند بصر جلنار قلقطار غبار آسیا
جبن رماد القراطیس عفص لحضض ضماد بر جبهه حضض
مکی چهار مثقال عدس مقشر گل سرخ ما زو سبز از هر یک
دو مثقال و نیم پوست انار ترش یک مثقال و نیم از هم با سفید
بسرشند نفوخ شب یمانی آسا سته بالسویه با نبوبه
بدمند فتیله محرب خانه عنکبوت بمرکب صمغ آلوده
بغبار رحی غلطانیده للقروح مرهم ابیض که در قروح اذن
مذکور شد لفقدان الشم شونیز از هم کلان شحم حنظل خربق
سیاه بالسویه کوفته ببول شتر اعرابی سرشته شافه مقل
عدسی ساخته در آفتاب خشک کرده بروغن مرزنجوش
استعمال کنند لثآلیل الانف مرهم مکی شد جنی قلقطار پوست
انار نسرین قصب الذریره قرنفل بشراب سرشته فتیله

کنند للتلیج الاسنان که حفظ دندان کند صندل سفید زرو
ورد بادک سعد عذبه طراثیث حب البلوط تخم کل سرخ
شب یمانی سماق جلنار حب الاس عفص اخضر فوفل طباشیر
بالسویه اخر که دندان متحرک را ساکن کند زراوند کوکوسنه
مقشر دم الاخوین شاخ کوزن سوخته انزروت صمغ
عربی بالسویه للوجع مضمضه باماورد کافور اخر برگ
چنار عذبه بسرکه بپخته اخر ایارج فیقرا با پشنه وبما
العسل مضمضه کند اخر بیخ کبر حب الغار در سرکه بپزند وبها
مضمضه کند اخر خراطین در روغن سوسن بپخته اخر
سرکه با نمک مضمضه کند ادویه الم اللثه البحر که از قبل لثه
بود مضمضه ورد عذبه جلنار عفص عاقرقرحا بسرکه
وگلاب جوشیده لحاتک که در دهن گیرند سنبل قرنفل
قرنفل بادرشک کبابه بسباسه فوفل سعد از هر یک
یکدرم قاقله جوز بوا مشک از هر یک نیم درم کوفته با بیخ
وگلاب وصمغ عربی حب سازند للاکله فی الفم قرص زرنیخ
زرنیخ احمر واصفر نوره حیه عفص از هر یک ده مثقال
زنجار قلقطار از هر یک پنجدرم اقاقیا جلنار از هر یک سه درم

کوفته

کوفته با سرکه سرشته در آفتاب یکهفته بگذارند پس صلایه
کرده با آب قرص کنند وبر رو منضاحی یکدانک تا نیم دانک
لثه وحوالی فم بدان دلک کنند پس قدری بعد روغن گل نیم
گرم در دهن نگاهدارد للقلاع بزر الورد طباشیر کثیرا
عدس مقشر تخم خرفه کثیرا نشاسته سماق از هر یک
نیم درم عاقرقرحا کافور از هر یک دانکی قند سفید بوزن
ادویه صلایه دلک کنند وبسرکه وگلاب دروغن گل
دهان بشویند واین عمل بعد از حجامت کنند للضفدع
وهی الغده التی یحدث تحت اللسان ونوشادر عفص ملح
عجین حل کوفته بهم سرشته زیر زبان گذارد ادویه الخناق
الحارمه قد ذکر فی الاستسقاء مشروحا الباردا الصعب منه
حب فوفایا یکدو مرتبه بهند عرعر لذلک سکنجبین
عنصلی ماء العسل بکامه مغرغره ومجموعه فلافیون
لنخوان بجهه آکله فم وبجهت نخم ناصور واکثر قروح
عفنه مفید است صفت آن اقاقیا دوازده درم زرنیخ
احمر واصفر از هر یک شش درم مرمکی چهار درم نوره
حیه پنجدرم شب یمانی هشت درم کوفته قرص سازند

و در وقت حاجت با روغن گل سرشته مرهم کنند **سونجان**
بدل فلافیون است صفت آن شب قلقطار از هر یک جزو
قلقدیس نمک سوخته نوشادر از هر یک نصف جزو عفص
قرطاس سوخته نوره خیه از هر یک یک جزو نیم زعفران سوخته
کندر لکهنا از هر یک ثلثان جزو همه را نوکوفته با سرکه
قرص سازند و این بر دو طریق استعمال شود بجهت زخم اگر
خواهند که مرهم کنند با روغن گل مرهم کنند و اگر خواهند
بجهت آکله فم بکار برند باید که با آب گشنیز تحلیل کرده
مضمضه کنند و اگر طفل باشد قرص مذکور کوفته بسایند
و دلک کنند و بهتر آنست بیشتر شاهد شوید **ادویه صدر شربت زوفا**
سعال را نافع بود صفت آن عناب سی دانه سپستان پنجاه
دانه انجیر خشک پانزده عدد مقشر بیخ حلیمو نیلوفر خطمی
گاوزبان از هر یک دو مثقال زوفا پرسیاوشان
از هر یک پنج مثقال اصل السوس تخم خطمی از هر یک سه مثقال
جوشانیده صاف نموده با یک رطل قند سفید بقوام آرند
شربتی از چهار مثقال تا هفت مثقال **حب السعال** رب السوس
نشاسته کثیرا صمغ عربی از هر یک دو مثقال مقشر تخم سفید

شکرشعال

شکر شعال مغز بادام مقشر بادام از هر یک چهار مثقال کوفته
بلعاب بهیدانه حب سازند **حب دیگر** مغز تخم کدو مغز تخم خیار
مغز تخم خیارزه از هر یک سه مثقال تخم خشخاش نشاسته
کثیرا صمغ عربی رب السوس از هر یک دو مثقال مغز بادام
مقشر و سه مثقال بلعاب بهیدانه حب سازند **شربت خشخاش**
کبیر صفت آن بنفشه نیلوفر گل زبان تقفا از هر یک
سه مثقال پوست خشخاش تخم خشخاش از هر یک ده مثقال
جوشانیده با یک رطل قند سفید بقوام آرند **حب افیون**
تخم کرفس رازیانه رب السوس پرسیاوشان از هر یک
دو مثقال مغز بادام تلخ سه مثقال افیون دانکی بلعاب
حلبه حب سازند **حب میعه** مرکی میعه سایله از هر یک
دو مثقال افیون نیم مثقال بهم سرشته حب سازند **حب فلفلی**
رب السوس فانید فلفل بالسویه با آب باران حب سازند
حب ابو حار غاریقون شحم حنظل بوره رب السوس
تخم الجزر ایرسا از هر یک ثلث درهم حب کرده و این یک
شربتست **حب ابو** بارد رب السوس غاریقون
از هر یک نیم مثقال بنفشه فانید از هر یک [بلیله] مثقال

این یکی شربت **لعوق بارد** تخم خربزه تخم خیارزه تخم خیار
مغز بادام مقشر از هر یک پنج مثقال نشاسته صمغ عربی
کثیرا از هر یک یکمثقال ترنجبین نیم رطل فانید یک رطل
بقوام آرند ملعقه از آن از دو مثقال تا چهار مثقال
لعوق منضج بزرکتان کرسنه مغز بادام مقشر از هر یک
ده مثقال مغز چلغوزه غار السوس از هر یک پنج مثقال
صمغ کثیرا از هر یک دو مثقال با ترنجبین و فانید بعمل آرند
معجون فقی مویز منقی بی تخم پنج مثقال زعفران سنبل الطیب
سلیخه دارچینی دارشیشعان از هر یک یکمثقال قصب الذریره
دو مثقال فقاح اذخر مقل علک از هر یک دو مثقال نیم
با عسل سه وزن ادویه شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
اقراص قطع الدم کندر دم الاخوین از هر یک سه مثقال کهربا
پنج مثقال شادنج وطین مختوم از هر یک ده مثقال بسد
یکمثقال و نیم جلنار سه مثقال و نیم افیون یکمثقال شربتی
از یک درم تا یکمثقال **طلائی** که منع نفث دم کند اقاقیا
و هیوفسطیداس و کندر و عفص و جلنار و مرمکی و صمغ
عربی وطین ارمنی و افیون اجزا متساوی قرص ساخته بمعده

فنافع طلا نمایند

و نافع طلا نمایند **قرص سرطان** مسلول را نافع بود صفت آن کل
ارمنی نشاسته کل سرخ از هر یک پنج مثقال سرطان سوخته
ده مثقال کثیرا طباشیر نشاسته مغسول از هر یک سه مثقال
رب السوس دو مثقال بعرق بادرنک قرص سازند شربتی
از یکمثقال تا دو درم **ادویه القلب مفرح بارد** صفت آن مروارید ناسفته
کهربا بسد مرجان از هر یک دو مثقال طباشیر کشنیز خشک
کل سرخ صندل سفید مغز تخم کدو تخم خرفه تخم کاهو از هر یک
سه مثقال زرشک منقی پنج مثقال کل کاوزبان دو مثقال [illegible]
کافور از هر یک نیم مثقال با شربت سیب شیرین سیر ادویه
بسرشند **مفرح حار** صفت آن کاوزبان بادرنجبویه دارچینی
بهمن سفید قاقله صغار ساذج هندی از هر یک نیم مثقال
ابریشم مقرض مروارید مرجان یاقوت از هر یک دو مثقال
پوست اترج کل سرخ مصطکی زعفران زرنباد از هر یک
سه مثقال نبات سفید یک برابر عسل مصفی دو برابر اجزاء
معجون سازند **دواء المسک بارد** مروارید کهربا یاقوت
مرجان از هر یک دو مثقال ابریشم مقرض کل کاوزبان
طباشیر کشنیز خشک کل سرخ از هر یک پنج مثقال صندل

سفید تخم خرفه تخم کاهو از هر یک سه مثقال عنبر اشهب مشک
خالص ورق نقره از هر یک یک مثقال زرشک منقی شش مثقال
شربت سیب ترش سوزن ادویه بسرشند دواء المسک حلو
زرنباد درونج از هر یک یک مثقال مروارید ابریشم از هر یک
یکدرم بهمن سرخ بهمن سفید ساذج هندی قاقله کبار سنبل
الطیب جند بیدستر دواله از هر یک یک مثقال و دو دانک
زنجبیل و ازفلفل از هر یک پنج دانک مشک نیم مثقال با عسل
خام بسرشند قرص دارو لولوئی ابریشم طباشیر مروارید کهربا
از هر یک دو مثقال گل سرخ مصطکی سنبل الطیب زعفران
عود هندی بادرنجبویه سعد کوفی ساذج ریوند چینی از هر یک
سه مثقال پوست اترج درونج قاقله صغار اذخر بسد مرجان
عنبر اشهب مشک خالص ورق طلا و ورق نقره از هر یک
دو درم اسارون گل ارمنی یاقوت از هر یک یک مثقال زرشک
منقی ده مثقال آمله با یکرطل قند نبات عسل از هر یک
یکوزن ادویه معجون سازند دواء الملک افسنتین صبر از هر یک
هشت درم ریوند چینی شش درم نانخواه زعفران تخم کرفس از هر یک
چهار درم مشک ناردین ساذج هندی از هر یک دو درم جند

بیدستر

بیدستر یکدرم و نیم با عسل معجون سازند شربتی از نیم مثقال
تا یکدرم قرص مروارید صفت آن مروارید ناسفته دو مثقال
ورق گل سرخ طباشیر بسد صندل سفید از هر یک پنج مثقال
تخم خرفه مغز تخم خیارزه مغز تخم کدو از هر یک سه مثقال زعفران
کافور گل ارمنی از هر یک نیم مثقال با گلاب قرص نمایند سفوف مروارید
مروارید ناسفته ده مثقال کهربا طباشیر تخم خرفه صندل سفید
گل سرخ از هر یک پنج مثقال عود خام پوست اترج از هر یک
یک مثقال و نیم کوفته بیخته سفوف سازند شربت گاوزبان
گل گاوزبان گاوزبان گیلانی از هر یک ده مثقال بادرنجبویه
دو مثقال بجوشانند با قند سفید یکرطل بقوام آرند شربت
صندل صندل سفید سوهان کرده یکوقیه از آن در ربع
رطل سرکه و نیم رطل گلاب یکشبانروز بخیسانند پس شیره
گرفته با یکرطل قند سفید بقوام آرند شربت سیب
ترش آب سیب ترش سه رطل بجوشانند تا ثلثی از آن برود پس
قند سفید یکرطل اضافه نموده بقوام آرند مفرح واکه
طباشیر گل سرخ بهمن سفید گل گاوزبان کشنیز خشک تخم
کاهو از هر یک سه مثقال تخم خرفه زرشک منقی صندل سرخ

صندل سفید از هر یک چهار مثقال مغز تخم خیار مغز تخم خیارزه
مغز تخم کدو از هر یک پنج مثقال پوست هلیله کابلی آمله مقشر
کهربا بسد گل ارمنی از هر یک دو مثقال دو نیم پوست هلیله
زعفران از هر یک یک مثقال کافور نیم مثقال آب سیب شیرین آب
سیب ترش آب به از هر یک نیم رطل قند سفید یک رطل معجون
سازند ادویه المعده نوش دارو صفت آن گل سرخ شش درم
سعد کوفی پنج درم قرنفل اسارون مصطکی سنبل الطیب
از هر یک سه درم قاقله کبار قاقله صغار زرنب بسباسه
منقی جوز بوا قرفه زعفران از هر یک دو درم آمله مقشر
بده یک رطل قند یک برابر عسل دو برابر اجزا جوارش عود
سنبل هندی سنبل رومی تخم کرفس انیسون مصطکی از هر یک
یک مثقال قرنفل بسباسه قرفه سلیخه گل سرخ فرنجمشک
قصب الذریره از هر یک دو مثقال عود خام زرنباد خولنجان از هر یک
سه مثقال پوست هلیله کابلی پودنه جوز بوا از هر یک
یک مثقال و نیم با عسل مصفی سرشته ادویه معجون سازند
ماءالحیوة زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی آمله مقشر
پوست هلیله شیطرج زراوند مدحرج جعده ثعلب مغز

هندی

جلغوزه عروق بابونه نارجیل از هر یک ده درم بابونه پنج
درم مویز منقی سی درم عسل دو برابر و نیم ادویه جالینوسی
سنبل الطیب قاقله کبار سلیخه دارچینی خولنجان قرنفل سعد
زنجبیل فلفل دارفلفل قسط عود بلسان اسارون تخم
مورد قصب الذریره زعفران از هر یک دو درم مصطکی
سه درم قند یک برابر عسل دو برابر کمونی زیره سیاه در سرکه
خیسانیده در سایه خشک کرده یک رطل زنجبیل فلفل از
هر یک ده مثقال سداب پنج مثقال بوره ارمنی سه مثقال عسل
سوزنا ادویه مثرودیطوس مر مکی زعفران غاریقون زنجبیل
دارچینی علک کبیر از هر یک ده درم سنبل الطیب کندر خردل
سفید عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط سیساليوس
کمافیطوس قنه راتینج دارفلفل عصاره لحیة التیس سکبینج
ساذج میعه جاوشیر از هر یک شش درم سلیخه فلفل
سیاه و سفید سورنجان جعده اسقوردیون دوقو اکلیل
الملک جنطیانا روغن بلسان حب بلسان فو تونیک
مقل از هر یک هفت درم سداب دو درم اشق ناردین
مصطکی صمغ عربی فطراساليون قردمانا رازیانه افیون کل

سرخ مشک طرامشیع از هر یک پنج درم انیسون وج سکبینج
فو مو اسارون از هر یک سه درم اقاقیا ستوه سقنقور هوفا
ریقون از هر یک چهار درم اجزا انچه صمغ باشد در گلاب
نقوع نموده باقی اجزا کوفته با دو وزن ادویه عسل مصفی
معجون سازند **قرص فودنون** صفت آن مویز منقی چهار درم
علک البطم بیست و چهار درم مر مکی انخواه از هر یک دوازده
درم دارچینی مقل اظفار الطیب ناردین سلیخه اکلیل الملک
سعد حب الغار از هر یک سه درم قطر الغنیرع نه درم
زعفران یک درم قفر الیهود دو درم و نیم کوفته با آب انگور
قرص سازند **مخلصه اکبر** صفت آن سلیخه اذخر مر مکی از هر یک
ده مثقال و نیم جند بیدستر فطراسالیون تخم کرفس از هر یک
پانزده مثقال قسط تلخ شش مثقال سیسالیوس یک مثقال
دارچینی افواص ادرانگا میعه سایله اسارون از هر یک
شش مثقال فلفل سفید دوازده مثقال سنبل هندی
هفت مثقال حماما دارفلفل زعفران از هر یک چهار مثقال
افیون انیسون از هر یک ده مثقال عسل سه وزنه **قوطازیها**
صفت آن حماما دارشیشعان قسط عصب الذریره قرنفل

فلفل سفید

فلفل سفید نانخواه از هر یک سه مثقال فوه یک مثقال سنبل
الطیب ساذج از هر یک هفت مثقال دارچینی مر مکی مصطکی زعفران
از هر یک شش مثقال کوفته با آب انگور قرص سازند **فلافلی**
فلفل دارفلفل از هر یک سه درم حب بلسان ده درم حماما
سنبل الطیب از هر یک دو درم زنجبیل تخم کرفس سیسالیوس
سلیخه اسارون راسن خشک از هر یک یک درم عسل سه برابر
شربتی یک درم با آب گرم **سفوف عود** صفت آن عود خام صندل
سفید قرنفل املج قشر پوست بیرون پسته مصطکی
کشنیز خشک طباشیر از هر یک نیم مثقال گل سرخ
بخرانک ریوند چینی دو مثقال سفوف سازند شربتی
از یک درم تا یک مثقال **شجرنیا** جند بیدستر افیون دارچینی
اسارون فو مو دوقوا از هر یک یک مثقال فلفل دارفلفل
فقه قسط از هر یک شش مثقال زعفران یک درم عسل
دو برابر و نیم شربتی نیم مثقال **معجون مشک** صفت آن مشک
سنبل الطیب سلیخه ساذج السندی بوند خبطیانا از هر یک
دو مثقال زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی از هر یک
چهار مثقال دارچینی فلفل زراوند مدحرج از هر یک سه مثقال

عود خام قرنفل مرمکی از هر یک یکمثقال عسل سه وزن ادویه
شربتی یکدرم **نفخ وتش** پوست هلیله کابلی پوست بلیله شیر
املج دار فلفل زنجبیل سعد شیطرج سنبل الطیب از هر یک
دو مثقال تخم شبت تخم کتان از هر یک چهار مثقال خبث
الحدید مسحوق در سرکه نقوع نموده بعد از چهار ده روز
از سرکه بیرون آورده خشک کرده بو داده یکرطل اجزا کوفته
بروغن گاو نیم رطل چرب نموده با سه برابر عسل مصفی سرشته شوند
شربتی از یکمثقال تا دو درم **سفرجلیه** بگیرند به دانه بیرون
کرده یکرطل و در سرکه دو رطل مهرا پخته و با یکرطل عسل
بقوام آرند و اجزا کوفته بیخته معجون سازند صفت اجزاء
فلفل دار فلفل زنجبیل از هر یک پنج مثقال قاقله صغار هشت
مثقال قاقله کبار قرنفل سنبل الطیب دارچینی زعفران از هر یک
دو مثقال مشک خالص نیم مثقال **اترجی** پوست ترنج خشک
بیست مثقال قرنفل خولنجان دار فلفل فلفل قاقله صغار از هر یک ده مثقال
خولنجان زنجبیل از هر یک دو مثقال مشک خالص ربع دانگ
عسل سه وزن ادویه شربتی یکدرم **اطریفل کبیر** هلیله سیاه
پوست بلیله آمله مقشر دار فلفل فلفل از هر یک سه مثقال

زنجبیل

زنجبیل بوزیدان شیطرج بسباسه شقاقل تودری سرخ
تخم خشخاش لسان العصافیر شهدانج حب الفلفل دار شیشعان
کنجد مقشر از هر یک دو مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک
یکمثقال قند سفید ده مثقال اجزا کوفته بروغن گاو پسته
مثقال چرب نموده با سه برابر عسل معجون سازند **اطریفل**
صغیر پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله
آمله مقشر از هر یک ده مثقال کوفته بروغن گاو بادام شش مثقال
چرب نموده با عسل سه برابر اجزا معجون سازند **شربت فواکه**
آب سیب شیرین آب به شیرین آب انار شیرین آب انار ترش
آب امرود آب لیمو از هر یک یکرطل آب بیذ مشک ربع
رطل جوشانیده تا نصف از آن برود با قند سفید
دو رطل بقوام آرند شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال
گلقند طریق ساختن آن بگیرند برگ گل تازه و از اقماع
جدا کرده و بمقراض ریزه کرده پس بر روی تخته نگاه داشته
کشند و قند سفید سه برابر آن کوفته ملوث کرده
در ظروف غضاری یا چینی کرده سر آن محکم بسته در آفتاب
گذارند بعد از دو ماه از آفتاب بردارند **شربت ناربودنه**

قی بارد دارد صفت آن بود نه بستانی بکوبند و آب آن بگیرند
و نیم رطل از آن با چهار رطل آب انار ملس مخوش و یک رطل
قند سفید بقوام آرند شربتی از سه مثقال تا پنج مثقال
معجون عود اترج آب زرشک آب لیمو از هر یک پنجاه مثقال
آب سیب صد مثقال آب به یکصد مثقال گلاب هفتاد مثقال
قند نود مثقال عسل یکصد و نود مثقال بقوام آرند عود
خماری بادرنجبویه از هر یک ده مثقال پوست بیخ پوست
پسته از هر یک سه مثقال مصطکی زعفران سادج جوز بوا
بسباسه قرنفل قاقله صغار از هر یک سه درم و نیم اماله
مقشر دو مثقال اجزا کوفته با عسل و غیره که مذکور شد
بسرشند شربتی دو مثقال **ادویة الکبد سکنجبین بزوری بارد**
صفت آن پوست بیخ کاسنی ده مثقال تخم کاسنی تخم خیار
تخم خیارزه تخم خربزه از هر یک پنج مثقال سرکه ربع رطل قند سفید
یک رطل بقوام آرند **سکنجبین بزوری حار** پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس
پوست بیخ رازیانه از هر یک هفت مثقال رازیانه تخم کرفس
تخم کاسنی تخم کشوث از هر یک پنج مثقال عصاره غافث ریوند
چینی از هر یک دو مثقال با سه رطل آب و ربع رطل سرکه و یک رطل

قند سفید

قند سفید بقوام آرند و این شربت مخصوص استسقا است سلی و
کبدی را مفید بود **سکنجبین بزوری معتدل** پوست بیخ کاسنی رازیانه
پوست بیخ رازیانه از هر یک ده مثقال رازیانه انیسون تخم
کاسنی تخم خیار تخم خیارزه تخم خربزه از هر یک پنج مثقال تخم کرفس
سه مثقال سرکه ثلث رطل قند سفید یک رطل بقوام آرند
دواء البزور عبارت از اجزاء سکنجبین بزوری معتدل است
که بطریق جلاب سرکه که جوشانیده باشند با قند پنج مثقال
ترنجبین ده مثقال بدهند **شربت بادرد** پوست بیخ کاسنی تازه
سی مثقال تخم کاسنی پانزده مثقال نیلوفر گل سرخ گاوزبان
از هر یک ده مثقال تخم کشوث پنج مثقال ریوند سه مثقال قند
سفید یک رطل بقوام آرند **کشوث صفهان** پوست بیخ بادیان
پوست بیخ کاسنی از هر یک هفت مثقال رازیانه انیسون
تخم خیار تخم خیارزه تخم کاسنی تخم خربزه تخم کشوث گل کشوث
ریشه کشوث از هر یک پنج مثقال سرکه نیم رطل قند سفید یک رطل
و نیم بقوام آرند و اگر مانع از سفال نباشد و مثل آن باشد
سرکه داخل نکنند شربتی از هفت مثقال تا ده و از مثقال تا نیزه
تخم خیار دو مثقال تخم کاسنی دو مثقال بدهند و از هفت روز

تا دوازده روز دهند و پنج البته نباید داد **دواء الکرکم**
زعفران قوموانیون ریوند چینی از هر یک دو مثقال و نیم
سنبل الطیب ده درم قسط سلیخه حب بلسان فقاح اذخر
از هر یک یکدرم رب السوس عصاره غافث مصطکی از هر یک
دو مثقال مر مکی سه مثقال بروغن بلسان یا زیت عتیق پنج مثقال
چرب نموده با عسل مصفی دو برابر و نیم اجزا معجون سازند
شربتی یک مثقال تا دو درم **قرص زرشک** صفت آن زرشک منقی
پانزده مثقال تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم خیارزه
از هر یک سه مثقال گل سرخ پنج مثقال ریوند سنبل هندی
یک مثقال کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا قرص سازند
قرص لک صفت آن لک مغسول ریوند قوه از هر یک دو مثقال
تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل الطیب
عصاره غافث از هر یک دو درم گل سرخ ترنجبین از هر یک
پنج مثقال زرشک مغز تخم خربزه مغز تخم خیارزه از هر یک سه مثقال
زعفران یکدرم با عرق کاسنی قرص سازند **دواء الکرکم**
نسخه دیگر زعفران سنبل الطیب سلیخه از هر یک دو مثقال کندر
مر مکی قسط فقاح اذخر از هر یک یک مثقال عسل دو برابر اجزا شربتی

از یکدرم

از یکدرم تا دو درم و این مستعمل فقیر است در سوء القنیه
و سایر کبدی **تریاق فاروق** قرص اسقیل حب و هشت
مثقال قرص افعی بیست چهار مثقال قرص اندروخون
فلفل سوداقیون دارچینی از هر یک پانزده مثقال گل
سرخ دوازده مثقال و نیم شلجم بری اسقوردیون
پنج سوسن غاریقون رب السوس روغن بلسان از هر یک
دوازده مثقال مر مکی زعفران زنجبیل ریوند چینی فطا
قلن فودنج جبلی فراسیون فطراسالیون اسطوخودوس
قسط فلفل سفید دارفلفل مشک طرشیع کندر فقاح اذخر
صمغ البطم سلیخه سنبل الطیب جعده از هر یک سی مثقال
میعه سایله تخم کرفس سیساليوس نانخواه کمادریوس کما
فیطوس عصاره لحیة التیس با روغن ساذج حنطیانا بزرالوند
مایخ گل مختوم قلقطار سوخته حماما وج حب بلسان
هوفاریقون فو صمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا
از هر یک چهار مثقال دوقو بازرد قفر الیهود حماما و شیر
قنطوریون دقیق رازیانه طویل از هر یک دو مثقال
جندبیدستر چهار مثقال سکبینج مثل عسل مصفی ده رطل

شراب ریحانی عتیق سه رطل معجون سازند شربتی از یکدانگ
تا نیم درم این نسخه بجهت مقابله مسطور شد که اکثر ملوک
و سلاطین مرتکب ساختن آن شوند نسخه صحیح بدین دستور است
لهذا نسخه اقراص مسطور نشد و این نسخه قرابادین شیخ الرئیس
است و طریق ساختن بطریق فلونیا است که عنقریب مذکور میشود
تریاق اربعه مر مکی جنطیانا زراوند طویل حب الغار اجزا متساوی
با دو برابر عسل مصفی بسازند شربتی از نیم دانگ تا یک درم
دهند شراب الاصول پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک
ده درم تخم کرفس رازیانه از هر یک پنج درم گل سرخ سنبل الطیب
از هر یک سه درم با یک رطل آب جوشانیده صاف نموده و این
دو شربت است و هر شربتی با پنج مثقال یا هفت مثقال گلقند
اضافه نمایند قرص کافور [illegible] صفت آن طباشیر گل سرخ ورد شک
منقی جلنار سماق عدس به تخم حماض تخم کاسنی زرشک تخم خرفه از هر یک
یکدرم سعد اقاقیا اذخر انیسون سنبل بوزیدان پوست بیخ
کبر افیون کافور از هر یک دانگ و نیم بلعاب قرص سازند شربتی
نیم مثقال و این قرص در استسقا که طبع نرم باشد مفید است
ضماد سنبل مصطکی اذخر قصب الذریره زعفران مر مکی بالسویه

با آب سرد

با آب سرد بپرشند ضماد دیگر آرد جو سعد بعر الغنم بوره گل
ارمنی بالسویه سکنجبین سفرجلی آب به سرکه سفید قند سفید
بقوام آرند شربتی هفت مثقال دواء الامعاء و فلونیای رومی
دو جزو ربع جزو سه جزو
فلفل سفید بزر البنج مدبر از هر یک پنج مثقال افیون دو مثقال
زعفران پنج مثقال فطراسالیون سنبل الطیب از هر یک چهار
مثقال تخم کرفس سه مثقال سادج سلیخه عاقر قرحا حب البان
فرفیون از هر یک یک مثقال اجزا را با روغن بلسان یا روغن حب
البان دوازده مثقال چرب نموده با سه برابر عسل مصفی
معجون سازند شربتی نیم درم سفوف مسهل تریاق القولنج
منقی مهرابان رطل باده رطل عسل بقوام آورده اجزا کوفته
بریزند زنجبیل دار فلفل از هر یک چهار درم دارچینی دو درم
قاقله صغار قاقله کبار زعفران از هر یک سه درم مصطکی
پنج درم سقمونیا ده درم تربد سفید سی درم شربتی پنج مثقال
با آب گرم معجون خیارشنبر تربد سفید چهل درم بنفشه سی درم
نمک هندی رب السوس از هر یک هفت درم رازیانه انیسون
مصطکی از هر یک پنج درم سقمونیا ده درم عسل خیارشنبر
مغز فلوس خالص یکصد درم روغن بادام چهل درم قند و عسل

مصطکی از هر یک یک صد مثقال شربتی پنج مثقال با آب گرم **دوا البرید**
زنجبیل سه مثقال مصطکی دو مثقال تربد سفید هفت مثقال
نبات بالوزن مثقال کوفته سفوف سازند شربتی از یک مثقال
تا دو درم **سفوف الطین** بارتنگ تخم مرو تخم ریحان تخم حماض مقشر
بو داده از هر یک دو مثقال صمغ عربی بو داده نشاسته بو داده
گل ارمنی طباشیر از هر یک دو درم رو رتلیه بو داده تا کوفته
و تخم حماض با سایر اجزا کوفته کلاب بیان باشیده دست مالند
شربتی از یک مثقال تا دو مثقال با آب سرد بدهند **حب قابض**
تخم خطمی مقشر تخم خبازی مقشر از هر یک نیم مثقال صمغ عربی نشاسته
گل ارمنی از هر یک ربع مثقال قاقله صغار مقشر دانکی کوفته
با کلاب حب سازند و این بکثرت تبست باید که سحها فرو برد
سفوف مقلیاثا باردی صفت آن نشاسته صمغ عربی از هر یک دو
مثقال تخم مرو تخم ریحان بزرقطونا بارتنگ از هر یک سه مثقال
شربتی دو مثقال **سفوف مقلیاثا حارّی** زیره سیاه مدبر مصطکی
هلیله سیاه در روغن گاو بو داده از هر یک یک درم تخم ترتیزک
هفت درم بو داده شربتی یک مثقال **قرص طباشیر ممسک** گل سرخ پنج مثقال
صمغ عربی تخم حماض از هر یک دو مثقال نشاسته سه مثقال

طباشیر

طباشیر چهار مثقال گل ارمنی یک مثقال زعفران دانکی با آب
غوره قرص سازند شربتی یک درم **قرص کهربا** انجبار چهار مثقال
گل سرخ صمغ عربی کهربا از هر یک سه مثقال نشاسته گل ارمنی
بسد طباشیر رب السوس جلنار از هر یک دو مثقال اقاقیا
یک مثقال با آب مورد بسرشند شربتی نیم مثقال **حب هزیه**
نشاسته صمغ عربی کثیرا از هر یک یک درم تخم ریحان تخم
مرو بارتنگ از هر یک یک مثقال رب به چهار مثقال با آب
تخمه طباشیر نیم مثقال بران باشید بدهند و این بکثرت ...
حب مقل مقل ده درم پوست هلیله کابلی بروغن گاو
بو داده سه مثقال کهربا دو مثقال با کلاب حب سازند شربتی
نیم مثقال **اطریفل مقل** مقل سه مثقال هلیله سیاه پوست
هلیله کابلی آمله مقشر از هر یک دو مثقال عسل مصفی دو برابر
اجزا اگر خواهند ملین شود بفلوس خالص سه مثقال و اسطو
خودوس سه مثقال اضافه نمایند شربتی هر یک مثقال
سفوف حب الرمان انار دانه ترش بو داده کوفته بیست مثقال
کثیرا خشک در سرکه خیسانیده خشک کرده بو داده کوفته
با مدبر شبه مذکور از هر یک چهار مثقال عفصه دو مثقال

خنوب سماق جلنار از هر یک یکدرم سفوف سازند شربتی
دو درم با رب حصرم یا رب سیب بدهند طلا للاقراد
گل سرخ صندل سرخ صندل سفید فوفل گل ارمنی مازو
کهل کوفته با آب سیب به سرشته بر شکم اسهال بمالند
سفوف الحیات ترمس بنگ فیل از هر یک نیم درم شیح ارمنی
یکدرم زنجبیل نیم مثقال حب النیل دو دانگ نمک هندی
دانگی کوفته با شیر گاو بدهند و این یک شربت است شیاف
الدیدان مغز استه زرد آلو تلخ مغز استه شفتالو هر دو سوخته
سیح ارمنی صبر نقط سفید زهره گاو بهم بسرشند ادویة
الطحال قرص بنجنکشت صفت آن تخم بنجنکشت تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم
کدو از هر یک پنج مثقال کوفته بسکنجبین ساده سرشته قرص
سازند شربتی یک مثقال سفوف غوخ که در ادویه معده ذکر شد
ماء الاصول که در کتیبه مذکور شد ادویة کلیه و مثانه بنادق بزور
مغز تخم خربزه ده مثقال مغز تخم خیار پنج مثقال مغز تخم کدو بزر
البنج سپید بر تخم خرفه تخم خطمی مغز بادام مقشر کثیرا نشاسته
رب السوس تخم خشخاش گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو مثقال
کوفته قرص سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال قرص کاکنج

مغز تخم

مغز تخم خیار حب کاکنج مغز بادام مقشر رب السوس نشاسته صمغ
عربی کثیرا دم الاخوین کندر از هر یک سه درم تخم کرفس دو درم
افیون یکدرم کوفته قرص سازند شربتی یکدرم معجون کاکنج
بزر البنج سپید بر تخم کرفس بازیانه از هر یک هفت درم مغز تخم
خربزه تخم حماض افیون مغز چلغوزه بوداده مغز بادام
تلخ مغز فندق از هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد
کثیرا چهار درم بدوشاب سرابر معجون سازند
شربتی از یکدرم معجون حجر الیهود مغز تخم خیار مغز تخم
خربزه مغز تخم کدو حب کاکنج از هر یک پنج درم حجر الیهود
نیم رطل صلابه کرده بعسل دو برابر بسرشند شربتی
یک مثقال سفوف ماسک بلوط کندر از هر یک سه مثقال
کثیرا نشا صمغ عربی گل ارمنی هر یک سه مثقال
کوفته نگاهدارند شربتی دو درم سجربینا صفت آن
گذشت سکنجبین مفتح بوست بیخ کبر بوست بیخ بازیانه بوست
بیخ کرفس از هر یک اوقیه بوست ترب دو اوقیه راسن
عنصل مشوی دو اوقیه فطراسالیون نیم اوقیه خل خمر دو رطل
قند سفید یک رطل و نیم بقوام آرند شربتی پنج درم با آب گرم

معجون المجلب صفت از هلیله سیاه پوست هلیله کابلی
سنا از هر یک پنج درم مرمکی چینی بسفایج ستر از هر یک یک درم
نیم کهربا سعد از هر یک دو درم و نیم کند حب المحلب
مقشر از هر یک سه درم عسل مصفی سه وزن ادویه شربتی
یک مثقال **تریاق کبیر** مشرودیطوس مادة الحیوة حب النوبی
سفوف بلوط سعد بلوط شونیز از هر یک یک درم قاقله صغار
کندر سبز از هر یک یک مثقال کوفته شربتی یک درم **قطور**
مومیائی در روغن زنبق در دبر و احلیل چکانند من المجربات
اکل اللبن بالزیت کل یوم بکرةً وعشیاً **معجون المجلب**
نوع دیگر پوست هلیله کابلی در روغن گاو پرورده بهمن سرخ
از هر یک ده مثقال غودنج ایرسا حب الآس سندروس
مرمکی کندر سعد بسباسه از هر یک دو درم قرنفل
یک مثقال راسن خولنجان حب المحلب مقشر از هر یک هشت مثقال
عسل سه برابر شربتی یک درم **اطریفل صغیر** که اجزای آن در روغن
گاو پرورده ساخته باشند اطریفل کبیر **ادویه الباه المجرب**
صفت از مغز چلغوزه ده درم مغز پسته مغز فندق
مغز تخم خربزه کنجد مقشر تخم خشخاش حب القطن مقشر از هر یک

ده مثقال

ده مثقال حب القلقل مغز حب الخضرا مغز دانک افروز مغز حب الصنوبر
مغز حب الزلم از هر یک پنج مثقال مغز دماغ گنجشک پنجاه عدد
خصیة الثعلب هفت مثقال بهمن سرخ بهمن سفید تودری
سرخ تودری زرد بوزیدان انگشت خرما شقاقل از هر یک
دو مثقال بسباسه جوز بوا مشک خالص از هر یک یک مثقال
کوفته با عسل سه برابر ادویه شربتی یک مثقال با یک قدح
شیر گاو بدهند **زرعونی** زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی
قرفه ساذج سنبل جوز بوا صندل سفید صندل سرخ
قاقله صغار بسباسه از هر یک پنج درم سعد سه درم
طباشیر دو درم نارجیل ده مثقال مشک کافور از هر یک
یک درم قند یک برابر عسل دو برابر شربتی یک درم **دواء الملک**
ذنب اسقنقور یک وقیه و نیم تخم شلجم تخم جزر تخم تره تخم
پیاز سفید تخم انجره تخم جرجیر از هر یک هفت مثقال فلفل
سیاه و سفید دار فلفل از هر یک پنج درم بصل الفار مشوی
چهار درم حب الصنوبر مقشر بیست و پنج درم عاقر قرحا سه
مثقال لسان العصافیر شش درم مغز دماغ گنجشک نر خانگی
چهار مثقال خصیه خروس یک وقیه کوفته بروغن گاو یک برابر

جرب نموده باد و چندان عسل مصفی برسرشند شبی دو دانک
بعد از غذا بدهند **قیروطی** که جماع افزاید و قضیب را نعوظ کند
صفت آن فرفیون قسط از هر یک دو درم جند بیدستر و دار فلفل
از هر یک یک درم عاقرقرحا تخم جرجیر از هر یک یک مثقال جند بیدستر
نیم مثقال روغن نرگس سه مثقال موم زرد یک درم ادویه
نرم کوفته موم و روغن بهم گداخته ادویه در آن افکنند
حلوا مخ حلیون تخم پیاز تخم جرجیر شهدانج تخم شلغم تودری
اسقیل مشوی تخم انجره شقاقل مغاث کنجد مقشر از هر یک
پنج درم روغن گاو بیکوزن ادویه شیر گاو بقدر آنکه بسته شود
ادویه حلوا سازند هر روز که از یک وقیه تا دو وقیه بدهند
قمالحیوة طریفل کبیر فلونیا حکیم عماد الدین محمود که در باب
نوادر صفور خواهد شد دواء المسک حلو مثرودیطوس
ومن المجربات نیم درم انگزد مدبر با پنج عدد زرده تخم نیمرشت
ایضاً انجره با شیر گاو پخته **عجینة الباه** مغز سر گنجشک مغز
سر کبوتر بچه زرده تخم گنجشک زرده تخم مرغ خانگی با حمص
گوشت شیشک با پیاز آب تره تیزک روغن گاو و نخود
خاکینه سازند **ادویة الخصیان معجون نجاح** که در صدر مذکور شد

حب فوقا

فوقا یا حب ایارج حب شبیار **عطوس** نافع صفت آن جند بیدستر
خاکستر نیا کو **مشموم** مفید جند بیدستر قطران نفط سیاه
قته یا سرکه سرشته شمامه سازند **فرزجه** بورق و کف
بعسل تدهین دهن به فم الرحم مثل عنبر غالیه روغن زنبق
حب اصطمخیقون که مذکور شد ایارج لوغاذیا تریاق کبیر
مثرودیطوس **للاوجاع فرزجه** که اورا دهیص کند صفت آن
مرمکی سداب فودنج جبلی از هر یک پنج درم مویز منقی ربع رطل
زهره گاو دو مثقال با پشم استعمال کنند **فرزجه** ممسکه حیض
استحاضه کاغذ سوخته اثمد شب یمانی انکار الصاعه
مازو سنبر اقاقیا با آب مورد بسرشند در کتان بسته استعمال
کنند **ضماد** محلل که از خارج ضماد کنند سنبل سنبجه فاوانیا
شکطرامشیع با روغن بابونه بسرشند **آبزن** حاشا زو
پرسیاوشان مشکطرامشیع کل خطمی بابونه اکلیل الملک
برنجاسف پخته در ظرفی کرده در میان آن نشیند **ضماد**
مسکن وجع ارحام با اقلا خطمی بنفشه گاو زبان گشنیز ورق
کاسنی ضماد کنند **فرزجه** لیه موم سفید روغن بادام
از عنب الثعلب عرق با رتنک عصاره عصا الراعی

قطور له روغن گل سرخ پیه مرغ سفیده تخم مرغ آب کشنیز
تر بچکانند و گاه افیون داخل کنند ضماد منضج را نضج اشق
تخم کرنب عصیر التین المطبوخ فضله کبوتر روغن کنجد برسرشند
مرهم صفت آن حلبه بزر کتان شیرخشت کثیرا تخم مرو اکلیل
الملک گل خطمی با شیره گاو بخته مرهم باسلیقون که در بالا در
مذکور میشود بخور لاخراج المشیمه مریکی بازرنجا و شیر
گوگرد سیاه نه هر گاو سرشته بخور کنند ضماد لذلک حنظله
سرخ والعامه شحم حنظل قسط تلخ سراب مریکی نه هر گاو
برسرشند سفوف له مریکی جاوشیر سکبینج از هر یک یک درم
کوفته با آب گرم بدهند فرزجه معینه للحبل و این مشهور است
بفرزجه مومیا است هلو استه شفتالو مویز سرانگی
پنج درم رازیانه انیسون از هر یک یک مثقال ابرساج
زرنباد از هر یک یک درم مصطکی مقل نارجیل مغز فندق
مغز پسته شکر سرخ نبات سفید قند از هر یک مثقال دو
سعد انزروت گل بنفشه از هر یک یک درم و نیم ترنجبین
شیرخشت از هر یک سه مثقال کز انکبین علفی ده مثقال
و نیم سرشته در کتان بندند چنین استعمال نمایند

ادویه مفاصل معجون سورنجان سورنجان سفید شش مثقال
زهره زیره سیاه پوست بیخ کبر شیطرج بوزیدان از هر یک
دو مثقال پوست هلیله زرد هفت مثقال تخم کرفس نمک
هندی برنجاسف زبد البحر فلفل سفید رازیانه صغیر از هر یک
یک مثقال کشنیز خشک گل سرخ زنجبیل سقمونیا از
هر یک سه درم تربد مجوف ده مثقال روغن بادام چهار
مثقال عسل مصفی سه برابر اجزا شربتی از دو درم تا سه
مثقال سفوف دیگر اعضا سورنجان سفید هفت مثقال
سنا مکی پنج مثقال پوست هلیله زرد سه مثقال مغز
بادام مقشر دو مثقال زعفران نیم مثقال تربد مجوف سه مثقال
سقمونیا مشوی نیم مثقال شربتی دو مثقال شربت چغندر
اصل چغندر را پاک کرده در آب جوش کرده از غربال بیرون
کرده یک رطل از آن با سه رطل قند سفید بقوام آرند شربتی
از پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم بدهند عشبه مغربی
صفت آن در فالج گذشت چوب چینی صفت آن بگیرند
چوب سنگین نیکو که صمغ نداشته باشد و رنگ آن سفید
که مایل به سرخی باشد و با تیشه ریزه کنند بکنند که ریشه‌ها

ومقدار دو بیست مثقال صبح فی یك خوراك بود که هر روز هشت
مثقال باشد وطریق طبخ آنست که چوب موصوف بوزن ده مثقال
با بیست رطل آب بقدر دیك سنك با آتش نرم بجوشانند
تا بنصف آید وامتحان آن چنانست که سرپوش یك سوراخ
داشته باشد تیری در آن فرو برند ونشان کنند ویکدو مرتبه
تجربه نمایند تا وقتیکه بنصف نشان رسد ودور دیك
با سرپوش بخمیر محکم کنند وسنك سنکینی بر بالای سرپوش
گذارند که بخار بیرون نرود وچون پخته شود دیك فرو گیرند
دیك پیاله بوزن شصت مثقال یا پنجاه مثقال از آب که بر آن
یا دو مثقال نبات سفید علی الصباح بنوشند وباقی را نکاه
دارند وچون تشنه شود بجای آب بیاشامد وتتمه را داخل
اشربه واطعمه کنند وهر دو روز یا سه روز در میان بعرق
نشیند چنانکه مریض بر کرسی نشیند واطراف آن بلحاف
بپوشند وسر دیك باز کرده خود را بخار دیك بدارد وعضو
ماوف را زیاده از سایر اعضا بخار دهد تا عرق بیاید وسیلان
کند وعرق را بتدریج خشك کنند ولباس تغییر دهند واگر صبر
نتواند کرد هر دو سه مرتبه که عرق شود تغییر لباس بکنند ودر بین

ایام از نمك وترشی سفیدبای ومیوه تر وخشك وبقولات
اسفناج ومانند آن پرهیز کند وغذا یا نخود آب یا ماش دال
از آرد نخود کنند ونخود آب با نان کنند واگر خواهند
با شکر نرنج وروغن طعام روغن گاو باشد وشیرینی کم
صرف کنند وبعد از اتمام سی روز بحمام روند وبیك اربعین
پرهیز نمك احتیاط دارد ودو اربعین سایر اشیا وپرهیز
جماع تا سه اربعین طلا الزرد فوفل مرهن صندلین یا تیا
پوست کل ارمنی سفیداب قلعی طلاء لعرق النساء ورق
الغار اکلیل الملك مرزنجوش صبر الرشاد با برنه از هر یك
جزو مقل ازرق سه جزو در آب حل کرده ادویه کوفته بان
بسرشند ادویة الحمیات مخفی نماند که این ضعیف اشربه
واقراص وشربجات ولعابات که در تب عفونت وسایر
تبها استعمال میکنند بسبب آنکه عطاران اکثر بین بکار
میدارند نسخه مطلب را مجمل مینویسد وتفصیل آن نزد
عطار معتمدی بسپارد وفایده دیگر آنکه در وقت تعین
دوا طرح نشود وفایدهای دیگر نیز دارد که مستور نیست
واشربه معهوده دوازده است ونزد فقیر قسمها است

باشربه اساعثریه و درین رساله باسم دواء المنضج و دوا
المصلح که مسطور شده با شربت منضج یا مشروب بارد بهم
که باشد فرقی نیست یعنی موصوف اگر دوا و اگر شربت
بالفظ ذکر باشد صفت معتبر است دواء المنضج صفت آن عناب
ده دانه سپستان بیست دانه خبازی بجوشانند شیره تخم
خیار مغز تخم کدو از هر یک دو مثقال لعاب بهدانه سه مثقال
لعاب بزرقطونا دو مثقال ترنجبین از نیم مثقال تا سه مثقال
دواء المصلح رازیانه کشنیز خشک عنب الثعلب اصل
السوس خبازی از هر یک دو مثقال عناب سپستان
ده دانه بیست دانه
جوشانیده ترنجبین بشرح مذکور دواء الملین بنفشه
نیلوفر خبازی اصل السوس از هر یک دو مثقال عناب
ده دانه
سپستان بیست دانه جوشانیده شیره تخم خیار تخم کدو از هر یک
دو مثقال ترنجبین فلوس خیار شنبر خالص از هر یک ده مثقال روغن
بادام نیم مثقال دواء المسهل بنفشه نیلوفر عنب الثعلب تخم
خطمی خبازی اصل السوس تخم خیار تخم کاسنی از هر یک
دو مثقال عناب ده دانه سپستان بیست دانه نیم کوفته
ترنجبین شیرخشت فلوس خالص از هر یک ده مثقال روغن

بادام

بادام یک مثقال اضافه نمایند شربت جامع قرص طباشیر ملین
یک مثقال شربت بنفشه یا شربت نیلوفر از هر کدام که مناسب
مقام باشد پنج مثقال با شیره تخم خیار تخم کاسنی یا تخم
کدو از هر کدام که موافق باشد دو مثقال نیز اگر
سرفه باشد تخم کاسنی موافق نیست عرق بید یک قدح
اضافه نمایند شربت بارد شیره تخم خیار تخم کدو لعاب
بهدانه لعاب بزرقطونا از هر کدام دو مثقال شیره عناب
ده دانه ترنجبین هفت مثقال عرق بید پیاله شربت مبرد
قرص کافوری یک مثقال شربت نیلوفر چهار مثقال شیره تخم
خیار تخم کدو تخم کاهو یا بدل آن تخم خرفه لعاب بزرقطونا
لعاب بهدانه از هر یک دو مثقال عرق بید پیاله شربت مخدر
شربت خشخاش لعاب بهدانه شیره تخم کاهو از هر یک دو مثقال
شربت بنفشه شش مثقال شربت مسهل شربت گاوزبان دو مثقال
شربت نیلوفر شش مثقال لعاب بهدانه شیره تخم خرفه از هر یک
دو مثقال دواء الاسهال لعاب تخم خطمی لعاب بهدانه عنب الثعلب
از هر یک دو مثقال جوشیده شیره تخم کدو دو مثقال فلوس
خالص هفت مثقال روغن بادام نیم مثقال دواء المحمود بابونه

عنب الثعلب بجوشانند ریشه خطمی هر دانه لعاب بگیرند

قرص طباشیر مسهل یکمثقال روغن بادام نیم مثقال باشیره تخم کدو
بجای روغن بادام و کاه بسبب حرارت بجای بونه خیارزی
تا سبستان بکنند ترنجبین نیم مثقال گل سرخ طباشیر
از هر کدام سه مثقال مغز تخم کدو دو مثقال مغز تخم خیارین
چهار مثقال تخم خشخاش یکمثقال صمغ عربی نشاسته کثیرا
بلعاب بزرقطونا قرص سازند **قرص کافوری** گل سرخ شش مثقال
طباشیر سه مثقال و نیم ترنجبین پنج مثقال تخم خرفه تخم کاهو
مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک دو مثقال رب السوس
یکمثقال کافور نیم مثقال زعفران دانگی بلعاب قرص سازند

قرص انبرباریس زرشک مقشر ده مثقال تخم کاسنی تخم خرفه
مغز تخم خیار مغز تخم خیارزه از هر یک دو مثقال گل سرخ
دو درم ریوند چینی یکمثقال سنبل نیم درم قرص کنند **قرص کافور**
نسخه دیگر گل سرخ ده درم طباشیر مغز تخم کدو چهار درم
رب السوس سه درم ترنجبین ده مثقال کافور نیم درم
بلعاب قرص سازند شربتی از یکمثقال تا دو درم **نقوع**
مسهل صفت آن پوست هلیله زرد بیست درم در آب گرم

یکشبانروز

یکشبانروز بخیسانند پس صاف نموده پانزده مثقال
ترنجبین در آن حل کرده بدهند و باید که در روز راحت
بدهند **قرص ورد** صفت آن گل سرخ ده درم عصاره غافث
شش درم عصاره افسنتین سه درم مصطکی سنبل سادرون
قفاح اذخر انیسون از هر یک یک درم قرص سازند شربتی
یکمثقال **قرص ورد** نسخه دیگر گل سرخ هفت مثقال مغز تخم
خیار مغز تخم کدو از هر یک سه مثقال رب السوس دو مثقال
سقمونیا یکمثقال کافور دانگی قرص سازند شربتی یک درم
قرص ورد نوعی دیگر گل سرخ ده درم سنبل رب السوس از هر یک
یک درم مغز تخم خیار تخم کاسنی از هر یک دو مثقال ریوند
نیم مثقال قرص سازند **حب مسهل** در شب بلغمی زرد یک درم
شحم حنظل غاریقون یک درم ایارج فیقرا دو دانگ عصاره
افسنتین ربع درم مصطکی دانگی و این یکشربت است **دواء**
الحلتیت حلتیت مکی از هر یک ده مثقال سراب فلفل
از هر یک ده درم تا دو برابر عسل معجون سازند در ربع
ربع بی نظیر است شربتی یکمثقال **حضانیه** جو مقشر دو کف
نخود سه مثقال عناب سپستان بیست دانه اصل السوس گل

خطمی خبازی نیلوفر عنب الثعلب از هر یک دو مثقال جوشانیده
شیره تخم کدو دو مثقال تخم خیارین دو مثقال ترنجبین ده مثقال
شکر سرخ پنج مثقال فلوس خالص بوره نیم مثقال روغن بادام
هفت مثقال بدو دفعه عمل کنند **حقنه** دیگر از برای حقنه
بیاید اکلیل الملک بزرکتان از هر یک دو مثقال جوشیده
نمک طعام نیم مثقال اضافه اجزاء حقنه مذکور نمایند **شیاف**
گل خطمی سفید گل بنفشه از هر یک نیم مثقال شکر سرخ چهار
مثقال **شیاف دیگر** فلوس خالص دو مثقال مغز تخم کدو مغز
بادام مقشر بنفشه نمک ترکی با شکر سرخ **آب کدوی مشوی** صفت
آن بگیرند کدو تازه و در خمیر آرد جو گرفته بکاهگل بپیچانند
و شب در تنور گذارند و علی الصباح از گل و خمیر بیرون آورده
سوراخ کنند و شصت مثقال آب چکیده آن با شیرخشت
و ترنجبین از هر یک ده مثقال بدهند **آب هندوانه** بگیرند هندوانه
رسیده و نه آن بردارند و کارد باریک در آن دوانیده چنانکه
پاره نشود اجزاء آن از هم جدا کنند و بگذارند تا آب آن جمیع
چکیده شود و یک پیاله با مضافات مذکوره بدهند **آب
کاسنی تازه** برگ کاسنی ترش آن گرفته بگذارند و صبح طرفرا

کج کرده

کج کرده صاف آن برگیرند و مقدار و مضافات بدستور سابق
سفوف هلیله که در مطب سفوف ساده نسخه میشود پوست
هلیله زرد ده درم بنفشه هفت درم گل سرخ پنج درم
تربد دو درم ریوند چینی یک مثقال کثیرا نیم درم کوفته شکر بیخته
دو مثقال با آب گرم قدحی بدهند **قرص مسهل** بنفشه ده درم
سقمونیا یک مثقال رب السوس دو درم کثیرا و نشاسته
از هر یک نیم مثقال بلعاب بزرقطونا قرص سازند شربتی
یک مثقال **مطبوخ هلیله** در تب صفراوی پوست هلیله زرد پنج
مثقال پوست هلیله کابلی سه مثقال گل سرخ بنفشه نیلوفر
از هر یک دو مثقال عناب ده دانه سپستان بیست دانه
تمر هندی ده مثقال آلوی بخارا ده عدد جوشانیده با ترنجبین
و شیرخشت از هر یک ده مثقال بدهند **فصل در نوادر**
چون بعضی از مرکبات که مستعمل این زمان بود ترتیب علل مفرود
شد و بعضی دیگر که مشترک بود با صفات و خواص در باب نوادر
مسطور میشود و انا اسال الله التوفیق **معجون سبل الزاج**
خاصیت آن دفع اکثر امراض بلغمی سیما فالج و سبات و صرع
و لقوه را مفید بود صفت آن زنجبیل عاقرقرحا شونیز ...

قسط عسل بلادر از هر یك ده مثقال سراب حلیث جنطیانا
حب الغار شیطرج زراوند طویل خردل از هر یك پنج مثقال
جند بیدستر سه مثقال با عسل سه برابر بسرشند شربتی یك درم
معجون حافظه زنجبیل نانخواه از هر یك ده درم شونیز هلیله
کابلی از هر یك پنج درم کندر سه مثقال مصطکی یك مثقال
زعفران یك درم کوفته بیخته با سه چندان عسل بسرشند
شربتی یك مثقال جوارش خوزی که اسهال خلفه نا رد ارد و معده را
قوت دهد صفت آن دانه مویز صلایه کرده یك رطل تمر هندی
نیم رطل خرنوب نبطی حلیتا رکند رعنبه نانخواه از هر یك
هفت مثقال با عسل سه برابر ترکیب کنند جوارش شهریاران
سیر کند معده و مکر و قولنج را نافع بود صفت آن زنجبیل قرفه
قرنفل دارچینی سلیخه سنبل الطیب جوز بوا قاقله صغار
مصطکی قاقله کبار حب بلسان زعفران از هر یك سه مثقال
سقمونیا دو مثقال تربد سفید پنج مثقال قند یك برابر شربتی
از دو درم تا دو مثقال برشعثا زکام و نزله و درد دندان را مفید
و مسکن اوجاع و نزف دم را نافع بود صفت آن فلفل سفید
بزر البنج مدبر از هر یك پنج درم افیون ده درم زعفران

پنجدرم

پنجدرم سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یك یك مثقال
با سه چندان عسل معجون سازند شربتی از نیم درم تا یك درم
بعد از شش ماه استعمال نماید مفرح یاقوتی تقویت قلب کند
و خفقان و غشی را نافع بود صفت آن مروارید ناسفته
پنج مثقال ابریشم سه مثقال یاقوت رمانی دو مثقال عود قطلا
و نقره از هر یك یك مثقال لاجورد مغسول دو درم لعل عقیق
یشب از هر یك دو مثقال طباشیر صندل سفید از هر یك
سه مثقال کهربا گل نیلوفر زرشك غنچی از هر یك سه درم
صندل سرخ گل ارمنی از هر یك دو درم کشنیز خشك
بزر الورد از هر یك سه درم افتیمون سه مثقال سادج
زرنباد درونج از هر یك یك مثقال عود خام پوست اترج
گل گاوزبان از هر یك دو مثقال بهمن سرخ و سفید باد
رنجبویه ریوند چینی از هر یك دو درم تخم کاسنی عنبر اشهب
از هر یك دو درم کافور یك درم مشك ترکی نیم مثقال
ابریشم مقرض دو درم شیر الجمل پوست هلیله کابلی از هر یك
ده مثقال در سبیکه لاب قند از هر یك نیم رطل آب انار
شیرین ربع رطل نبات یك رطل همه را بقوام آورده داروها را

کوفته با انگبین سرشند شربتی نیم مثقال تا یکدرم بدهند
معجون نارشک معروف پوست هلیله کابلی از هر یک چهار مثقال
زنجبیل دارچینی از هر یک دو مثقال فلفل سفید دو درم [illegible]
خولنجان از هر یک سلیخه نارمشک سه مثقال عصاره افسنتین
یک مثقال عسل دو برابر شربتی یک مثقال **جوارش خرنوب** معروف
خرنوب نبطی منقی زیره سیاه مدبر سماق تخم مورد داربکنار
بلوط کشنیز خشک مصطکی از هر یک مساوی کوفته عسل
دو برابر ادویه شربتی از یکدرم تا دو مثقال بجهة اسهال
زلقی و رطوبت معده و امعاء مفید بود **معجون جوز جندم**
شهوت طین و تا سرو زنان حامله را نافع بود صفت آن
پوست هلیله کابلی پوست هلیله بلیله امله مقشر جوز جندم
مصطکی قاقله نانخواه زنجبیل از هر یک سه مثقال با سه چندان
عسل معجون سازند شربتی دو درم **تریاق الذهب** مشهور
صفت آن مروارید ناسفته مرجان کهربا عقیق یشب غلج
طباشیر طراثیث کشنیز خشک بوداده صندل سفید
بهمن سفید و سرخ فوفل زیره سیاه مدبر مصطکی کردیا
مازو سنبل گل ارمنی شادنه صمغ عربی اردکنار دو سنجد تخم

مورد

مورد عفص به دانه عناب بوداده پوست پسته دانه موز
از هر یک دو مثقال ورق نقره یکدرم تخم خرفه بوداده خشخاش
سفید از هر یک پنج درم عود خام بزر البنج مدبر از هر یک
دو درم رب به شیرین رب سیب شیرین رب مورد از هر یک
یکبرابر اجزا معجون سازند شربتی از نیم درم تا یکدرم **معجون**
بنادیقون معروف زعفران کاشم تخم کرفس زنجبیل حاشا
مغز چلغوزه از هر یک شش درم قرنفل فلفل قرنفل کل قرفه
جوز بوا دارچینی از هر یک سه درم وج انیسون عود الصلیب
از هر یک پنج درم با سه چندان عسل معجون سازند شربتی یکدرم
معجون زوفا سرفه کهنه و ربو را نافع بود رب السوس زوفا
پرسیاوشان از هر یک هفت مثقال قرطما تا فلفل از هر یک
سه درم مغز بادام تلخ زراوند مدحرج تخم الجزر از هر یک پنج درم
کوفته تا سه برابر عسل بسرشند شربتی یک مثقال **کاسر الریاح**
قولنج ریحی و مغص و ریح بواسیر را نافع بود صفت آن حنطایا
حب الغار برمکی فودنج طویل سرابینه زیره سیاه از هر یک
پنج درم مصطکی یکدرم با دو برابر عسل بسرشند شربتی یکدرم
معجون الراحه معروف فلفل دارفلفل زنجبیل زیره سیاه مدبر

شراب خولنجان قرفه از هر یک ده درم سفوف نمایند با نیم رطل عسل
دو رطل شربتی یکمثقال **معجون ابهرج** برودت معده و جمیع اوجاع
رحم و احتباس حیض را نافع بود و ریاح غلیظه دفع کند صفت
آن زرنباد درونج افیون جندبیدستر عاقرقرحا دارفلفل فلفل
سلیخه هوم المجوس بذر البنج مدبر قسط عسل لبنی جاوشیر زعفران
از هر یک شش درم جلبه هشت درم بارزد درم مر مکی از هر یک
دوازده درم عسل دو برابر شربتی یکدرم **دحمرثا** معروف تخم
خربق مدبر یک رطل و نیم کنند پنج مثقال ریوند چینی زراوند طویل
از هر یک ده مثقال زرنباد درونج از هر یک دو مثقال مصطکی
حب بلسان زعفران سنبل الطیب اکلیل الملک از هر یک پنج
افیون زنجبیل قسط تلخ سلیخه از هر یک شش مثقال فلفل پنجاه
کوفته بیخته عسل سه وزن ادویه شربتی یکدرم **قرص کوکب**
وجع معده را نافع بود سنبل مصطکی دارچینی کندر اذخر جند
بیدستر مر مکی دارفلفل افیون بروح بذر البنج مدبر صبر افسنتین
از هر یک یکدرم قرص سازند شربتی یکدرم **قرص کبر**
معروف بجهت طحول علیل ندارد پوست بیخ کبر حب الفقد
از هر یک ده درم اسقولوفندریون هفت درم زراوند طویل

سرابوجع

شراب وجع شونیز اشق از هر یک سه درم اشق در خل حل کرده
و با سایر ادویه قرص سازند شربتی یکمثقال **کاکلانج**
یارد بجهت استسقا نافع است صفت آن مازریون مدبر سکره
پرورده غاریقون تربد پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم عصاره
افسنتین سه درم گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خیار از هر یک ده درم
ترنجبین یک رطل بجوشانند تا بقوام عسل شود ده درم از آن
با سایر اجزا بسرشند شربتی سه درم **کاکلانج** حار مازریون
مدبر غاریقون پوست هلیله زرد سکبینج از هر یک پنج درم
ارسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث سنبل انیسون از هر یک
دو درم با دو برابر عسل بسرشند شربتی دو درم **دوا الترنجبین**
قوت باه دهد و منی زیاد کند ترنجبین یک رطل در چهار رطل
شیره تازه بجوشانند تا بقوام آید و هر شب از پنج مثقال تا ده
مثقال بدهند **مطبوخ زوفا** بجهت سعال و ربو نافع بود عناب
ده دانه سپستان بیست دانه بنفشه سه مثقال پرسیاوشان
دو مثقال زوفا یابس سه مثقال تخم خطمی اصل السوس محکوک
از هر یک دو مثقال جوشانیده با ترنجبین ده مثقال یا شکر
خالص ده مثقال و روغن بادام یکمثقال **مغلی منضج** تخم کرفس

رازیانه انیسون اصل السوس فاوانیا از هر یک دو مثقال
جوشانیده با ترنجبین نبات سفید از هر یک پنج مثقال **منضج دیگر**
عناب سپستان از هر یک بیست دانه تخم خطمی خیارین نیلوفر
بنفشه اصل السوس از هر یک دو مثقال پرسیاوشان
رازیانه از هر یک یکدرم جوشانیده ترنجبین و نبات
بشرح مذکور **نقوع منضج** مشمش عناب سپستان از هر یک
پانزده عدد آلو بخارا نه عدد تمر هندی ده مثقال نیلوفر
بنفشه سنا مکی از هر یک دو مثقال پوست هلیله زرد پنج مثقال
تخم کاسنی دو درم خیسانیده صاف نموده فلوس خالص
ده مثقال روغن بادام یکمثقال شربت بنفشه هفت مثقال
اضافه نموده بدهند **طبیخ فاکهه** عناب سپستان آلو بخارا
بنفشه نیلوفر بسفایج تخم خطمی تخم کاسنی از هر یک بیست ده دو مثقال
زرشک منقی پوست هلیله زرد چهار مثقال هلیله سیاه
جوشانیده ترنجبین ده مثقال اضافه نمایند **حب بنفشه**
معروف بنفشه ده درم تربد یکمثقال محموده دانگی و نیم
رب السوس نیم درم با آب حب سازند و این یکشربت است
حب السعال قشمش منقی فلفل از هر یک پنجدرم مرکی صمغ

سائله

سائله از هر یک یکدرم حب سازند شربتی نیم درم **شربت انجیر**
انجیر خشک سه رطل در چهار من که هشت رطل باشد که کمی تیز
باشد آب بجوشانند تا بثلث آید و جدا از آن دو رطل نخود سفید
بشرح مذکور بپزند و هر دو را صاف کرده تا پنج رطل عسل بقوام آرند
دارچینی قرنفل سنبل خولنجان از هر یک یکدرم زعفران نیم درم
در کیسه بسته اندر آن اندازند در وقت جوشیدن شربتی
پنج مثقال **اقراص باسلیق** تخم مورد تخم حماض مقشر از هر یک دو درم
صمغ عربی نشاسته از هر یک یکدرم طباشیر رب السوس تخم
کاهو از هر یک دو درم و نیم تخم خرفه یکمثقال قرص سازند
شربتی یکمثقال **قرص بسد** صمغ عربی گل ارمنی از هر یک پنج
درم کهربا بسد شادنه از هر یک سه درم رب السوس نشاسته
دم الاخوین رازیانه از هر یک دو درم قرص سازند شربتی
یکمثقال **اقراص نفث الدم** کندر دم الاخوین از هر یک سه درم کهربا
بسد درم شادنه گل ارمنی از هر یک دو درم شب یمانی یکدرم
جلنار دو درم افیون نیم مثقال دارچینی نیم درم قرص سازند
شربتی از یکدرم تا یکمثقال **سفوف طباشیر** حبس قی کند منفعت
طباشیر سفید سه مثقال سماق کشنیز خشک زرشک منقی

پوست پسته از هر یک دو درم خرنوب نبطی و نیم زرورد
یک مثقال و نیم کوفته شربتی یک مثقال با رب به قابضه دهند
سفوف مروارید جهت اصحاب سل صفت آن سرطان نهری سوخته
دو درم گل قبرسی صمغ عربی تخم خشخاش سفید و سیاه مغز تخم
خرزه از هر یک پنج درم کوفته بیخته شربتی یک مثقال با شربت
انار شیرین یا شربت خشخاش دهند **شیاف ابیض افیونی** رمد گرم را
نافع باشد و درد صعب از راه تخدیر ساکن کند صفت آن
سفیداب قلعی هشت درم صمغ عربی پنج درم افیون کتیرا از هر یک
یک درم به سفیده تخم مرغ سرشته شیاف سازند **شیاف ابیض
کافوری** سفیداب قلعی هشت درم صمغ عربی نشاسته از هر یک
سه درم کتیرا اسفید یک مثقال کافور دانکی بلعاب بزرقطونا
قرص سازند **شیاف احمر لین** سلاق و غلظ اجفان و آخر رمد را
نافع بود صفت آن شادنه ده درم مس سوخته هشت درم
صمغ عربی کتیرا امرصافی از هر یک دو درم بسد مروارید ناسفته
شادنج از هر یک چهار درم دم الاخوین زعفران از هر یک
یک درم صلایه کرده شیاف سازند **شیاف احمر حاد** سبل
و ظفره و سلاق و بیاض را نافع باشد صفت آن شادنه

شش درم

شش درم صمغ عربی پنج درم مس سوخته زاج از هر یک سه درم
افیون صبر از هر یک نیم درم زنجار دو درم زعفران مرمکی
از هر یک یک دانک و نیم کوفته شیاف سازند **شیاف اخضر**
جرب و سبل و بیاض را نافع بود صفت آن زنجار سه درم
کندر دو مثقال اقلیمیا نقره اشق صمغ عربی سفیداب قلعی
از هر یک دو درم صمغ و اشق را در آب سداب حل کرده با اجزا
بیامیزند و شیاف سازند **کحل اکسیری** قرحه و رمد و سبل را
نافع بود صفت آن سفیداب قلعی هشت درم اقلیمیا نقره
صمغ عربی از هر یک چهار درم روی سوخته یک درم اشنه (سنبله؟)
افیون از هر یک دو درم کحل سازند **حقنه وسط** جهت صداع
و درد گوش و مانند آن صفت آن بابونه اکلیل بنفشه
عناب کاکافته مقشر سپستان نیلوفر اصل السوس
اکلیل الملک خبازی عنب الثعلب جو مقشر پرسیاوشان را زیانه
جوشانیده ترنجبین شکر سرخ [illegible] غالیه روغن بادام روغن
کاو روغن گل سرخ ریوند چینی بوره نمک طعام آب برگ چغندر (؟)
تهیه [illegible] را بیک دفعه حقنه نمایند **حقنه حاد** جهت فالج
و استرخا و سرسام بارد و مانند آن صفت آن فالفانیا

ابرسا سنا مکی حاشا بنج رازیانه بابونه اکلیل الملک گل خطمی
جوشیده از هریک چهار درم سکنجبین صبر از هریک یک درم
نمک ترکی بوره ارمنی از هریک نیم درم تخم حنظل غاریقون
از هریک یک دانگ و نیم کوفته روغن زیتون روغن شیرج
از هریک هفت درم شیره سبوس گندم شیره کامشه از هریک
نیم رطل همه را بیک دفعه عمل نمایند **حقنه** بجهت قولنج ریحی
کرویا قرطمانا رازیانه انیسون تخم خطمی تخم کاسنی بیخ کاسنی
بیخ کبر بیخ بادیان از هریک چهار درم جوشیده گلقند ده
مثقال ترنجبین شکر سرخ بوره ریوند چینی شیره کامشه روغن
شیرخشت بدو دفعه بریزند و یک پیاله آب برگ چغندر یا ده
مثقال فلوس خالص و پنج مثقال روغن بادام مرتبه اخر عمل
نمایند **حقنه** قولنج ثفلی بابونه اکلیل سنا مکی پرسیاوشان
بنفشه نیلوفر اصل السوس تخم خطمی بیخ خطمی گل خطمی عنب
الثعلب خبازی از هریک مثقال کاشه مقشر یک کف شیره
سبوس گندم و آب برگ چغندر از هریک یک پیاله ترنجبین
شیرخشت فلوس خالص از هریک ده مثقال روغن بادام
روغن گل سرخ روغن گاو از هریک پنج مثقال نمک طعام نیم

مثقال

نیم مثقال بوره نمک ترکی از هریک نیم درم تربد مدبر نیم مثقال
ریوند چینی یک درم همه را بیک دفعه حقنه نمایند **حقنه لاحتباس**
للرحم ان کان نزاهم انعاء مشکطرامشیع پرسیاوشان
حاشا بادآورد جعده بنفشه گل خطمی اکلیل بابونه تخم
کشوث گل کشوث از هریک ده مثقال جوشانیده ترنجبین
فلوس خالص از هریک ده مثقال روغن گاو روغن بادام
روغن ناردین از هریک پنج مثقال بوره یک درم بدو دفعه
عمل نمایند **حقنه لاصیل** لتنقیه الرحم و یعین علی الحبل اخلاط کشنج
جاوشیر سرکنجا از هریک دانگی لادن نیم مثقال روغن ناردین
چهار مثقال دهن عنب الثعلب مشکطرامشیع جوشیده نیم
پیاله شیر دختران یک فنجان همه را بدو دفعه در اشابه
کوچک لوله دار کرده عمل نمایند **سفوف ساده** و گاهی سفوف
هلیله نسخه میشود مسهل منقی و بعد از منضجات معمول
است صفت آن پوست هلیله زرد پنج مثقال گل سرخ مثقال
بنفشه دو مثقال تربد مدبر یک مثقال ریوند چینی یک درم
کوفته سفوف سازند شربتی دو مثقال با آب گرم **دعاء المکی**
بجهت دختر کاذب منضجات و تلیین بدهند گلقند فلوس خالص

ده مثقال بد و مثقال روغن بادام چرب نموده در آب گرم
یکپیاله حل کرده با پنج مثقال شربت بنفشه بدهند **قیروطی**
لعاب یعنی موم و روغن صفت آن بگیرند حلبه بزرکتان
تخم مرو بهدانه کتیرا از هر یک چهار درم در یک کاسه
آب لعاب آنها بگیرند پیه بز پیه مرغ از هر یک پنج مثقال
روغن گل سرخ ده مثقال موم سفید دو مثقال و نیم
همگی را ضم با لعابات مذکوره بجوشانند تا بقوام آید بجهت
امراض صدر و صلابات استعمال نمایند **ادویه رادعه**
ضیلن برک عنب الثعلب گل ارمنی فوفل پوست بیخ
شیافیما شا روغن گل سرخ سفیده تخم مرغ با آب خیار
مستعمل است و با آب کشنیز تر مستعمل نمایند **اضمد محلله**
بابونه اکلیل گل خطمی کشنیز تر حلبه بزرکتان تخم انجره
شبهار ضماد کبوتر پیاز نرگس روغن زیتون روغن قسط
روغن ناردین **دوا الحار** رازیانه انیسون تخم کرفس تخم
خطمی جوشانیده با گلقند ترنجبین بدهند **دوا الشرح**
دواء الاسهال استسکین حیات مسطور شد **سکنجبین**
عنصلی پیاز دشتی بکارد چوبین حلقه کرده در رشته کنند

ودرسایه

درسایه خشک کنند پس بگیرند و از آن در رشته جزو سرکه کرده
ظرف آن در آفتاب بیک ماه بگذارند پس سرکه آن با قند سفید
چنانچه رسم است سکنجبین سازند شربت چهار درم بدهند
حب قرص انیسون زیره سیاه مدبر فلفل سفید دار
فلفل حب الغار طم مقشر از هر یک دو درم سنجد یک درم
زنجبیل فرفیون از هر یک چهار درم مصطکی شش درم
سورنجان بیست درم با آب رازیانه حب سازند شربتی
یکمثقال با آب گرم نافع است **مفرح معتدل** بجهت امراض
قلب و معده حار گل سرخ بهمن سفید گل گاوزبان تخم کاهو
صندل سرخ صندل سفید پوست هلیله کابلی املج منقی
گل ارمنی کهربا از هر یک دو مثقال طباشیر ورشن
بهدانه از هر یک سه مثقال کشنیز خشک مغز تخم خیار
مغز تخم خیار زه مغز تخم کدو از هر یک چهار مثقال تخم
خرفه پنج مثقال زعفران یسر پوست بلیله درونج از هر
یکمثقال کافور نیم مثقال آب به آب سیب شیرین قند
سفید از هر یک شصت مثقال معجون سازند شربتی
یکدرم **فلونیا حکیم جمال الدین محمود** صفت آن مرکبی مرغابی تا سفید

یاقوت لعل عقیق مرجان کهربا جدوار مشک عود خام ابریشم
مفرح ورق نقره وطلا ابوزیدان مصطکی مومیائی کافی
حماما فلفلمویه عاقرقرحا از هریک دو مثقال چند بستر
صندل سفید بهمن سفید تخم کندنا بهمن سرخ عود بلسان
حب بلسان سلیخه شقاقل سنبل الطیب اشنه زرنباد
امله منقی پوست هلیله تخم شلغم اسفرنج مشک انجره
خولنجان مغاث پوست اترج پوست پسته کبابه حب الغار
حنطیانا افرنیون از هریک سه مثقال خشخاش ربا قاقله
کبار قاقله صغار حصة الثعلب تودری زرد تودری
سرخ تودری سفید رازیانه نانخواه فطراسالیون حب
الرشاد حب البطیخ حب السمنه تخم خرنوب قسط بحری زراوند
گرد گل سرخ تخم ترب لسان العصافیر مثل بریاد زنجبیل کاوزبان
حب الزلم ریوند چینی جوز بوا بسباسه منقی مرزنجوش الاس
عروق بابونه تخم کرفس زراوند طویل دارشیشعان از هریک
پنج مثقال اسطوخودوس کندر از هریک چهار درم چینی
زعفران زنجبیل دار فلفل از هریک شش مثقال فلفل ده
بیست مثقال مغز چلغوزه دارچینی مغز حبة الخضرا مغز پسته

مغز فندق

مغز فندق مغز بادام از هریک ده مثقال بزر البنج مدبر نیم
رطل افیون خالص سی مثقال گلاب بجهت حل کردن صمغ
بقدر حاجت عسل یکهزار و دویست مثقال لکمو بوزن شاه شود
معجون سازند نسخه دیگر مکیف بزر البنج مدبر هفت مثقال
ونیم فرفیون یک مثقال میعه سائله سی مثقال حب بلسان
پنج مثقال سلیخه احمر سنبل الطیب زعفران قسط تلخ فطر
اسالیون تخم کرفس مرزنجوش سایج هندی از هریک شش مثقال
اسارون دو مثقال فلفل سفید هفت مثقال روغن
بادام پنجاه مثقال افیون سی مثقال عسل سه وزن ادویه
مرهم باسلیقون ورام صلبه را نرم کند و از ریم پاک کند
و گوشت برویاند صفت آن زفت رطب تنج موم سفید از هر
بیست درم دانرو چهار درم روغن زیتون سی مثقال
مرهم سازند باغلیون مرداسنگ صلایه کرده ده مثقال
پنجاه مثقال روغن زیتون بجوشانند تا اندکی بماند
از آتش فرو گیرند ولعابات پیچ پرسیاوشان پخته باشی
نرم بجوشانند تا مرهم شود که بجه مرده باشند صفت
لعابات حلبه تخم کتان تخم خطمی از هریک پنجاه درم

لعاب بگیرند مرهم زنجار صفت آن زنجار صلایه کرده ده درم
موم عسلی واسفیداج ازهر یک پنج درم انزروت یک درم روغن
زیتون سی مثقال مرهم سازند مرهم مقل موم زرد روغن
شیر مغز پیه بط مغز ساق گاو کوهان شتر تازه همه را
یکجا گداخته در لعاب بزرکتان کرده لت کنند تا مرهم
شود بجهت زخم موضع بواسیر نافع است حقنه حابسه المجر
خاورشیر قشر گل سرخ جلنار برنج همه کوفته عدس مقشر
جفت البلوط ازهر یک یک کف دو سیر کوفته سعد
همه را بجوشانند صاف نموده سفیداب قلعی کاغذ سوخته
خاکستر چوب بر وی ازهر یک یک درم گل ارمنی نیم درم
زرده تخم مرغ نیم بسته سعد بعض گل چهار مثقال یک
دفعه عمل نمایند تمالقمم عبارت از نطول است که سفته
خطمی خبازی بابونه اکلیل ومانند آنها در آفتابه
بریزند وگرم از لوله آفتابه بتدریج بر سر وهر عضوی
که درد میکند میریخته باشند ابزن عبارت از ظرف
بزرگ چون طشت و دیگ با فلتین حمام وحوض بغداد
هر کدام باشد حشایش حاره یا بارده هر کدام باید پخته

در ان ظرف کرده

در ان ظرف کرده علیل الجلوس فرمایند واگر آزار در اسافل
بدن باشد لگن را از آب حشایش موصوفه پر کنند ودر میان
ان نشیند وهم چنین اگر شیر گاو ونیم گرم در ظرف کنند ولغل
ابزن است مغز بادی معروف صفت آن قصب الذریره سعد
حب الغار عود بلسان لک منقی ساذج هندی برگ مورد
اذخر ابهل راسن قرنفل با مرزنجوش مساوی کوفته ...
یکشبانروز بخیسانند و با روغن زیتون دو رطل بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند وسفل در ته نشیند للانبات الشعر
پوست سیر سوخته با روغن زیتون سرشته بمالند نوع دیگر
زبد البحر خاکستر رنجاسف کوفته روغن زیتون نوع دیگر
روغن حب البان یکوقیه ذراریح مقطوعه الراس والاجنحه
دو مثقال کوفته بمالند اگر خواهد که بد بو نباشد بمشک عنبر
مطیب سازد غمر که بفارسی روی شویه گویند ترمس ارد
جواره نخود ارد باقلا نشاسته کثیرا تخم تربکوفته بیخته
بشیر زعفران سرشته شب بر روی بمالند وصبح با آب گرم
وسبوس بشویند غمر حالیه البهق تخم حنظل سقمونیا
خردل شیطرج تخم خطمی نرم کوفته با سرکه بمالند حابس

عرق سنک املک کل سرخ را مورد صندلین کوفته در عرق
ریسیر تر کرده مکرر بر بدن مالند و پیراهن را از آب آن تر کرده
پوشند **دستور جلاب** بدانکه جلاب در عرف قدما عبارت
از شربت قند است که با عرق و کلاب ساخته میدهند و در
عصر اینجا الحبا باسم مطبوخ نوشته اند جلاب میکویند
و دستور متعارف این زمان مسطور میشود و اینچه قانون
این ضعیف است هر یک از منضجات و مسهلات را نام میکذاشته
و تفصیل بعطار معتمد سپرده **منضج صغیر** عناب ده دانه سپستان
بیست دانه بنفشه نیلوفر خبازی تخم خطمی عنب الثعلب از هر یک
دو مثقال تمر هندی هفت مثقال آلوی بخارا هفت عدد مویز
منقی پانزده عدد جوشانیده با ترنجبین هفت مثقال بدهند
منضج متوسط عناب ده دانه سپستان بیست دانه کاسنی
یا درنجبویه بنفشه نیلوفر اصل السوس بیخ بادیان تخم خطمی
خبازی عنب الثعلب پرسیاوشان رازیانه انیسون از هر یک
دو مثقال مویز منقی بیست دانه تمر هندی ده مثقال آلوی
بخارا ده عدد جوشانیده ترنجبین ده مثقال کلقند پنج مثقال
بدهند **منضج کامل** کاوزبان یا درنجبویه تخم کرفس بوست بیخ

کاسنی

کاسنی بوست بیخ رازیانه رازیانه انیسون بنفشه نیلوفر تخم خطمی
خبازی پرسیاوشان ایرسا عود الصلیب بادآورد حاشا
اصل السوس از هر یک دو مثقال عناب ده دانه سپستان بیست دانه
مویز منقی بیست دانه انجیر خشک ده عدد آلوی بخارا ده عدد
جوشانیده ترنجبین شیرخشت از هر یک هفت مثقال کلقند
پنج مثقال سایر ادویه بدستور است **منضج مفتح** بوست بیخ کبر
بوست بیخ رازیانه بوست بیخ کاسنی از هر یک سه مثقال تخم کرفس
تخم کشوث رازیانه انیسون کاوزبان تخم خطمی خبازی ایرسا
پرسیاوشان از هر یک دو مثقال انجیر خشک ده عدد مویز
منقی بیست دانه جوشانیده با کلقند ده مثقال بدهند **اضافه**
روز سیم و چهارم جلاب که هنوز احتیاج منضج باقی است سطو
خودوس اسفناج شاهتره کل سرخ از هر یک دو مثقال **مسهل**
صغیر پوست هلیله زرد پنج مثقال عناب ده دانه بنفشه
نیلوفر اصل السوس اسطوخودوس تخم خطمی شاهتره کل
سرخ از هر یک دو مثقال مویز منقی بیست دانه آلوی بخارا ده دانه
با ترنجبین و شیرخشت از هر یک ده مثقال بدهند **مسهل**
متوسط کدر پنجم و ششم جلاب دهند بنفشه نیلوفر تخم

خطمی خبازی اسطوخودوس عنب الثعلب تخم کاسنی پوست هلیله
زرد پوست هلیله کابلی از هر یک ده مثقال تمر هندی ده مثقال
عناب به دانه سپستان بیست دانه آلوی بخارا انجیر خشک
از هر یک ده عدد مویز منقی بیست دانه جوشانیده با ترنجبین
شیرخشت غلوس خالص از هر یک ده مثقال بروغن بادام یکمثقال
دهند **مسهل کامل** پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه شاهتره بنفشه نیلوفر سنا مکی از هر یک سه مثقال گل
سرخ دو مثقال عناب ده دانه سپستان بیست دانه درحین
بیست آلوی اسطوخودوس تخم خطمی خبازی پرسیاوشان
از هر یک دو مثقال آلوی بخارا ده عدد تمر هندی ده مثقال
مویز منقی بیست دانه انجیر خشک ده عدد جوشانیده گل قند
ترنجبین شیرخشت غلوس خالص از هر یک هفت مثقال روغن
بادام مغز یکمثقال بدهند **سرداروج** حنظل پنج درم دیوچینی
پوست هلیله زرد تربد مجوف تراشیده بروغن بادام چرب
نموده از هر یک یکدرم سقمونیا مشوی که در میان سیب پخته
گذارند و خمیر کرده بریان کنند یکدانگ کثیرا اسفید دانگی
مقل دانگی گوشه و بعضی سرداروج آنست که سفوف ملکورا

بوسط جلابی

رسوب جلاب مسهل پخته بنوشند پس اگر اجزای جلاب مسهلیات
ندارد سرداروج باین وضع مناسبست والا سرداروج را
حب کرده قبل از جلاب به چهار ساعت بدهند یا وقت
خواب دهند و صبح جلاب جوشیده یا نقوعی از شیرخشت
ترنجبین تمر هندی از هر یک ده مثقال آلوی بخارا ده عدد
صاف نموده دهند **اصطلاح** مخفی نماند که مراد از اصطلاح
حات در عرف اطبا آنست که بعضی ادویه را بطریقه مزاجها
وضع کرده اند و بعضی بالموصوف بصفت مدبر و مبرد
و مفصول و مانند آن نقل کرده اند چنانکه طلا را گویند
و شراب خوانند و مانند آن زیره مدبر یعنی زیره سیاه را
در سرکه دو شبانه روز بخیسانند و در سایه خشک
کرده بریان کنند و در بعضی مواد محتاج بود دفع
مبرد بعضی را با دیر چون تخم کرفس و رازیانه و نانخواه و
مانند آن داخل و مقشر کرده ماء الشعیر سازند و توابل
ابازیرست و دار وگرم چون فلفل و زیره زایر گویند
افلوبه عبارتست از ادویه مطیبه است چون عود و دارچینی
و صندل و زعفران طیب با بوده چون کافور و صندل

و مانند آن طیوب حارّه چون مشک و عنبر و عود و صندل
و غالیه و امثال آن معمول عطاران بمنزلهٔ ثانیه است
که لاجورد و شنجرف و سفیداب و امثال آن را کستینیا
که مرتبهٔ اول که حجر لاجورد و شنگرف را آرد میکنند
در اصطلاح اهل این صنعت سرتیجی میگویند و شستن
الجبا است که مرتبهٔ دیگر بطریقی که نقاشان زرد آب
زرنیخ و شنجرف میگویند هفت مرتبه در آب کنند و هر چه
بر روی آب ایستد بریزند و آنچه ته نشیند نگاه دارند و این
عمل هفت مرتبه یا زیادتر و کمتر کنند تا خالی از شوائب شود
و طریق شستن آن منقی بجهت اقراص چنین دستور است
وضع حب یا آنکه حبوب را کی تا نه سال نیز تفاوت نمیکند
و کوچکی باشد اما بعضی حبوب که خشک شود اگر خواهند
دیر حل شود کوچک باید ساخت و بزرگ بعکس این عمل
کنند وضع معجون و مراد از آنچه معاجین کبار باشد
اقل مزاج ششماه باشد و بعد از یکسال استعمال کرده
انسب باشد چون شربتی طیوس و مخلصه و مانند آن
دون تریاق که اقل مزاج آن چهار سال و هفت سال نیز

گفته اند

گفته‌اند و چون معاجین کبار عتیق شود مقدار مستعمل
آن مضاعف کنند و الا نفع نکند و اطریفلات تا یکسال
زیاده نباید داشت که قوت آن کم شود و بعد از دو ماه استعمال
کنند و اقل مزاج یکماه و متوسطات تا دو سال و همچنانند
چون نجاح الینوسی و عود و مانند آن و اقراص مثل ورد و امثال
آن تا ششماه و سفوفات و چون اذ دعا و امثال آن تا یکسال
قوتش باقی است و قرص طباشیر تا یک اربعین زیاده قوت
ندارد و بالجمله از اقراص و معاجین که لعاب بزر و ربها و
لبوب بارد زودتر نقصان پذیرد و تشویه سقمونیا
باید که محموده اصلی غیر مغشوش بیش که بطی توجه سقمونیا
چون بدست نیاید غیر [...] شود و بعد از نمالیدن زنداله
که مانع [...] ست [...] کوا بدانرا بقدر مستعمل کرفته
در میان سیب نابه که خالی کرده باشند گذاشته در خمیر کیرند
و در آتش زیر خاکستر بریان کنند چنانکه سقمونیا در آن میان آب
شده باشد یا میان اجزای مزوج کرده بکار برند و بید
مدبر باید که بید محوف که صمغ داشته باشد و سفید بود
باشد پوست آن تراشیده بروغن بادام چرب نموده

بکوبند و بپخته با فلفل ترکیب کنند تقویت خاص میدهد و از مسهلات
منقیه است چون ریوند و ایارج و امثال آن و فرق میان ملین
و مسهل آنست که ملین اجزا و اثفال را از معده و معا بر سبیل زلق
اخراج کند و از سایر اعضا جذب نکند چون تلوین و شیر خشت
و امثال آن و مسهل با بعض عمل کند چون هلیله جات بلغم
اخلاط از حوالی اعضا کند چون تربد و ریوند و صبر با الحاق
بدن جذب کنند چون تخم و شحم حنظل و بعضی از ادویه
مسهله چون سقمونیا و غاریقون بین بین باشد و همچنین
بعضی اسهال خلط خاص کنند و بعضی دو سه خلط را اسهال کنند
و در وجوب مسهله اهتمام نشان مسهلات زیاده از مطبوخ
مسهل باشد تمت الکتاب بعون الملک الوهاب والله اعلم بالصواب
بتاریخ یوم الثلثا یازدهم شهر ذی القعده الحرام من شهور
سنه الف و مئتان تسعین اربع من الهجرة النبویه
کتبه الحقیر الفقیر [illegible] سادات عبدالکریم الموسوی الجهرمی
ولد مرحوم آقا سید محمد غفر الله لکم و لوالدیکم جمیعا
التماس دعا از هر که انشاء الله بعد از کتابت مطالعه فقیر را
بدعوت یاد فرمایند انشاء الله تعالی فراموش نکنند

مسهلات هلیله زرد تمر هندی ترنجبین بنفشه افتیمون سقمونیا
لبلاب لحاض شاهتره وصبر گل سرخ شیرخشت مسهلات بلغم
شحم الحنظل قنطوریون ماهی زهره غاریقون حب النیل
تربد هزبل بسفایج مسهلات سودا هلیله کابلی وشیا سنا وبالنکو
افتیمون اسطوخودوس حجر لاژورد بسفایج غاریقون کشوث
حب النیل املج مقیئات تخم ترب برگ شان کنگر زد خربق مویزج
تخم شبت پوست تخم خربزه تخم جرجیر نمک هندی لوبیا سرخ
آب کدو ماء العسل تخم مارزیون بوره سکنجبین مفتحات ادویه
که سده بگشاید ترمس اذخر شاهتره غاریقون رازیانه انیسون
قنطوریون افسنتین عنبر قردمانا اسطوخودوس عود فاوانیا
افتیمون جنطیانا فراسیون زیره ایرسا نانخواه هلیون
دارچینی زعفران مرزنجوش کرفس راوند حماما کبابه کرسنه
حاشا کشوث و حرمل مقطعات ادویه که تلطیف و تقطیع اخلاط
غلیظه کند اهل اسقیل حماض اسطوخودوس حب البان
اقحوان بابونه انجره جند بیدستر خردل قرطم سیر اذخر بنجنکشت
بابونه دارچینی جعده وج زوفا اخثل قسط ستر قردمانا زنه
زراوند حرف حاشا حرمل کمادریوس شکطرا شیع ایرسا تمام

ملطفات

سراب

سراب بانخواه سکنجبین عاقرقرحا مدرات ادویه که ادرار بول و حیض
کند اهل اقحوان ترمس انیسون رازیانه انجدان قنطوریون
بنجاسف قردمانا بودنه قسط کبابه پرسیاوشان جند
بیدستر فراسیون نعره عود فاوانیا جنطیانا نانخواه و
شیر تخم کرفس دارچینی جعده سراب بعد میعه سلیخه تمام
زوفا اخثل شکطرامشیع کرفس مرزنجوش کمادریوس
حبة الخضرا مفتتات ادویه که حصاة را بریزاند بهارک
بنجاسف صمغ الو تخم خربزه خشک پرسیاوشان نخود سیاه
حجر الیهود بادام تلخ سعد سکنجبین رازیانه قابضات
ادویه که طبیعت را ببندد ریح بلوط بسر باقلی جو سرو یخ
کاودس اذخر تخم گل سوری عنبر گل نار دم الاخوین زعرور
نخود ورق مورد طباشیر مصطکی کهربا طین مختوم کندر
کوویا ناردین سماق عدس نشاسته تخم شاهسفرم
محللات ادویه که غلظ و صلابت را تحلیل برد کما
دریوس حاشا زراوند اکلیل الملک وج خردل هزار
حب انجیر جاوشیر اشق پرسیاوشان اسقیل بابونه
روبا قیل بنجاسف اذخر باقلا اسارون اقحوان خطمی

رفت صمغ بطم لادن نمام سوسن قثاء الحمار دهن افعا مرزنجوش
فودنه خروع **ملینات** ادویه که صلابات را نرم کند اصطرک
بزرک راتینج مقل سعد زعفران خروع وپیه بط پیه
مرغ مغز ساق گاو وگوسفند زفت صمغ بطم **منضجات**
ادویه که اورام وصلابات را نضج دهد اکلیل الملک زراوند
زعفران ایرسا کرنب صمغ بطم لادن میعه انجیر موم خطمی
مرورشک **مفشات** ادویه که نفخ وریح بشکند وتحلیل
برد انیسون افتیمون لبلاب سنجنکشت جاوشیر تخم کرذ
زنجبیل دارفلفل حماما زیره زراوند نانخواه کندر دوقو
دکر نس کرویا سداب عنبر سعد فلفل قردمانا **مقرحات**
ادویه که عضو را ریش کنند وبسوزانند اسقیل زرنیخ زاج
سرخ وسبز حرف البان **مثوعات** سرکین کبوتر اهک شط
سنباده فرفیون صابون سراب فوده داس نفقطه
سیر زرابح **فصل** در علامات امتلا وامتلا از یادتی
بکثرت اخلاط ردیه واخلاط صالحه بود وعلامات امتلا
بحال اصل اعضا کسل وضعف اشتها وانتفاخ عروق
وامتلا نبض وانصباغ وغلظ قاروره ومحال الصرع بود

اما مفصلا

اما مفصلا علامت غلبه دم ثقل سر وتمطی وتثاوب ونعاس
کدورت وبلادت حواس وحلاوت دهن وحمرت لون وزبان
وظهور بثور ودمش خون بمواضع مسهله مثل بینی وبن
دندان وصل چیزهای سرخ بود وعلامت غلبه بلغم بیاض
لون وسستی ونرمی وبرودت اعضاء وکثرت بزاق وقلت عطش
وضعف هضم وحشا وترش وکثرت خواب وبلادت حواس وتخیل
آب وسرما وچیزهای سفید بود وعلامت غلبه صفرا
صفرت لون وحسم وتلخی دهن وخشونت زبان وخشکی
منخرین ودهن وتشنگی وضعف اشتها وغثیان وقی صفرا
وشوریدگی وتخیل شعلها آتش وچیزهای زرد بود وعلامت
غلبه سودا تیرگی وخشکی بدن بود وغلظ وسواد خون وشهوت
کاذب وکثرت افکار ردی ووسوسه وخوف وتخیل ودود وتیرگی
وچیزهای سیاه بود **یتوعات** یتوعات نوع نباتی است
که آن را شیری بود همچون شیر انجیر چون بخشند از و ظاهر
شود واز یتوعات آنچه مشهور است هفت است شبرم ماذریون
عشر لاعیه

انجدان اكليل الملك اصل السوس ايرسا
افيثمون اسارون اشق اسقورديون افليميا
طلا اسطوخودوس اشنه انزروت اقاقيا
انجبار انجره الموت اهل اسقيل افسنتين اسقولوفندريون
اذخر اشترغاز اطريلال اردكانا امله منقى بادرنجبويه
برسياوشان بارتنك بادآورد بسفايج بوش بزر بنكه
بابونه بيخ حليمو زرالنبع بنجاسف بوزيدان بوره
بزركتان بسباسه بهمن سرخ بهمن سفيد بادرد
بنك بلوط بيخ رازيانه بيخ كاسنى بيخ كبر بيخ كرفس
بلادر بادروج بيخ خطمى بستان افروز بليله بزر انجره
بنجنكشت بنفشه تخم خطمى تخم كشوث تخم كاسنى تخم هوى
تخم حماض تخم كندنا تخم كاهو تخم كرفس تخم خيارزه ترنجبين
تربد ترمس تودرى تودرى زرد توتياى كرمانى تخم كلم
تخم شبت توتياى هندى تخم جوز تخم شلغم تخم بباد
تخم ترب تخم اسفست تخم كاج
جنطيانا جلنار حرف جوزبوا جاوشير جندبيدستر
جعده جوز ماثل حب النيل حب البان حلتيث

حب قاقله

قاقله حمص حاشا حب السمنه حماما حب الزلم
حب الغار حب الرشاد حب الآس حب البان حجر اليهود
خربق سفيد خربق سياه خصية الثعلب خولنجان
خرنوب نبطى خرنوب شامى خبازى خردل خشك
خاكشى دارفلفل دم الاخوين دارشيشعان دانك
درونج دوقو دهنج دبق دند رازيانه ريوند
رب السوس رامك راتينج راسن ريشه كشوث بيدسيان
رته زبدالبحر زيره سبز زراوند طويل زراوند
زرنباد زبيب زوفا يابس سقمونيا سليخه
سرطان سنامكى سيساليوس ساذج هندى سنبل هندى
سنبل رومى سك سقنقور سعد سكبينج
سورنجان شبينا شيرخشت شاهتره شحم حنظل
شيطرج شكر تيغال شكاعى شقاقل شقايق
صبر زرد طرائيث طباشير عروق عاقرقرحا
عود بلسان عود الصليب عذبه عنب الثعلب
عصاره غافث عصاره افسنتين عصاره لحية التيس
عوذى عروق بابونه غاريقون فرنجمشك قراسيون

فطافلن فوفل فوتنيون فلفل ابيض فطراساليون
فلعونه فلقطار قصب الذريره قلقديس قافله صغار
قاقله كبار قوقعانا قرفه قفر اليهود قنطوريون
قنبل قسط بحري قسط تلخ قلت كبابه كافيطوس
كمادريوس كل كشوث كندش كل كاوزبان كهربا
كل ارمني كاوزبان كندر كافشه كرسنه كنكرزد
لك مرداسنك مرماخوز مومفاث مصطكي ميعه
مايه شتر اعرابي مرمكي مقل ميعه سايله مشكطرامشيع
نارمشك نانخواه ناردين نمك هندي نمك مكي
هليله سياه هايله

جهة ورم قضيب وحرقة البول
هر روز يك وقيه شير گاو با
يك مثقال بوستان افروز ميل
فرمايند

جهة زالو خوردن
موي بز خود را پيش روي
خود دود كند زالو
بيفتد

جهة ورم خصيه كه سبب حرارت البول باشد
طلا نمايند سركه گل ارمني صبر زرد

جهة بثور كبار
آرد كفار ريشه
خار شتر سوخته
با ماست طلا نمايند

جهة جوشش چشم طلا نمايند
سفيداب قلعي صندل لاخت
توتياي شير دختر از هر يكي قدري

جهة جائي كه نيش زنبور زده باشد
مرهم سند كه بماني
مغز بادام [illegible] شير دختر

معجوني كه جهة قوت باه و مجرب كيفيت [illegible]
طلا نمايند كه مجربست

كافور قاقله دارچيني سفيد بهمن عنبر اشهب
٣ ١ عدد
زنجبيل ريشه مرجان كهربا جوزبوا دارچيني
١٠ ٥ ١ ٣
تودري قرنفل مستقيل
٥ ٢
زنبق سيا زرنباد طباشير
١٠
كل سرخ مرواريد حسوودار انجبل كبريه دانه افروجها
١٠ ٥ ١ ٣
عودهندي فلفل زعفران هل قاقله سنبل كي
١٠ ٥ ١ ٤ ٥ ٢
كندر دبونك خنچي
١٠ ١٠

رازیانه مجدره نبات معوز سفایج قرص کر تخم الوند
۳ ۲ ۲

کهربا بذرالبنج مصطکی طباشیر هندی فرنجمشک
۲ ۴ ۲ ۲ ۲

بالنگو تخم ریحان مرماد کل بنفشه کل
۲ ۲ ۳ ۲ ۲

پوست ترنج زرنب بیاسه زرنجبه درنباد درونج
۳ ۲ ۳ ۳ ۲

بادرنجبویه صندل سفید صندل سرخ اسطوخودوس
۳ ۲ ۲ ۳

افتیمون بهمن سفید بهمن سرخ بادام شیرین معرفتی
۳ ۳ ۳ ۳ ۳

مغز پسته تخم خرفه تخم کدو مغز تخم خیارین کهربا
۴ ۳ ۲ ۳ ۳

تخم جرفه تخم کاسر ابریشم سوخته هلیله زرد هلیله سیاه
۳ ۳ ۳ ۳ ۳

املا معشر تخم کوکس اسوق مقل ابسیب
۳ ۳

اربعه عرق بید مشک گلاب قند سفید نبات
۵

روغن عسل
شکر

حب سهل بارد که در امزجه و امراض حاره مجرب است

کل بنفشه کل سرخ نیلوفر زرشک بیدانه
۳ ۳ ۳ ۵

کشنیز خشک کتیرا تخم خرفه محموده
۳ ۱ ۳ ۲ ۳

مثوی به مثقال بطریق متعارف حب سازند

حب نزله از منقول حکیم محمد باقر قمی طابه ثراه

زعفران بزرالبنج افیون صمغ عربی تخم کاهو

نشاسته بنج اقماع ربالسوس ازهریک یک مثقال

بطریق متعارف حب سازند والله اعلم بالصواب

[illegible]

حب [illegible]
۱ ۲ ۱ ۶ ۲ ۲ ۲ ۲

[illegible]
۳ ۱ ۲ ۶ ۸ ۵

[illegible]

[illegible]

۳ ۳ ۳

[illegible]

۳

[illegible]

[illegible]

۱۲۰۳

نسخه مفرح اعظم جمیع امراض بارده و سوداوی مجرب والوحشت نافع است

بادرنجبویه هلیله کابلی بهمن سرخ و سفید سعد لاجورد مغسول
۱۰ ۱۰ ۱۰ ۵ ۵ ۳۰

بادروج

سلیخه صندل ابیض زعفران درونج عقربی زرنب زرنباد گل سرخ
۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳

زرنباد بسباسه ابریشم مقرض صندل سفید گل سرخ
۳ ۲ ۲ ۲ ۲ ۳

دارچینی مرجان مروارید کهربا عود ورق طلا و نقره
۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲

ادویه را کوفته و بیخته با سه حصه شکر با آب تخم ریحان و بادرنجبویه

و آب سیب شیرین و گلاب و آب انار میخوش و آب لیمو و بادرنجبویه

از این معجون بعد از طعام هر روز یک مثقال بخورد

دو مثقال تا چهار مثقال نافع است

